

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

اعدام به جرم تحریف قرآن؟!



پرویز کامبخش، جوانی ۲۳ ساله و دانشجوی سال سوم روزنامه نگاری، پس از آنکه یک مقاله اینترنتی که اسلام را به زن ستیزی متهم کرده، در اختیار دوستانش قرار داد، توسط اداره امنیت ملی افغانستان بازداشت شد. او بعد از سه ماه که از بازداشتش میگذشت، توسط بیدادگاهی در ایالت بلخ، که پیش از این امن ترین منطقه برای روزنامه نگاری عنوان میشد، "به اتهام اهانت به دین اسلام و مقدسات و تحریف قرآن"، بطور غیابی به اعدام محکوم شد. این البته اولین بار نبود که چنین اتفاقی افتاد. قوه قضاییه افغانستان، در ماه حمل (مارس) گذشته، عبدالرحمان شهوند افغان را که از اسلام به مسیحیت گراییده بود، به اعدام محکوم کرد. این اقدام، با واکنش منفی سازمانهای مدافع حقوق بشر و سران کشورهای غربی مواجه شد. عبدالرحمان، پیش از آنکه حکم دادگاه در باره او اجرا شود، به گونه مرموزی از افغانستان خارج (ادامه در صفحه ۴)

سیری در کتاب مقدس بخش دوم

چرا بایست شیطان آفریدن

آیه زیر غضب همیشگی خداوند را به کسانی وعده می دهد که به عیسی ایمان نیاورده اند، هر چند که ممکنست حتی اسم مسیح را هم نشنیده باشند. آنجیل یوحنا، باب 3 (آیه 36): آن کسی که به پسر ایمان بیاورد حیات جاودان دارد اما کسی که از پسر اطاعت نکند (ادامه در صفحه ۹)

(احمد خزائی)

که بدی را و شیطان را خود ش آفریده است. به قول شاعر: اگر ریگی به کفش خود نداری

*مسیحیت و عدالت. ادعا می شود که خدای مسیحیت مهربان، کامل و عادل است. با اینهمه او انسانهایی را که مرتکب گناهی محدود شده اند به عذابی نامحدود و ابدی در جهنم محکوم می کند. این که خدا انسانهایی را که به گفته خود آنجیل کامل نیافریده است به عذابی ابدی محکوم می کند اصلا عادلانه نیست. خدا خودش اعتراف می کند



سخن سردبیر :

ایران آستار

و تعرض جدید سفارت

جمهوری اسلامی به دست آن

جمهوری اسلامی به طور وقفه ناپذیری در تلاش است تا قدم به قدم و طبق نقشه بر نفوذ خود در خارج کشور بیفزاید. یکی از این عرصه ها، کنترل و نفوذ بر وسایل ارتباط جمعی و افکار عمومی در خارج از کشور است. جمهوری اسلامی برای یک دوره سعی نمود تا اینکار را از طریق تبلیغات مستقیم از جمله برپایی ارگان های کاملا وابسته به خود مانند ایستگاه تلویزیونی آفتاب انجام دهد. البته، آفتاب با ظاهری غربی پسند و مدرن، ولی با همان محتوای اسلامی، سعی داشت تا خود را طبق ذائقه خارج از کشور عرضه نماید. (ادامه در صفحه ۲)

اوضاع زنان در دوره ساسانی

گردآوری و تحقیق: مهدی صونتی

اوضاع اجتماعی عهد ساسانیان بر طبق قوانین مدنی مفصلی اداره می شد، که مبتنی بر احکام زن و اوستا بود... اصل تعدد زوجات اصل تشکیل خانواده به شمار می رفت. در عمل، تعداد زنانی که مرد می توانست داشته باشد، به استطاعت او بستگی داشت. ظاهرا مردمان کم بضاعت به طور کلی بیش از یک زن نداشتند. رییس خانه (=کدگ خودی) از حق ریاست دودمان بهره مند بود. (1) یکی از زنان، سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او را "پادشاه زن" (ادامه در صفحه 5)

چرا هیچ کس

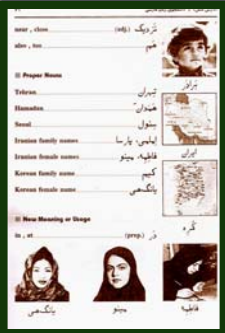
از شهرزاد دفاع نکرد؟

در طبقه بندی ادبیات سیاسی و خاطرات زندان؛ در سال ۱۳۷۷ کتابی به نام "کتاب زندان" (1) به ویراستاری ناصر مهاجر انتشار یافت. در صفحه ۱۰۰ از خاطرات مریم الف می خوانیم: "شهرزاد: وقتی چشم بند را از روی چشمم برداشتند و بدون بند پرتابم کردند، صدای آرامش بخشی از پشت میله های کوچک پنجره سلول به من خوش آمد گفت. سرم را بلند کردم، نگاهش آشنا بود. دلم گرم شد. گویی فکر مرا خواند. گفت: - به نظرت آشنا می آیم؟ من شهرزادم! نگهبان فریاد زد: رقصه فیلم های فارسی را همه می شناسند. خفه شو از پشت پنجره برو کنار. (ادامه در صفحه 4)

تدریس

کتابهای درسی وزارت ارشاد در یکی از دانشگاه های آتلانتا

(م . آشنا)



رژیم جمهوری اسلامی با استفاده از کتاب های موجود در ادارات ارشاد در داخل، موفق شده است که در دانشگاه های آمریکا نیز همان اراجیفی را در مغز دانشجویان ایرانی و

خارجی کند که در داخل ایران می کند. در شماره 6 روشنگر شما را از برپایی مدارس فارسی زبان در تورنتو با برنامه های درسی تدریسی در مدارس جمهوری اسلامی در داخل مطلع گشتید. در این شماره، با عکس هایی

که یکی از خوانندگان (ادامه در صفحه 8)

اسبی که خر نشد !!

بی چاره اسب!

هر موجودی با دیدن یک مشت نادان عقب افتاده، همین گونه رم می کند!!!!



اسب تعزیه بیش از 10 نفر از عزاداران را مجروح کرد

خبرگزاری حکومتی فارس: يك رأس اسب، روز گذشته در شهرستان چترود از توابع کرمان، حین برگزاری مراسم شبیه خوانی و عزاداری پس از ورود به جمع عزاداران رم کرد و به سمت تجمع عزاداران دوید که بر اثر این اتفاق، بیش از 10 نفر زخمی و مجروح شدند. در این حادثه که عصر تاسوعا اتفاق افتاد، پس از پایان مراسم روضه خوانی و (ادامه در صفحه 2)



ماهنامه روشنگر

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: علیرضا دارابی
سرپرست سایت:

گرافیک و صفحه آرایی: وداد پایا
عکاس: امیرایوب ابراهیمی قاجار

تیراژ:

کانادا 10,000 نسخه
تورنتو، مونترآل، ونکوور

همکاری شما روشنگر را پربرتر خواهد کرد.
برای ما، مقاله، خبر، شعر، طنز، طرح و
کاریکاتور بفرستید.

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ
مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب معذوریم.
مطالب خود را فقط با ایمیل و به فارسی
بفرستید. از دریافت مطالب غیر از طریق ای میل
معذوریم.

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (416) 726-1166

در این شماره می خوانید

صفحه	عنوان مطلب
1	سخن سردبیر.....
1	اوضاع زنان در دوره ساسانی.....
1	چرا هیچ کس از شهرزاد دفاع نکرد؟..
1	اعدام به جرم تحریف قرآن.....
1	سیری در کتاب مقدس.....
1	تدریس کتابهای درسی وزارت ارشاد.....
1	اسبی که خر نشد.....
5	به دفاع از دانشجویان برخیزیم.....
5	مصدق شکنجه چیست؟.....
6	چرا در انقلاب ایران امریکا.....
7	فرهنگ زجر طلبی.....
8	درد دیگری از درد های ما افغانها.....
9	دفاع از رژیم تروریستی ممنوع!.....
10	زن الهه آسمان.....
11	محمود درویش: شاعر مقاومت.....
12	دختر گمنام ولی نامدار ایران.....
12	گفتگو با بابازماندگان قتل عام سوهارتو.....
13	سفره اندازی در بلاد غرب.....
14	خیام و آن دروغ دلاویز.....
16	افشای حقه بازیهای رژیم اسلامی.....

دقیق داریم). طبیعی است که از این طریق کار نه تنها خیلی بهتر پیش می رفت، بلکه می شد حتی افراد معتبر و شناخته شده ای را نیز که امکان کشاندن علنی و بی واسطه آنها به پای همکاری وجود نداشت، به طور غیر مستقیم به پای میز معامله کشید. چرا که شخص مزبور با این خودفریبی که ما یک بیزینش هستیم و به هر کس ساعت و صفحه آگهی می فروشیم، نه تنها وجدان خود را ظاهرا از دغدغه آزار دهنده سازش و معامله با جمهوری اسلامی راحت می نمود، بلکه ترس از رسوا شدن به خاطر معامله با جمهوری اسلامی را نیز از دل خود می زدود. مضاف بر اینکه منبع درآمد ثابت و راحتی را برای کسب و کار خود تامین می نمود.

البته، در این نوع معامله، هر چند جمهوری اسلامی هیچ شرط و شروطی را به صاحب موسسه تبلیغی تحمیل یا دیکته نمی نمود، ولی خود فرد برای ادامه معامله نان آور موجود، می دانست که نمی بایست دست به چاپ یا نمایش مطلبی که معامله مزبور را در مخاطره قرار دهد؛ بزند. به این ترتیب است که ما می بینیم بعضی تلویزیون ها، رادیوها، و روزنامه های حتی معتبر با این نوع خودسانسوری، بدون آنکه گزگی به دست دهند، در کم و بیش همان مسیر مورد دلخواه جمهوری اسلامی حرکت می نمایند. این نشریات و تلویزیون ها، ضمن اینکه با بعضی انتقادات آبی، خود را در موقعیت آیزوسیون و ظاهرا پاک و مطهری قرار می دهند، ولی خود به خوبی می دانند که به صلاحشان نیست که در این راه از حد معین و موسوم به خط قرمز یا فراتر نهند.

اما جمهوری اسلامی و نشریات، رادیوها و تلویزیون های مزبور، تنها عامل تعیین کننده در تعیین حد و حدود این خط قرمز نمی باشند. جرابدی مانند روشنگر و بعضی برنامه های تلویزیونی نقد مذهبی نیز، در این امر، منتها از جهت عکس آن، نقش ایفا می کنند. این نهادها نیز با طرح بی وقفه حقایق تاریخی، و بی اعتبار کردن مذهب، در جهت عکس تلاش های جمهوری اسلامی برای ایجاد جو مذهبی در خارج از کشور؛ عمل می نمایند. برآیند این دو مبارزه است که تعادل فرهنگی-سیاسی در خارج از کشور و حد و حدود خط قرمز جمهوری اسلامی در این مورد را تعیین می کند. مثلا اگر سال گذشته روشنگر در اعتراض به تهاجم آقای مصباح به کتابفروشی بامداد، عرض اندام نکرده و او را وادار به عقب نشینی ننموده بود، رفتن آخوندها و باندهای اسلامی به کتابفروشی های شهر و جمع آوری نشریات ضاله، تبدیل به یک قاعده می شد و خط قرمز جمهوری اسلامی، خود را، در یک سطح بالاتر از حد رایج تثبیت می کرد. یا وقتی به برنامه های تلویزیونی ضد مذهب در چندین سال گذشته نگاه می کنیم، می بینیم که به تدریج لحن شان در نقد و افشاگری مذهب تندتر و عریانتر شده است و خط قرمز در این مورد مجبور

ادامه در صفحه (۲)

سخن سردبیر..... ادامه از صفحه (۱)

با اینحال، به خاطر نفرت گسترده و عمیق افکار عمومی در خارج از کشور از آنچه که منسوب به جمهوری اسلامی است؛ در اینکار توفیق چندانی نیافت و ایستگاه مزبور پس از چندی به تعطیلی کشیده شد. جمهوری اسلامی پس از این ناکامی، اینبار، متوسل به رویه جدیدی شد. به این صورت که سعی در به کار گرفتن، تلویزیون ها، رادیوها، نشریات و هنرمندان موجود از طریق رشوه های مالی و امتیازات اقتصادی به آنها نمود. طبیعتا، در این کار ابتدا به سراغ کسانی می رفت که بیش از همه فاسد، بی پرنسپ و خود فروش بودند. این افراد که بی بهره از هرگونه پرنسپ انسانی و اخلاقی بوده، به خاطر پول دست به هر کاری می زدند، در قبال امتیازات مالی متعهد می شدند که در تلویزیون ها، رادیوها و سایر نشریات خود (1- دست به هیچگونه تبلیغ سیاسی علیه جمهوری اسلامی و به خصوص اسلام؛ نزنند و این کار را به این بهانه که تلویزیونشان سیاسی نیست و فقط کار فرهنگی می کنند، توجیه نموده و هنوز هم می کنند، و (2- بعضی تبلیغات مورد علاقه جمهوری اسلامی مانند تبلیغات مذهبی در روزهای سوگوار را در تلویزیون و نشریات خود انجام دهند که این را نیز به بهانه این که عقاید مذهبی مردم برای ما محترم است، هر چند ما خودمان به آن عقیده نداریم؛ انجام میدادند، و (3- مانع حضور افراد و برنامه های ضد اسلامی در تلویزیون خود و یا چاپ نوشته های آنها در جراید خویش گردند، که البته اینکار را نیز به بهانه اینکه مباحثات یا مقاله شما خیلی تند است و احساسات مذهبی بینندگان و خوانندگان ما را جریحه دار می کند، انجام می دادند. من خود بارها با این مساله مواجه شدم که هنگامیکه علاقه مندان به برنامه های من قصد خرید وقت از این یا آن تلویزیون را برای من داشتند، با بهانه هایی مانند اینکه ایشان نباید بر علیه مذهب تندروی کند، و یا با مطالبه نرخهای سرسام آور، یا به بهانه نداشتن وقت، از فروش وقت خودداری می کردند و یا از چاپ این یا آن مصاحبه در جریده خود به همین بهانه ها خودداری می نمودند.

البته، باید توجه داشت که عوامل جمهوری اسلامی اگر نمی توانستند از طریق پرداخت مستقیم رشوه، صاحب وسیله مزبور را بخرند، متوسل به راه دیگری می شدند. راهی که از راه اول که به خاطر احتمال برملا شدنش، برای رشوه گیرنده و دهنده، هر دو مخاطره آمیز بود؛ نه تنها امن تر بلکه شدنی تر بود. این راه، چرب کردن سبیل طرف، از طریق خرید وقت تلویزیونی برای اجرای برنامه های اسلامی با قیمت بالا، دادن آگهی های مذهبی با نرخ بالا، و حتی شریک کردن عوامل شناخته شده جمهوری اسلامی در موسسه و روزنامه مزبور با پرداخت سهم الشراکه های نان و آبدار بود (که ما از بعضی از آنها اطلاع

اسبی که خر نشد!! ادامه از صفحه (۱)

سینه زنی هیات عزاداری شبیه خوانی وارد جمع عزاداران تکیه شد. قبل از ورود هیات شبیه خوانی نیز زنان و مردان عزادار در دو سوی تکیه تجمع کردند تا اعضای هیات شبیه خوانی که حدود 12 نفر مرد سوار ملیس به لباس های آیینی شبیه خوانی بودند بتوانند با مرکب های خود وارد تکیه شده و مراسم خود را اجرا کنند. در همین اثنا و پس از ورود اولین سوار به داخل تکیه، همین که صدای طبل و شیپور بلند شد، اسب سوار خود را به زمین کوبید و هراسان به سمت جمعیت دوید.

این اسب، ابتدا به میان مردان رفت و از آن سو نیز به سمت تجمع زنان عزادار حملهور شد. این اتفاقات در حالی صورت گرفت که فردی که دهنه اسب را در دست داشت به همراه اسب به این سو و آن سو کشیده می شد. اسب هراسان در میان زنان نیز شروع به دویدن و لگد زدن کرد که سرانجام پس از لحظاتی؛ چند نفر از مردان توانستند اسب را مهار کنند. در این حادثه، بیش از 10 نفر از زنان و مردان زخمی و مجروح شدند، اما آسیب جدی ای به عزاداران وارد نشد.



مجروحین بلافاصله توسط نزدیکانشان به درمانگاه شهر چترود رسانده شده و تحت مداوا قرار گرفتند و چند نفر نیز به بیمارستان کرمان منتقل شدند. خاطرنشان می شود، این اسب، قبل از مراسم نیز ناآرامی نشان می داد و حتی به سختی اجازه داد که شبیه خوان بر پشت وی سوار شود. این اسب حتی قبل از ورود به تکیه حاضر به وارد شدن نبود، اما به اجبار او را وارد کردند. تمام این اتفاقات در حالی صورت گرفت که هیچ يك از گردانندگان مراسم شبیه خوانی حتی با دیدن ناآرامی این اسب مانع حضور وی در تکیه و در میان عزاداران نشدند.

گفته می شود چند سال قبل نیز همانند این اتفاق در شهرستان چترود و در یکی دیگر از تکایای آن اتفاق افتاده، اما در آن حادثه نیز کسی آسیب جدی ندیده است. ■

فراخوان:

روز اقدام جهانی برای اعلام همبستگی با کارگران ایرانی

برای آزادی کارگران زندانی در ایران که برای تامین حقوق و آزادی های ما جنگیده و به زندان افتاده اند، به فراخوان فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل در دفاع از کارگران زندانی محمود صالحی و منصور اسانلو پاسخ مثبت داده و در تظاهرات 6 مارس در برابر پارلمان ایالتی اونتاریو شرکت نمایند.

زمان: پنجشنبه 6 مارس. ساعت: 7:30 - 5:00

مکان: کوئینز پارک (کالج و یونیورسیتی). تورونتو

به ما پیوسته

تردید می‌دهد که (1- صاحب روزنامه یا خود با باند های فاشیستی رابطه دارد یا پول کلانی از آنها دریافت داشته است، و (2- سیل نامه های اعتراض به دفتر روزنامه روانه می شود و فروش روزنامه به شدت کاهش می یابد، و (3- صاحب روزنامه برای جلوگیری از ورشکستگی روز بعد از درج چنین مطلبی در روزنامه عذرخواهی نموده آنرا نتیجه یک سهل انگاری ناخواسته قلمداد می کند. آنوقت یک ناظر بی طرف از این واقعه نتیجه می گیرد که جامعه غربی حداقل در مورد فاشیسم از نوع هیتلری اش آنقدر هوشیاری دارد که تلاش نیروهای فاشیستی برای تغییر نقطه تعادل (خط قرمز) میان آنها و جامعه را بلافاصله خنثی نماید.

جمهوری اسلامی نیز همانطور که گفتم هزار چند گاهی برای بررسی درجه هوشیاری ایرانیان خارج از کشور دست به تعرضی جدید زده، سعی می کند خط قرمز اسلامی را یک درجه به نفع خود به جلو ببرد. طبیعتا او این کار را ابتدا، توسط یکی از عمالش و صرفا به منظور ارزیابی افکار عمومی و سنجیدن عکس العمل مردم انجام می دهد. اگر با عکس العمل شدید مردم مواجه شد، همانطور که در مورد آقای مصباح دینیم، عقب نشینی و در غیر اینصورت، با روانه کردن سیل این تر فشانی های تهوع آور در سایر روزنامه ها این استثناء را به قاعده و به یک امر رایج تبدیل می کند.

همین یکی دو هفته پیش اسلامی ها به مناسبت عاشورا این کار را با راه انداختن دسته های سینه زنی در لس آنجلس و نیویورک و چند جای دیگر به طور نو ظهوری به آزمایش گذارند، و با خوشحالی با انفعال ایرانیان و افغانیان در قبال تعرض خود در این مناطق مواجه شدند. طبیعی است که ما در سالهای بعد شاهد این نمایش های مسخره در جاهای دیگر خواهیم شد و اگر در برابر آن عکس العملی به خرج داده نشود، سینه زنی در روز عاشورا در خارج از کشور نیز به امری رایج و قبول شده تبدیل خواهد گشت. ولی آیا جمهوری اسلامی با وجود روشنگر، جرات چنین پیشروی را در تورنتو خواهد داشت؟

بی شک تورنتو، یکی از شهرهاییست که در عین حال که عوامل جمهوری اسلامی در سالهای اخیر به مقدار زیادی در آن حضور یافته و فعال شده اند، در ضمن، مخالفان مذهب هم در آن متشکل شده دست به افشاکاری های اساسی علیه آن زده اند. هم اکنون چاپ مقاله بنی طب که می توانست در آمریکا عکس العمل چندانی را به همراه نداشته باشد، در اینجا خشم و مخالفت عده زیادی را علیه نشریه ایران استار که دست به چنین عمل شرم آوری زده است؛ برانگیخته است. ما نیز با انتشار بیانیه اعتراضی که برای ما فرستاده شده است و تهیه طومار برای امضا در همین شماره از خوانندگان روشنگر، ایرانیان و افغانیان ساکن تورنتو خواسته ایم که در برابر این تعرض جدید جمهوری اسلامی ساکت ننشسته، با همه نیرو به آن پاسخ دهند. آیا تورنتو باز هم نشان خواهد داد که مانند گذشته در برابر تعرضات اسلامی خواهد ایستاد و آنرا نقش بر آب خواهد کرد؟ آیا دفتر ایران استار خود را با سیل تلفن های اعتراضی روبرو خواهد دید؟ آیا روزنامه های دیگر تورنتو نیز زیر فشار مردم وادار به اعتراض به ایران استار و مقاله بنی طب خواهند شد؟ آیا صاحبان کسب و کار و آگاهی در تورنتو در برابر این وقاحت ساکت نشسته، بی اعتنا به جنایاتی که این روزها توسط جمهوری اسلامی علیه دانشجویان و مردم ایران انجام می شود، با وجدان راحت و آسوده، در هر جهنم راه ای که شده، بی اعتنا به درج مقالات شرم آور از این نوع، در این یا آن نشریه، همچنان به شکار مشتری در آنها خواهند پرداخت، یا از قدرت اقتصادی خود برای عکس العمل به این فضاحت ها استفاده خواهند کرد؟ آیا تورنتو هوشیار است و اجازه ترک تازی در جراید خود را می دهد و یا مثل گذشته در برابر سیه کاران مذهب ایستاده و به آنها گوشمالی شایسته ای می دهد؟ ■

ایمیل کنیم تا آنرا هر ماهه مرتب برای لیست 15 هزار نفری دوستان جوانش ای میل کند)، بلکه در این که حتی مهمتر از اولیست نیز توفیق یافته ایم که با ادامه انتشار یک روزنامه ضد مذهبی، سنت انتقاد از مذهب را که امر ممنوعه بوده، به امری پذیرفته شده و رایج تبدیل نموده، آنرا در جامعه خارج از کشور نهادینه کنیم. این دست آورد به طور اتفاقی و در نتیجه یک موقعیت ویژه به دست نیامده است، بلکه در نتیجه مبارزه همگانی مردم در اشکال متفاوت آن و عقب راندن قدم به قدم اسلامی ها در این شهر که همه جا سعی در جلوگیری از کار ما داشتند؛ حاصل شده است. این نتیجه، نه تنها محصول کمک آنهایی که ما را یاری کرده اند، بلکه همچنین محصول بی تفاوتی و حتی دشمنی دیگرانی بوده است که بی اعتنا از کنار ما گذشته یا علیه ما تبلیغات کرده اند و برای همین نتیجه یک مبارزه همگانی بوده و یک پیروزی واقعی و از دست ندادنی به حساب می آید. روزی که ما بتوانیم این نوع پیشروی ها را گسترش دهیم، آنروز، از سطح فرهنگ و آزادی بیان والاتری که پس گرفتنی هم نیست برخوردار خواهیم بود.

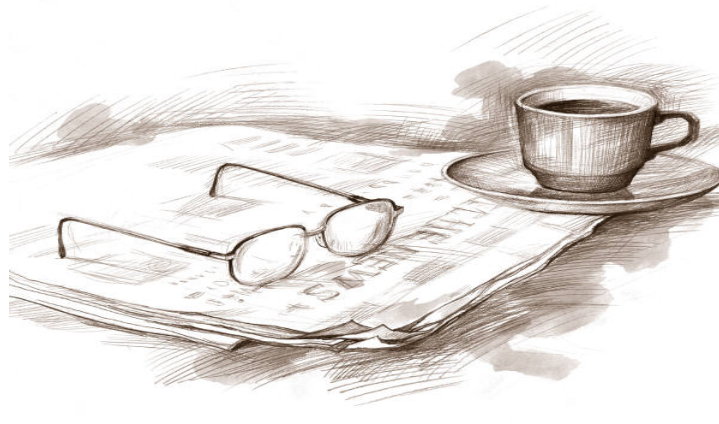
به هر حال، این مبارزه توقف پذیر نیست. ملتی که با رضایت از دستاوردهایش میدان مبارزه را ترک کرده با خیال راحت خانه رود، در چشم به هم زدن همه آنچه را که با مرارت به دست آورده به راحتی از دست می دهد. دشمنان بشریت بیکار ننشسته اند. دایما در حال تلاش و پیدا کردن راهی برای پیش بردن مقاصد خویش هستند. چندی پیش خواستند دادگاه های

منحوس
شریعه را
در کانادا
باب کنند که
به همت
مبارزه
آزادخواهان
شکست
خورندند.
همین چند
هفته گذشته
دوباره تلاش
به برقراری

آن در انگلیس کردند که در آنجا نیز با عکس العمل شدید مردم مواجه شدند. چه کسانی اینها را در کانادا و انگلیس شکست دادند؟ آنها که علیه شان عکس العمل به خرج دادند، و گرنه شما خانمی که آزادانه و بی خیال در این شهر اینطرف و آنطرف می روید، و عین خیالتان هم نیست، امروزه در کانادا، توسط شوهرتان در دادگاه شریعه یک طرفه طلاق داده می شدید، و بی آنکه شما هم حق طلاق داشته باشید، حق خود بر فرزندان را هم از دست می دادید. بنابراین، نمی توانید نسبت به این مبارزه روزمره بی تفاوت بنشینید. حتی بی تفاوتی شما هم یک نوع شرکت منفعلانه در مبارزه و به نفع جمهوری اسلامی است.

بگذارید نمونه دیگری بیاورم. تا دیروز روزنامه ایران استار هر هفته چرنیبات اسلامی آقای بنی طب را عامل سفارت جمهوری اسلامی در تورنتو را در مورد خانواده و اخلاق چاپ می کرد. حتما در اینکار نفعی داشت و به خاطر این خدمت در جایی سبیل اش چرب می شد. متأسفانه این یک امر رایج در جامعه بی خاصیت روزنامه نگاری ایرانی در تورنتو است. همانطور که گفتیم شهروند نیز که روزنامه ظاهرا وزینی به حساب می آید، هزار چند گاهی به دلیلی که من نمی دانم، اجازه این بیراهه روی ها را به خود می دهد. ولی من و مسلما شما هیچگاه ندیده بودیم که در هیچ رونامه ای، حداقل در تورنتو، کسی جسارت این را داشته باشد که به تعریف و تمجید علنی از خمینی و انقلاب اسلامی بپردازد. در جامعه غربی اگر کسی در روزنامه ای دست به تمجید و تقدیس هیتلر زده و پیروزی فاشیسم در آلمان را به مثابه "انفجار نور" در جامعه بشری توصیف نماید، هیچکس نویسنده آنرا دستگیر و زندانی نمی کند. ولی در ضمن هیچ کسی

داشته، ولی به همت و هوشیاری دیگران و همچنین خود آنها که زیر اصرار ما و اعتراض مردم سرانجام بر این توهم خود چیره شدند، این سد از جلوی پای ما برچیده شد، و در برابر آن، خط قرمز ناچار به عقب نشینی شد. در مورد دادن آگاهی به روشنگر، هنوز این سد وجود دارد، و صاحبان کسب و کار با ترس موهوم خود عملا به تهدید شمشیر داموکوس اسلامی بر فراز منتقدین مذهب کمک می کنند. در حالی که آن دسته از افراد و صاحبان کسب و کار که به ما آگاهی یا کمک مالی می دهند، از بخشهای مسئول و پیشرو جامعه هستند که اینکار را آگاهانه و همچنین برای ریختن ترس دیگران از دادن آگاهی به ما، و با هدف شکستن حلقه محاصره اسلامی بر دور گردن ماست که انجام میدهند، و تعداد آنها به تدریج افزایش می یابد، تا وقتی که دیگران نیز وارد گود شده این محیط ترس و رعب اسلامی را خنثی نمایند. بی شک در این مورد نیز جماعت اسلامی شکست خورده و ما پیروز می شویم، کما اینکه در همین شماره چندین آگاهی جدید به آگاهی های ما افزوده شده است، و من مطمئن هستم که با به میدان آمدن صاحبان کسب و کار به کمک ما و ارسال آگاهی هایشان برای ما، در این عرصه نیز جبهه تهدید و خرافات شکست خورده و ما پیروز خواهیم شد. بنابراین، می بینید که همه اعمال روزمره ما، چه بخواهیم و چه نخواهیم، در امر مبارزه جاری میان آنها که مشغول گسترش بی وقفه سیه کاریهای مذهبی اند و کسانی که آگاهانه و مسئولانه در برابر این سیه کاری ها ایستاده اند، سهمیم اند و خواسته یا ناخواسته به



طور مثبت و منفی نقش ایفا می کنند. حتی آن فردی که خود را روشن فکر چپ میدانند، و در این شهر بی اعتنا به مبارزه روشنگر با

سرطان مذهب، راست راست راه می رود، و بی اعتنا به مبارزه ای که جریان دارد، ککش هم نمی گزد، یا آنکسی که هر ماه مشتاقانه منتظر در آمدن روشنگر، بردن آن به خانه، و لم دادن روی مبل و خواندن و لذت بردن از آن در کنار چایی داغ بغل آنست، ولی هیچ کاری برای کمک به آن و ایفای نقشی بیشتر از مصرف صرف آن نمی نماید، با بی تفاوتی خود در مبارزه ای که میان یک مشت آدم مسئول و از خود گذشته و جمهوری سیاه اسلامی در این شهر جریان دارد، نقش ایفا می کند، چرا که با انفعال در برابر این مبارزه، خواسته یا ناخواسته به طرف مقابل بدون اینکه مواجه با مانعی شود اجازه پیشروی میدهد. اینها را همه آنهایی که با چشم باز و بدون خودفریبی وقایع روز را نظاره می کنند می دانند و می فهمند و اگر امروز صدایشان امکان انعکاس چندانی نداشته باشد، فردا آنرا در قالب قضاوت تاریخ در مورد آنچه که در این شهر و در خارج از کشور میگذرد؛ بیان خواهند کرد. اتفاقا این نوع پیشروی ها که در آن سنن جامعه دگرگون می شود، و جلوی تجاوزگری های نیروهای سرکوبگر مذهبی در سطح زندگی روزمره و در عادات و اخلاق مردم گرفته می شود، از ارزش بسیار والاتر و ماندگارتری برخوردار است. چیزی که مسلما پیشروی های سیاسی را نیز در آینده تسهیل می نماید.

امروزه، ما به یمن روشنگر، تنها در این توفیق نیافته ایم که یک ماشین آگاهگری را به طور مداوم علیه مذهب و خرافات به کار بیندازیم و ذهن هزاران هزار نفر را در ایران و افغانستان و کشورهای دیگر از سموم مذهبی پاک نماییم (همین امروز یک جوان از داخل ایران از من خواست که روشنگر را برایش

به عقب نشینی قابل ملاحظه ای گشته است. چرا که در هر مقطع، در حالیکه بعضی نقادان مذهبی در تلویزیون ها از ترس جمهوری اسلامی یا به هر دلیل دیگری، تاحدودی رعایت خط قرمز جمهوری اسلامی را می کردند و مراقب بودند که در کار افشاکاری مذهب از محدوده معینی خارج نشوند، کسانی نیز پیدا می شدند که در این امر با جسارت و بی پروایی بیشتری افشاکاری نموده، در حدی بسیار فراتر از خط قرمز عمل نموده، آنرا به عقب می راندند و متعاقب آن دیگران نیز بدون ترس یک گام به جلوتر بر داشته، بی پروا تر از گذشته حرف می زدند، و به این ترتیب حد و مرز جدیدی در این مورد باب و رایج می شد.

واضح است که همه این سازش ها، خیانت ها و همین طور مبارزات و خود به خطر انداختن ها، در تعیین سطح فرهنگ و آزادی انتقاد در جامعه خارج از کشور تاثیر می گذاشتند. مثلا، وقتی شهروند، که نشریه تاحدودی مورد توجه شهر است، سال گذشته اجازه می دهد تا شخصی بنام کریم نیک منش از تکراس، مانند یک مامور جمهوری اسلامی ولی در لباس یک محقق و نویسنده، طی سلسله مقالاتی تحت عنوان "امریکا در برابر وهابیرم و تشیع" علنا از مذهب شیعه و جمهوری اسلامی در برابر وهابی ها حمایت نماید، با چنین عملی، حالا چه عمادانه و چه از روی سهل انگاری، به هر حال، از آنجا که تا کنون در شهروند چنین چیزی رایج نبوده، عملا در بهم زدن تعادل موجود به نفع جمهوری اسلامی کمک می نماید. و یا وقتی نشریه جوانان، از روی بی خبری حاضر به چاپ مقالات من می شود، و بعد به دنبال تهدید عوامل اسلامی از اینکار انصراف می ورزد، همین نقش را ایفا می نماید.

اگر بخواهم مطالب بالا را خلاصه کنم باید بگویم که سطح آزادی و فرهنگ در هر جامعه ای در نتیجه مبارزه میان نیروهای طرفدار آزادی و حقیقت و طرفدار دروغ و خفقان است که تعیین می شود. در هیچ جامعه ای آزادی و فرهنگ به خودی خود و جز از طریق مبارزه به دست نمی آید. این مبارزه دایما جریان دارد، و به نحوی همه، آگاهانه یا ناآگاهانه، چه بخواهند چه نخواهند، در آن شرکت دارند. همانطور که کسی که در سفره نذری شرکت می کند، روزه می گیرد، نماز می خواند، حتی اگر مخالف جمهوری اسلامی هم باشد، با اینکار، بی آنکه خود بخواهد، به جو مذهبی و خرافات، چیزی که جمهوری اسلامی مانند ماهی در آب از آن ارتزاق و در بستر آن زندگی می کند و از اینرو مجدانه در پی گسترش آنست، کمک و در نتیجه به جمهوری جنایتکار اسلامی خدمت می کند، حتی من تا آنجا پیش میروم که بگویم، به نحوی و بی آنکه بخواهد، در سنگسار شدن زنان معصوم در ایران و نقاط دیگر جهان نیز سهیم میشود. متقابلا، کسی که همه جا بر علیه خرافات می ایستد، یا مثلا به روشنگر کمک مالی یا آگاهی تجارتي می دهد، از آنجا که به بقا و گسترش تیراژ آن کمک می نماید، عملا در این مبارزه دخیل می شود. حساب کنید که اگر مردم تورنتو، مخارج چاپ روشنگر را تامین نمی کردند، همانطور که ایرانیان و افغانیان مقیم آمریکا با کوتاهی خود در این امر باعث توقف چاپ آن در آنجا شدند، روشنگر نمی توانست در تورنتو، نقد عریان از مذهب را در جامعه ایرانی و افغانی به امری رایج و پذیرفته شده تبدیل نموده، فرهنگ روشنگری و آزادیخواهی را در این شهر، و علیه خط قرمز جمهوری اسلامی؛ تثبیت کند. هم اکنون، بسیاری از صاحبان کسب و کار که از ترس واهی از دست دادن مشتریان مسلمان، از دادن آگاهی به ما خودداری می کنند، عملا و بی آنکه خود بخواهند به تثبیت خط قرمز جمهوری اسلامی در امر خفقان و ممنوعیت نقد مذهب کمک می کنند. در ابتدا، این ترس را بعضی از فروشگاه های ایرانی در مورد پخش روشنگر نیز

اعدام به جرم تحریف... ادامه از صفحه (۱)



شد و از دولت ایتالیا پناهندگی گرفت. در یک مورد دیگر، علی محقق نسب، روزنامه نگار دگر اندیش افغان، به جرم نوشتن مقاله ای در مورد ارتداد در اسلام، توسط دادگاه ابتدایی به اعدام محکوم شد، اما دادگاه استئناف، او را تبرئه کرد.

این اتفاقات در کشوری رخ می دهد که قرار بود قدرتهای مدعی دموکراسی!! با بهانه مبارزه با تروریسم، آزادی را با بمبارانهای فله ای و اشتباهها!! کشتن کودکان، زنان و مردم عادی و بیگانه و از قدرت ساقط کردن طالبان و القاعده دست پرورده و متحدشان، به ارمان بیاورند. این قدرتهای باصطلاح متمدن و سکولار که در کشورهای خود با استفاده از هر بهانه ای که همین جریانات ارتجاعی مذهبی و اسلامی بدستشان میدهند، از خلق افکار عمومی در جهت تبعیض و راسیسمی که در شرایط حاضر تحت نام مبارزه با افراط گرایی و بنیادگرایی اسلامی، بر علیه مسلمانان یا مردمی که اصلیشان به آنچه که بعنوان "کشورهای اسلامی" شناخته میشود، برمیگردد، دریغ نمی کنند؛ هنگامی که در افغانستان دستشان می رسد، در عوض جدایی دین از دولت بعنوان یکی از مظاهر دموکراسی، جمهوری اسلامی افغانستان را بنا می کنند؛ بجای سیستم پارلمانی که نمایندگان واقعی مردم از طریق رأی آزادشان به آن راه پیدا کنند، لویه جرگه و مشرانو جرگه خوانین و ملاها و امیران و جنگ سالاران سابق را برقرار می کنند؛ و نتیجه آزادی بیان و عقیده و مذهب هم می شود ممنوعیت تبلیغ ادیان غیر از اسلام در قانون اساسی افغانستان.

با اینحال و علیرغم این وضعیت، ریاکاری هنوز به آنجا نرسیده بود که عده ای ملای مقتخور، فتوای مرتد بودن دانشجوی جوانی را تنها به جرم تکثیر نوشته ای در افشاء قوانین زن ستیزانه اسلام، بدهند و بیدانگامی اسلامی هم غیاباً حکم اعدامش را صادر کند. چنین حکم تکفیر و اعدامی آنچنان غیرعادی و مسخره بود که بی اختیار این سؤال را پیش می آورد که واقعاً چه اتفاقی افتاده است یا در حال افتادن است که صدور چنین احکامی را باعث میشود. واقعیت این است که آنچه که این روزها از هر گوشه اخبار و نوشته ها به چشم میآید حاکی از این است که بعلت فساد و سرکوب حکومت و عوامفریبی و تبلیغ خرافات و دورویی آخوندها و ملاهای مرتجع، گرایش روگردان شدن از مذهب و اسلام در میان جوانان و نوجوانان افغانی شدت پیدا کرده است. این گرایش هر چه بیشتر آنها را به سمت منابع علمی و نقد و افشاء مذهب سوق میدهد. صدور حکم اعدام برای پرویز کامبخش در واقع بر علیه چنین گرایشی است که از طریق ایجاد جو تهدید و ارعاب به پیش برده می شود. در کنار این شیوه شاهد روشهای دیگری هم

هستیم که گاهاً حتی از جانب بخشی از روشنفکران مذهبی تبلیغ میشود و آن این توهم است که گویا "نه گله از دین نیست برادر، گله از دیندارنمایان عصر است." اینگونه استدلالات سعی بر این دارد تا با جدا کردن حساب دین و مذهب از کثافتکاری های علمای!! دینی، و یا تبلیغات عوامفریبانه در توجیه احکام و قوانین مذهبی، مانع از گسست کامل جوانان از این افیون توده ها شود، اما بوی گندیدگی و تعفن قوانین مذهبی و مشخصاً اسلامی آنچنان آزاردهنده است که هزار جور از این توجیها و توضیحات فریب دهنده گلاب دار قادر نیست آن را بپوشاند. یک



مثال بارز همان مطلبی هست که پرویز کامبخش از سایت یک ایرانی به نام "آرش بیدخدا" تحت عنوان "آیات زن ستیزی تازی نامه" پیاده کرد که منجر به صدور حکم اعدامش شد. آن مطلب را میتوانید در سایت <http://www.zandiq.com> در قسمت "دسته بندی های نوشتارها" بعد از کلیک کردن روی "قرآن" پیدا کنید و بخوانید و خود قضاوت کنید که آیا این نوشته "هانت به دین اسلام و مقدسات و تحریف قرآن" است یا این خود اسلام است؟

م. جویا

چرا هیچکس از ... ادامه از صفحه (۱)

من اگر رقاصه شدم برای بدبختی هایم رقصیدم. برای فقر پدرم. به خاطر مریضی. خواهرم. برای بی پناهی. خودم رقصیدم. از نه سالگی روی پای خودم ایستادم. ولی تو چی؟ علف. هرزه و بی خاصیت، تو چی؟

مثل این که باز هم تنت برای شلاق می خاره. واقعاً که پوست کلفتی داری.

در همان حال مرا به درون اتاقی پرتاپ کرد و آهسته گفت: از فردا کمونیست بازی در نیاری و از او دفاع نکنی ها. او یک زن فاحشه و بد نام است. او را در تظاهرات. ضد حجاب دستگیر کردیم و چند تا آلبوم از او داریم که با لباس عربی در حال رقاصی در کاباره است. او مفسد فی الارض است، ولی زبان درازی دارد. خلاصه هوای خودت را داشته باش!

بچه هایی که در اتاق بودند به من گفتند که این صحنه روزی چند بار تکرار می شود و به آن عادت خواهم کرد. گفتند که شهرزاد به کلمه "رقاصه"، حساسیت عجیبی پیدا کرده و آنها هم این را می دانند و آزارش می دهند. سرم را به دیوار تکیه دادم و به نگاه گویای شهرزاد اندیشیدم. او را شناختم. از او کتاب شعری خوانده بودم به نام "با تشنگی پیر می شویم". اسم حقیقی اش کبرا بود. در ابتدای کتاب اش نوشته بود که هیچوقت هیچ چیز از آن خود نداشته است. حتا اسمش را هم از شناسنامه خواهرش بر

گرفته بود که مرده بود و شناسنامه اش را برای او گذاشته بود.

روز. هواخوری او را در حیاط دیدم. جلوی همه ایستاده بود و محکم و با صدای بلند اعداد را می شمرد و ورزش می کرد. دست های زمختی داشت که معلوم بود با آنها زیاد کار کرده است. روی صورت اش شیاری مثل جای بریدگی با چاقو وجود داشت. صورت اش را بلند کرد. خیس عرق بود. نامم را پرسید. نامم را به او گفتم. یک دفعه عرقگیر. قرمزش را بالا زد و بدنش را به من نشان داد و گفت: - جرم من چیه که باید شلاق بخورم. دست هایم را ببین. از نه سالگی کار کرده ام، رقصیده ام. در یک قهوه خانه که پدرم در آن کار می کرد، یک شلیخته به تن می کردم و از کله سحر تا بوق سگ می رقصیدم. ظرف می شستم و جارو می کشیدم. شبها روی یکی از همان نیمکت های قهوه خانه می خوابیدم. آخه پدرم می گفت که اگر برقصم، مشتری بیشتری جمع می کند و زودتر پول دوا و درمان خواهرم تهیه می شود.

برای من توضیح نده. تو هیچ جرمی نداری. من کتاب هایت را خوانده ام، ترا می شناسم. جرم تو فقر بوده است. تو یکی از شاعرهای مورد علاقه من هستی. تو زن بزرگی هستی. برق عجیبی در چشمانش نمایان شد. جای شلاق ها روی بدنش کبود شده بود و برآمده بود. از بعضی جاها هم خون و چرک بیرون زده بود. چه مقاومت. ستودنی داشت. تا آخرین نفس به ورزشش ادامه داد و همچنان بلند اعداد را (می)شمرد.

شهرزاد به من گفت که از کار گذشته خود، از دورانی که در فیلم های فارسی می رقصیده بیزار است و دوست دارد که بمیرد تا بار دیگر به صورت انسان دیگری به دنیا بیاید. خوشحال است از این که اکنون نویسنده کانون

کار می کند و می کوشد به طور منطقی و اصولی گذشته اش را تقد کند. هر چند روز در میان صدای کجویی در بند می پیچید و فریاد میزد، "کجاست این شهرزاد رقاصه فیلم های فارسی! و با فحش و لگد به جان او می افتاد و عقده هایش را خالی می کرد. شهرزاد می گفت، "کجویی از او خواسته بود که صیغه اش بشود و او قبول نکرده است." همین مساله، باعث اذیت و آزار بیش از حد او شده بود. به پرونده اش رسیدگی نمی کردند. اتاق رهایش کرده بودند و علیه اش ستم پاشی می کردند. اما او کار خودش را

می کرد. به صدای بلند شعر میخواند و بیش از همه از فروغ فرخزاد می خواند که خیلی دوستش داشت. "به مادرم گفتم: دیگر تمام شد باید برای روزنامه تسلیتی بفرستیم." بافتی می بافت و با کاموا عروسک های تشنگی می ساخت و به بچه های زندان هدیه می داد.

برای رسیدگی به پرونده اش دست به اعتصاب غذا زد. پس از سه روز که کجویی به بند آمد و با فحش و بد و بیراه به او گفت که روسپی ای بیش نیست و نباید ادای مبارزین را درآورد. اعتصاب خشک کرد. انتظار داشت که همبند هایش حامی او باشند و "کانون. نویسندگان. ایران" از او پشتیبانی کند. اما، کسی از او پشتیبانی نکرد و از ترس تبلیغات منفی جمهوری اسلامی همه تنهایش گذاشتند. در تنهایی زیر سرم رفت و چون دریافت که اعتصاب یک نفره اش به نتیجه نمی رسد، اعتصابش را بعد از ده روز شکست. پس از این شهرزاد واقعاً شکست. تنهایی و درماندگی را در

تمام وجودش می دید. دریافته بود که گذشته اش چون بختک بر او سایه انداخته است. احساس این که هیچکس او و انسان هایی چون او را درک نمی کند، او را از پای در آورد. از آن به بعد، نسبت به همه نفرت نشان می داد و اذیت می کرد؛ خصوصاً بچه های سیاسی را. مدتی که کلیددار بند بود، داد می زد:

- ای روشنفکرها از توی کتاب هایتان بیرون بیایید!

متلک می گفت. درکش می کردم. می دانستم که این تغییر حالت اش ناشی از چیست. هر چند که بسیاری از سیاسی های بند به این نتیجه رسیده بودند که او به هر حال یک هنرپیشه است!

دیگر برایم حرف نمی زد و از ما فاصله می گرفت. دیگر صدای داد و فریاد و اعتراض اش شنیده نمی شد. خورد شده بود، شکسته شده بود، در خودش فرو رفته بود و تمام روز بافتی می بافت. روزی که از زندان مرخص می شدم طاقت نیاورد، چشم های سیاه و درخشش را که لبریز از اشک بود به من دوخت و بی مهابا مرا در آغوش گرفت. مثل یک کودک

گریه می کرد و سر و رویم را می بوسید، در گوشم آهسته گفت:

چطور می توانم شماها را دوست نداشته باشم. چطور می توانم بگذارم همینطوری بروی بدون اینکه با تو خداحافظی کرده باشم.

و بعد جلوی چشم نگهبان با صدای بلند زد زیر آواز:

- قفس را بسوزان رها کن پرنده گان را... بشارت دهنده گان را...

بچه ها نیز با او خواندند. صدای جمعی بچه ها از اتاق ها شنیده می شد. صحنه عجیبی بود.

من همیشه به شهرزاد و انسان هایی چون او فکر می کنم و همیشه افسوس می خورم

چرا هیچکس از شهرزاد دفاع نکرد.

در سال ۱۳۸۱ (۲۰۰۲) در کتاب پنج جلدی "بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران (۲)" که به همت دکتر مسعود نقره کار شکل گرفت؛ در رابطه با شهرزاد، در جلد پنجم، صفحه ۴۴۰ در گفت و شنود با عباس معروفی می خوانیم:

"در یک بعد از ظهر گرم اوایل تابستان ۱۳۶۰ داشتم به طرف خیابان مشتاق می پیچیدم تا در جلسه داستان حضور یابم، ناگاه متوجه شدم آن طرف چهار راه زنی با تکان دادن دست دارد نظر مرا جلب می کند. اول متوجه نشدم، یا به این فکر افتادم که این زن با من چکار دارد؟ بعد که

دقت کردم او را شناختم، و به طرفش رفتم.

سرو و وضعش را تغییر داده بود، با حجاب محکم اسلامی آنجا کشیک می داد. و هیچ کس هرگز تاج افتخاری بر سر این شهرزاد قصه گو ننهاد که: **توناجی چند نفر بودی؟**

به من گفت: "کانون را از طرف دادستانی اشغال کرده اند، هر کس را که داخل شود می گیرند و می برند. تا به حال دو سه نفر را برده اند من از ظهر اینجاها می پلکم که به همه خبر بدهم." **یحیی خزانینه. تورنتو. کانادا.** ۴ ژانویه ۲۰۰۸.

منابع:

- ۱- ناصر مهاجر. کتاب زندان (۱)، نشر نقطه، ایالات متحد آمریکا، ۱۳۷۷ (۱۹۹۸). ص ۱۹۵
- ۲- مسعود نقره کار. بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران (جلد پنجم) نشر باران، سوند، چاپ اول سال ۱۳۸۱ (۲۰۰۲)، ص ۴۴۰. ■■■

Yahya Khazaineh
Khazan1367@yahoo.ca

اگر از روشنگر می آموزید و آنرا در مبارزه با مذهب و خرافات موثر می دانید،
با کمک ما لی خود آنرا یاری نمائید.

مصداق شکنجه چیست؟

ممد اسماعیلی: از ایران

مسئولین نظام جمهوری اسلامی بارها به شکنجه زندانیان بعثی عراق در زندان ابوغریب توسط سربازان آمریکایی اعتراض کرده و آنرا محکوم نموده اند و خود نیز بارها اعلان کرده اند که در زندان های جمهوری اسلامی هیچ گونه شکنجه ای اعمال نمی شود !!! اما آیا واقعا بدینگونه است؟ نمی دانم تعریف آنها از شکنجه چیست؟

شاید آن ها آویزان کردن و چرخاندن زندانیان بر روی چرخ های دوار، ریختن آب سرد بر روی سر زندانیان سیاسی در مکانی تاریک برای مدتی طولانی، تجاوز به دانشجویان زندانی سیاسی (اعم از پسر و دختر) توسط زندانیان غیر سیاسی (که آن ها را عمدا در کنار اراذل و اوباش در یک بند قرار می دهند) و نیز توسط برخی از ماموران زندان، برگزاری مراسم اعدام های مصنوعی برای در هم شکستن روحیه زندانیان سیاسی، روشن کردن پیک نیک زیر بیضه زندانیان و نیز آویزان کردن وزنه به بیضه آن ها برای گرفتن اعتراف یا توبه نامه از آن ها، دادن فحش های رکیک و زننده به زندانیان جهت تحقیر آن ها، ممنوع الملاقات کردن و قرار دادن زندانیان سیاسی برای مدت طولانی در حبس انفرادی در اتاقی تاریک و کوچک، و ده ها مورد از این قبیل را که خاطرات زندانیان سیاسی آزاد شده خود مهم ترین دلیل و مدرک برای اثبات آن ها می باشد از مصادیق شکنجه نمی دانند، شاید مسئولان نظام ارتکاب به این اعمال را انکار کنند ولی آنها بی گمان زدن تازیانه و شلاق به زندانیان را اعم از سیاسی و غیر سیاسی باور دارند چرا که در متن قانون آن ها ست و هر روزه هزاران انسان در ملاء عام و یا به صورت پنهانی در دادگاه ها و زندان های کشور زیر شلاق ماموران جمهوری اسلامی شکنجه می شوند و مسئولین نظام و دادگستری نیز بدان اعتراف و حتی گاه مباحثات می کنند، اما آن را از مصادیق شکنجه نمی دانند بلکه آنرا اجرای حکم الله در قرآن و حد و تعذیری می دانند که انجام آن باعث سالم شدن جامعه می شود. اما اگر زندان شلاق به این نحو وحشیانه شکنجه نیست! پس شکنجه چیست؟ مگر شکنجه را مجامع حقوق بشر به ایراد هر گونه ضرب و جرح و درد و صدمه بدنی به زندانی و ایراد آزار روانی به او تعریف نکرده اند؟ آیا حکم شلاق در این تعریف نمی گنجد؟ پس شکنجه چیست؟

در زیر یکی از هزاران مورد شکنجه تازیانه در ملاء عام را برای آگاهی و تنبه آورده ام تا شاید تلنگری باشد به مجامع حقوق بشر و مردم خفته ایران که خود بعضاً (بارها به گوش خود شنیده ام) این شکنجه را تأیید می کنند و آب پاک را روی دستان ماموران رژیم می ریزند.

مرگ جوان 27 ساله زیر ضربات شلاق ماموران دادگستری و نیروی انتظامی شهرستان دامغان:

در تاریخ چهارشنبه 24 آبان ماه 1386 خورشیدی در شهرستان دامغان پسر 27 ساله ای را به نام علی احسانی به جرم زنا در ملاء عام، در میدان امام (میدان اصلی شهر) به نحو وحشیانه ای، در حالی که او را کاملاً لخت کرده بودند و تنها یک شورت رکابی به پا داشت به صندلی بسته و یکصد ضربه شلاق زدند، به گونه ای که خون از بدنش به اطراف می پاشید و فریاد های التماس و ضجه اش مردم دامغان را که برای تماشا آمده بودند متأثر ساخته و برخی را به گریه انداخته بود اما هرچه بیشتر فریاد می کشید، مأموران نیروی انتظامی ضربات محکمتری را بر کلیه ها و پهلوئی او وارد می کردند، به گونه ای که با هر ضربه شلاق ماموران، علی با صندلی از زمین بلند می شد و بر زمین می افتاد، این

زنان جنبش کارگری جوانان، نویسندگان و روزنامه نگاران زخمها وارد کرده ماموران امنیتی با پورش به منازل محل کار دانشگاه ها و ریودن فعالین در خیابانها دانشجویان را دستگیر و زندانی کرده اند. خواسته های دانشجویان با سرکوب وحشیانه پلیس همراه است؛ دانشجویان را به بهانه های واهی همچون پوشش نامناسب به کمیته های انضباطی می کشند بعد هم آنها را به نشر اکاذیب، تشویش اذهان عمومی و اقدام علیه امنیت ملی متهم میکنند. دانشجویان با کوچکترین اعتراضی از دانشگاه بیرون رانده میشوند و از تحصیل محروم میشوند. اکنون بیش از ۳۵۰ دانشجو در سال تحصیلی از تحصیل محروم شده و دهها دانشجو با شکایت مسولان دانشگاه به دادگاه های انقلاب کشیده شده اند. بر کسی پوشیده نیست که زندانیان سیاسی در بند ۲۰۹ و ۳۲۵ اوین در چه شرایطی به سر می برند؛ عزیزان ما زیر شدیدترین شکنجه ها و فشار های روحی و روانی قرار دارند، وضع جسمانی و روحی آنان بشدت نگران کننده است دانشجویان از ابتدایی ترین حقوق خود محرومند.

دوستان به پا خیزید!

رفقای ما هیچ زمانی مانند امروز به کمک ما نیاز نداشته اند مگر دانشجو چه میخواهد که این چنین مستحق شکنجه است این دوستان در بند ما جرمشان احقاق حقوق جامعه، درخواست تنفس در فضای آزادی، پیدا کردن نقاط ضعف دولتها و نقد سیستم هایشان و ارائه راهکار به آنها بوده است. دانشگاه همیشه تریبونی بوده برای اعتراض جامعه، صدای رسای آزادی و رهایی از اسارت. اندیشه و تفکر دانشجو آزادی خواهی؛ برابری طلبی، ظلم ستیزی و مقاومت بوده است. سرکوب خفقان زندان و اعدام منتقدین جز بی آبرویی و خجالت و شرمساری برای رژیم پیامدی نخواهد داشت. پیکر جنبش دانشجویی تا کنون شاهد زخم ها، تعرضات و تهاجم دشمنان آزادی بوده و همچنان پایدار در برابر این نابرابری ها ایستاده است. خواسته دانشجو از رژیم دادن حق آزادی بیان، قلم، تشکل و فعالیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به مردم زجر کشیده ایران است. تاکید جریان چپ جنبش دانشجویی پیوند با جنبش مبارز کارگری و جنبش رهایی زنان و جنبش های اجتماعی و سایر جنبش های پیشرو دیگر است که با افراشتن پرچم مطالبات رادیکال و آزادی و برابری مژده رسالتی را میدهد که نظام سرمایه داری ایران را به خود لرزانده است. وحشت از پیوند و همبستگی این جنبش ها نقابداران چکمه پوش را بر آن داشته تا با ایجاد فضای رعب و وحشت، ترور، زندان، شکنجه و اعدام هر گونه صدای آزادی خواهی را در گلو خفه کنند در جایی می خوانند که تعداد بیشماری از فعالین جنبش زنان را در زندان شکنجه ی قرون وسطایی می کنند. که محمود صالحی را در بیهوشی مطلق و با حال بسیار وخیم انطور وحشیانه به تخت بیمارستان می بندید، که ز بان منصور اسانلو را با تیغ موکت بری می برید، که بیش از ۳۰ نفر اعدامی سیاسی در سال گذشته داشته اید شما باید در دادگاه تاریخ به این جنایت های خود پاسخ دهید.

دوستان بیائیم یک صدا فریاد اعتراضمان را برای به بند کشیدن دوستانمان که جرمی جز دفاع از آزادی دفاع از انسانیت و عدالت ندارند به دانشجویانی که دانشگاه می خواهند نه پادگان نظامی به برگزارکنندگان مراسم ۱۶ آذر که پرچمهایشان برافراشته شده بود با شعارنه به جنگ نه به تبعیض جنسی کارگران اتحاد اتحاد آزادی و برابری یا سوسیالیسم یا بربریت این بار با صدای بلندتر به گوش جهانیان برسایم پس این وظیفه ما همزمان دانشجویان در بند است که مبارزه علیه چنین شکنجه هایی برخاسته و برای خنثی سازی آن از هیچ گونه تلاشی دست بر نداریم و تا آزادی تک تک دوستانمان و آسودگی خیال خانواده هایشان که سیاست پلیس و سانسورخبری، تهدید و اراغاب حال همه آنها را دگرگون کرده از پای ننشینیم. ■

خود را طرد می کرد، بی آن که صریحا اختیار او را به خود او بسپارد و زن شوی دیگری اختیار می کرد، فرزندان که در ازدواج جدید در زمان حیات شوهر اولش می زایید، از آن شوهر اول بود، یعنی زن تحت تبعیت شوهر اول باقی می ماند!

شوهر حق داشت، یگانه زن خود را یا یکی از زنان اش را (حتی اگر از زنان ممتاز او محسوب می شد) به مرد دیگری بسپارد! تا این که مرد از خدمات آن زن استفاده کند! رضایت زن شرط نبود! در این صورت شوهر دوم حق دخل و تصرف در اموال زن را نداشت و فرزندان که در این ازدواج متولد می شدند، متعلق به شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می شدند! (16) این قرار که شاهد دیگری از مشابهت قضایی وضعیت زوجه و کنیز است، با انعقاد پیمان رسمی صورت می گرفت، که در طی آن شوهر جدید همه گونه مواظبت و نگاهداری زن را در مدت این ازدواج تعهد می کرد. این عمل را از اعمال خیر می دانستند! و کمک به یک هم دین می شمردند.

زنان حایض نجس و شیطانی محسوب می شدند، و موجب آلوده گی و پلیدی محیط به شمار می رفتند. به همین دلیل زنان حایض مجبور بودند دوران حیض خود را در قرنطینه مخصوصی که دشتانستان نامیده می شد، به سر برند. زنان دوران حیض خود را باید به تنهایی در این قرنطینه ها می گذرانند و از لمس کردن اعضای دیگر خانواده و نزدیک شدن به آتش خودداری می کردند و از خوردن بعضی از غذاها منع می شدند. اگر احیاناً زن حایض کسی را لمس می کرد، آن شخص برای پاک شدن باید با گمیز (ادرار گاو) غسل می کرد. پس از پایان دوره حیض، زن از دشتانستان خارج می شد و خود را می شست و با ادرار گاو غسل می کرد و دوپست مورچه را می کشت تا پاک و طاهر شود! (17)

منابع و مأخذ:

- 1- بارتلمه، دادستان، ص 8؛ حقوق ساسانی، ج 1، ص 31، ج 2، ص 21
- 2- حقوق ساسانی، ج 1، ص 31
- 3- بارتلمه، زن در حقوق ساسانی، ص 13
- 4- آمیانوس، کتاب 22، بند 6، فقره 76
- 5- وست، متون پهلوی، ج 1، ص 142-143
- 6- وست، متون پهلوی، ج 2، ص 389
- 7- دینکرد، کتاب 8، فصل 31، فقره 13-14
- 8- همان، همان، همان، فقره 21-22
- 9- همان، همان، همان، فصل 38، فقره 6-7
- 10- همان، همان، همان، فصل 43، فقره 10
- 11- همان، همان، همان، فقره 11
- 12- همان، همان، همان، فقره 20
- 13- همان، همان، همان، فصل 20، فقره 20
- 14- همان، همان، همان، فقره 95
- 15- دادستان، ص 13
- 16- حقوق ساسانی، ج 1، ص 29
- 17- اوستا، وندیداد، فرگرد 16

به نقل از کتاب:

ایران در زمان ساسانیان (ویرایش دوم)، نوشته آرتور کریستین سن (Emanuel Arthur Christensen)، ترجمه رشید یاسمی، چاپ انتشارات موسسه نگاه، شابک: 1-285-351-964 صفحات 320 تا 328، با تخلص و تصرف

به دفاع از دانشجویان بر خیزیم!

سوزان: از ایران

همانطور که می دانیم در شانزده آذر ۱۳۳۲ ما شاهد جنبش دانشجویی و مبارزات بر علیه حکومت دیکتاتوری و خفقان رژیم بودیم و تا کنون این جنبش عظیم و مردمی که یکی از اصلی ترین قطب های مبارزه و اعتراض جامعه علیه رژیم بوده همچنان ادامه دارد. نا جمهوری اسلامی طی هفته های اخیر در جریان برپایی بزرگداشت ۱۶ آذر (روز دانشجو) هجوم گسترده ای رابر علیه فعالین دانشجویی چپ در شهرهای مختلف ایران آغاز کرده که به دستگیری بیش از ۳۰ تن از دانشجویان منجر شد و همچنان تعقیب و تهدید و دستگیری آنان را ادامه میدهد. این یورشها و وحشیگریها به پیکره جنبش

زنان در دوران ساسانی... ادامه از صفحه (۱)

یا "زن ممتاز" می خوانند. از او پست تر زنی بود که عنوان خدمتکاری داشت و او را "زن خدمتکار" یا "چاکر زن" می گفتند. (2) حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود. (3) ظاهرا کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزء طبقه چاکر زن بوده اند. معلوم نیست که عده زنان ممتاز یک مرد محدود بوده است یا خیر، اما در بعضی از مباحث حقوقی از مردی که دو زن ممتاز دارد سخن به میان آمده است. (4) زنانی که عنوان "چاکر زن" داشته اند، فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می شده اند. (5) اهتمام در پاکي نسب و خون خانواده یکی از صفات بارز جامعه ایرانی به شمار می رفت، تا به حدی که ازدواج با محارم را جایز می شمردند و چنین وصلتی را "خوبوده" می خوانند. این رسم از قدیم معمول بود، حتی در عهد هخامنشیان. مثلاً کمبوجیه دو خواهر خود را در عقد ازدواج داشت، که یکی از آنها آتوسا نام داشت. داریوش دوم، خواهر خود پریسپاتیس را به زنی گرفت. اردشیر دوم با دو دختر خود آتوسا و آمستریس و داریوش سوم با دختر خود استاترا ازدواج کرد. بهرام چوبین خواهر خود گردیگ را گرفت و مهران گشنسب نیز پیش از این که مسیحی بشود خواهر خود را عقد کرده بود. در کتاب حقوق سریانی که راجع به ازدواج است گوید: عدالت خاصه پرستنده گان اهورامزدا به نحوی جاری می شود که مرد مجاز است با مادر و دختر و خواهر خود مزاجت کند و مثال هایی آورده است که زرتشتیان برای تایید و تقیید این امر روایت می کرده اند. (6) در آیین زرتشتی ازدواج با اقارب به هیچ وجه زنا محسوب نمی شده، بلکه عمل ثوابی بوده که از لحاظ دینی اجری عظیم داشته است. هنگام تولد طفل پدر باید شکر خدای را با انجام مراسم دینی خاص و دادن صدقات به جای می آورد، صدقه پسر بیش از دختر بود. (7) بایستی طفل خردسال را از آسیب چشم بد محفوظ بدارند و مواظبت کنند، تا زن حایض است نزدیک او نشود، زیرا که پلیدی شیطانی آن زن را موجب بدبختی طفل می پنداشتند. (8) شیطان را به وسیله آتش و روشنایی دور می کردند، خصوصاً در سه شب اول تولد طفل و شیردادن گیاه هوم به طفل می دادند و روغن بهاری به او می چشانیدند. (9) تعلیم مذهبی دختر را مادر به عهده می گرفت، لکن حق شوهر دادن او به پدر اختصاص داشت. (10) اگر پدر در قید حیات نبود، شخص دیگری اجازه شوهر دادن دختر را داشت. این حق نخست به مادر تعلق می گرفت و اگر مادر مرده بود، متوجه یکی از عموها یا دایی های دختر می شد. دختر خود مستقلاً حق اختیار شوی نداشت. (11) از طرف دیگر پدر یا شخص دیگر، که ولی دختر به شمار می رفت مکلف بود به مجرد رسیدن دختر به سن بلوغ او را شوهر دهد، زیرا منع دختران از توالد گناه عظیمی به شمار می آمد. (12) مراسم نامزدی غالباً در سن طفولیت به عمل می آمد و ازدواج در جوانی صورت می گرفت. در پانزده سالگی دختر باید شوهر دار می شد. (13) معمولاً وصلت به وسیله یک نفر واسطه به عمل می آمد، مهر را تعیین می کردند. بعد شوهر مبلغی به پدر آن دختر می پرداخت، ولی می توانست آن پول را در بعضی موارد مطالبه کند، مثلاً: اگر بعد از عروسی معلوم می شد که زن ارزش آن مبلغ را ندارد. ظاهراً مقصود این است که زن عقیم باشد. (14) معمولاً پدر خانواده، که صاحب اختیار همه خانواده بود، در عواید اموال خاص همسران و غلامان خود تصرف می کرد. در موارد طلاق که با رضای زوجه واقع می شد زن حق نداشت اموالی را که شوهر در موقع عروسی به او داده بود نگاه دارد. هرگاه شوهری به زن خود می گفت: از این لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خود هستی، زن به این وسیله از نزد شوهر خود طرد نمی شد ولی اجازه می یافت به عنوان "چاکر زن" شوهر دیگری اختیار کند! (15) این رسم باعث دغل بازی های بسیاری شده بود. در صورتی که شوهری زن

چرا در انقلاب ایران

امریکا سکوی پرش خمینی به قدرت شد؟

(بخش اول)

سیامک ستوده

را آزاد کرد تا علیه مارکسیست ها و ناصریست های چپ در دانشگاه ها مبارزه کنند.

همین اعضای گروه اخوان المسلمین بودند که بلافاصله پس از یکسره کردن کار دشمن مشترک، نیروی خود را متوجه خود انور سادات کرده در 1981 وی را ترور کردند.

نمونه دیگر از این نوع همکاری ها میان اسلامپست ها و عوامل ارتجاعی دست نشانده و طرفدار غرب همین یکی دو سال گذشته در اندونزی اتفاق افتاد. در اینجا نیز، بلافاصله پس از سقوط سوهارتو دیکتاتور معروف اندونزی در سال 2001، اتحاد ضد کمونیستی جدیدی از بعضی گروه های اسلامی و ناسیونالیست های طرفدار سوهارتو به وجود آمد. این اتحادیه نیز که هدفش جلوگیری از گسترش جنبش چپ و نیروهای مردمی در نتیجه خلاء قدرت ناشی از سرنگونی دیکتاتوری بود، بلافاصله حمله و تخریب دفاتر اتحادیه های کارگری، نیروهای مترقی و آتش زدن کتابفروشی های فروشنده کتاب های مترقی و متمایل به چپ را در پیش گرفت.

طبق گزارش روزنامه لس آنجلس تایمز "تهدیدهای اتحاد اسلامی-ناسیونالیست، مبنی بر حمله و سوزاندن کتاب ها، کتابفروشی ها را در سراسر کشور واداشت تا کتاب های چپی را از قفسه های خود بیرون بکشند... اتحاد ضد کمونیست اتحادیه جدیدی است از مسلمان های بنیادگرا، متحدین سوهارتو و ناسیونالیست های اندونزی که با جدایی تیمور شرقی از اندونزی در سالهای 1960 مخالفت داشت... کمیون حقوق بشر آسیا مستقر در هنگ کنگ اعلام داشت که اتحادیه مزبور که دارای حامیان قدرت مندی می باشد قصد دارد تحت عنوان مبارزه با کمونیزم سازمان های مترقی و متمایل به دموکراسی را از میان بردارد... گروه حقوق بشر اظهار داشت که اتحادیه ضد کمونیست اگر توسط عوامل نظامی و طرفداران سوهارتو سازمان داده نشده باشد حداقل از جانب آنها حمایت می شود... سازمان هاییکه توسط این اتحادیه هدف قرار گرفته اند شامل اتحادیه های کارگری مترقی، احزاب سیاسی، سازمان های غیر دولتی و جنبش های دانشجویی می باشند." 2

اتحاد گروه های اسلامی و ناسیونالیست های مورد حمایت امریکا، پس از سرکوب چپ و استقرار آرامش نسبی در اندونزی، و به دنبال آغاز درگیری امریکا با گروه های تروریست اسلامی به هم خورد. در حال حاضر گروه های اسلامی مزبور زیر حمله نظامی متحدین سابق خود، امریکا و متحدین ناسیونالیست آن قرار دارند.

در فلسطین نیز، در ابتدا، وقتی که سازمان حماس شکل گرفت، میان آن و دولت اسرائیل که می کوشید آنرا علیه عرفات و سازمان های چپ فلسطینی به کار برد روابط نزدیک و دوستانه ای برقرار شد. در آن زمان نیز، سازمان الفتح و سازمان های مارکسیستی خطر عمده برای دولت اسرائیل به شمار می رفتند. به هرحال این فرمولی بود که توسط امریکا و متحدین وی، حداقل تا قبل از 11 سپتامبر، در مبارزه با جریان چپ و مترقی به کار می رفت.

در سودان و تونس نیز جعفر نمیری و حبیب بورقیبه برای مبارزه با نیروهای مترقی و چپ همین شگردها را بکار بستند. ■

1-John F. Burns & Steve Le Vine. "How Afghanistan's stern rulers took power"، Los Angeles Times May 13th 2001 page A3.

2-Los Angeles Times، May 13، 2001، p. A3.

www.siamacsotudeh.com

اسلامی به منظور محدود کردن ابتدایی ترین حقوق مردم و به خصوص زنان نیز به عنوان یکی از ثمرات بی نظیر انقلاب اسلامی در ایران توسط بعضی از دولتهای غیر مذهبی و طرفدار امریکا در سرزمین های اسلامی نیز مانند پاکستان باب می شود. سازمان یافتن طالبان با موافقت امریکا و به دست پاکستان و عربستان و استفاده از آن برای یکسره کردن قدرت در افغانستان بی شک پیش شرط طرح های بعدی آنان بود؛ نمونه دیگری از نقش مفید و سود آور این نیروها برای امریکا بود. باید توجه داشت که تا قبل از 11 سپتامبر امریکا معضل چندانی با دولت طالبان نداشت.

روزنامه نیویورک تایمز، گزارش روشنی از نقش امریکا در عروج طالبان به قدرت؛ می دهد. روزنامه مزبور اعتراف می کند: "در دو ساله اول در لحظات تعیین کننده ای که طالبان در حال صعود به قدرت بود، ایالات متحده کنار ایستاده بود. و اقدام چندانی در جهت تضعیف حمایت از ملایان افغان چه از جانب پاکستان و چه از جانب متحد دیگر امریکا، عربستان سعودی، که در حمایت از طالبان و نوع محافظه کار اسلام آنها دلایل خاص خودش را داشت نکرد. از همان اوایل، دیپلمات های امریکایی در استانبول دست به سفرهای منظمی برای ملاقات رهبران طالبان به قندهار می زدند. این دیپلمات ها در گزارش های خود به خبرنگاران، اظهاراتی می کردند که حاکی از نظر آنان به جنبه های مثبت طالبان من جمله ظرفیت آن در پایان دادن به جنگ در افغانستان به عنوان پایگاه قاچاق مواد مخدر و تروریسم بین المللی بود. جنبه حتی مهم تر جنبش طالبان برای امریکا، با آن که آن را به زبان نمی آورد، سنی بودن طالبان و در نتیجه دشمنی عمیق آن با ایران، دشمن امریکا، می باشد که در آن حکومت در دست اکثریت شیعه می باشد. به موازات این، امریکا هم چنین چشم به جنبه مثبت دیگری در طالبان به عنوان پشتیبان بالقوه خط لوله دوازده هزار مایلی داشت که کمپانی انرژی آمریکائی "UnionOil of California" (یونیکال) پیشنهاد ساختن آنرا از کوئته در پاکستان به ترکمنستان، یکی از جمهوری های شوروی سابق که بر فراز بزرگ ترین نخایر گاز جهان آرمیده ولی امکانات صدور آنرا در دست ندارد، در دست دارد. پروژه مزبور، که بنا به تخمین مدیریت یونیکال هزینه آن می تواند بالغ بر پنج بلیون دلار شود، قرار بود با مشارکت کمپانی نفت دلتا، یک شرکت عربستان سعودی که روابط نزدیکی با طالبان دارد ساخته شود. در میان مشاورینی که یونیکال برای سر و کله زدن با طالبان در استخدام خود در آورده است، "رابرت اوکی" (Robert Okey) سفیر سابق امریکا در پاکستان قرار دارد." 1

به هر حال در تمام این کشورها عروج نیروهای اسلامی بعد از قلع و قمع کردن نیروهای چپ و مترقی بود؛ که اتفاق افتاد. چرا که تنها این نیروها قادر به جلب مردم و ایزوله کردن نیروهای مرتجع اسلامی بودند و نیروهای اسلامی تنها در خلع نیروهای چپ بود که قادر به فریب مردم و جلب آنان به سوی خود برای پرش به قدرت می شدند.

البته دولت های طرفدار غرب از این رو سرکوب نیروهای چپ را در الویت قرار می دادند که با آنان تضاد بیشتری داشتند. همین امر نیز در مورد نیروهای اسلامی مصداق داشت. برای آنان نیز مبارزه با چپ از اهمیت و اولویت بیشتری برخوردار بود. بهرحال این اتفاق در همه جا رخ داد. در ایران و افغانستان که می دانیم، در مصر نیز انورسادات در سال 1977 هزاران تن از زندانیان اخوان المسلمین

حمایت امریکا از خمینی و هواداران وی در جریان انقلاب 1979 ایران به خاطر جلوگیری از رادیکال تر شدن انقلاب و به منظور متوقف کردن آن بود.

هنگامی که شاه و ارتش آن نتوانست از طریق کشتار و به هر طریق دیگری از پس فرونشاندن آتش مبارزه مردم برآمده و از پیشروی آنان جلوگیری به عمل آورد، با خطر رادیکال شدن بیشتر انقلاب و روی کار آمدن نیروهای چپ و بعضا زیر نفوذ شوروی روبرو شد.

امریکا در اصل با انقلاب اسلامی موافقتی نداشت. ایران جزیره آرامش و شاه مطمئن ترین هوادار امریکا محسوب میشد. برای همین در سال 63، قیام مردم و من جمله اسلامی ها که مخالف شاه و اصلاحاتی که در ایران آغاز گشته بود؛ بودند، به طور خونین سرکوب شده بود. همین اتفاق در انقلاب کنونی در 1979 نیز دوباره رخ داده بود. ولی این بار عکس گذشته، سرکوب نتیجه نداده بود. در نتیجه ادامه انقلاب و پیروزی احتمالی نیروهای ضد سرمایه داری و رادیکال و یا طرفدار شوروی کابوسی بود که امریکا به هیچ قیمتی نمی توانست آنرا بپذیرد. از دست رفتن ایران از منطقه نفوذ امریکا تنها یکی از نتایج به واقع پیوستن این کابوس بود.

در چنین شرایطی، خمینی هر چند که مطلوب امریکا نبود، با اینحال روی کار آمدن وی کم ترین بهایی بود که امریکا برای رهایی از تحقق این کابوس می پرداخت.

اولا، خمینی به دلیل نفوذ بی مانندش بر مردم تنها کسی بود که می توانست مردم را به خانه های شان فرستاده و آتش انقلاب را فرو بنشانند. ثانيا، او با نفس سرمایه داری مخالفتی نداشت و سرکشی او بر علیه امریکا و شاه تنها به خاطر آزادی ها و رفورم های ملحوظ در سرمایه داری بود و در نتیجه رژیم او، در مقام مقایسه، تنها نوع ارتجاعی تر و سرکوبگرانه تر رژیم های امثال شاه محسوب می گشت و سرانجام به خاطر سببیت ناشی از عقب افتادگی اش از قابلیت بیشتری برای سرکوب بی رحمانه انقلاب و معارضین واقعی منافع امریکا برخوردار بود. و از همه مهمتر به قدرت رسیدن خمینی امری اجتناب ناپذیر بود و همه شگردهای گذشته برای دور نگه داشتن وی از قدرت بی نتیجه مانده بود.

تحت چنین شرایطی بود که امریکا از روی ناچاری و در مقطع زمانی معینی خود به عامل روی کار آمدن خمینی و سکوی پرتاب وی به قدرت تبدیل شد.

محاسبات امریکا، جز در یک مورد، همگی و حتی بیش از انتظارات وی درست از آب درآمد. خمینی نه تنها انتظارات امریکا در سرکوب خونین انقلاب و نیروهای مردمی و رادیکال آنرا به بهترین وجهی برآورد، بلکه در این کار چنان نمونه ای بدست داد که برای امریکا از بعضی جهات به صورت مدلی برای عقب راندن نیروهای مترقی و مخالف در سایر نقاط در آمد.

از این پس در بسیاری از کشورهای اسلامی نه تنها نیروها و احزاب ارتجاعی اسلامی، اگر نه در مرکز میدان، ولی در کنار آن، برای دخالت تاکتیکی و عقب راندن نیروهای مترقی، در صورتی که از محدوده معین خود تجاوز ننمایند، تحمل و حتی حفظ میشوند (حرکت اخیر امریکا پس از 11 سپتامبر در سرکوب این نیروها، اولاً به خاطر خارج شدن یکی از این نیروها یعنی بن لادن از محدوده خود و به خطر انداختن منافع حیاتی امریکا و ثانيا بسیار کمتر از آنچه که وانمود میشود جدی به نظر می آید و بیشتر برای محکم کردن میخ قدرت محافظه کاران در داخل امریکا و گسترش نظامی آن در جهان است که انجام میگیرد) بلکه و به علاوه شگرد استفاده از قوانین

مصداق شکنجه چیست ... ادامه از صفحه (۵)

شکنجه (در ملاء عام) و مجازات وحشیانه در حالی انجام می شد که این جوان سوگند می خورد که دختری را که با وی ارتباط داشته است صیغه کرده است و صیغه در شرع شیعه نه تنها مجازات ندارد بلکه ثواب نیز دارد، دختری را که با این جوان ارتباط داشته است به نام هاجر خاتون ملك سیفی را نیز سه روز پس از وضع حمل در حالی که پیراهن نازکی بر تنش کرده بودند و هنوز خونریزی پس از زایمانش قطع نشده بود در محل دادگستری شهرستان یکصد ضربه شلاق زدند، این دختر و پسر به علت وضع وخیم جسمی پس از اجرای حکم در بیمارستان بستری شدند و علی احسانی چند روز بعد در بیمارستان به علت شدت جراحات وارده درگذشت، و جسد او را به پزشکی قانونی منتقل کردند، هاجر خاتون نیز پس از مرخص شدن از بیمارستان دوباره به زندان برگشت زیرا پرونده او هنوز مفتوح است و حکم نهایی را قاضی این پرونده (آقای هرمزی قاضی دادگاه انقلاب شهرستان) صادر نکرده است، این قاضی (هرمزی) سوابق درخشانی در شکنجه و تعزیر جوانان دامغان دارد به گونه ای که هفته ای چندین مورد حکم شلاق به صورت مخفیانه در دادگستری این شهرستان به وسیله این قاضی و قاضیان دیگر شهرستان تحت نظارت حقی ریاست دادگاه (و از این پس حجت الاسلام سیدعلی تریابی) بریده شده و به وسیله سربازها اجرا می شود، ولی حکم شلاق و اعدام در ملاء عام، سالی سه، چهاربار بیشتر انجام نمی گیرد.

ناگفته نماند برخورد با مجرمین در تنها دادگاه دامغان کاملا سلیقه ای و تبعیض گونه می باشد، به گونه ای که بسیاری از بازاریان و دکانداران و روحانیون شهرستان دامغان که با دختران دانشجو (اکثرآ دانشگاه آزاد شهرستان به دلیل هزینه بالای شهریه این دانشگاه که برخی از دختران توانایی پرداخت آنرا ندارند) ارتباط دارند پس از بازداشت حتی يك روز نیز در بازداشتگاه باقی نمی مانند و با گفتن این که دختر را صیغه کرده ام آنها را رها می کنند. و نیز بسیاری از قاچاقچیان معروف شهرستان را نیز که قدرت و ثروتی انبوخته اند (نظیر آقای واحدی، خورسی ...) و آنها را با مقادیر زیادی مواد مخدر گرفته اند، پس از دستگیری به ازای پرداختن مبلغ پنج هزار تومان برای هر روز زندانی که برایشان بریده می شود حتی يك روز را هم در زندان به سر نمی برند و دوباره به سر کارشان بر می گردند.

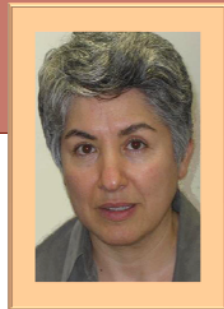
به گونه ای که بسیاری از این قاچاقچیان امروزه آزادانه در ملاء عام در حال خرید و فروش مواد مخدر هستند و آمار اعتیاد جوانان دامغانی به هروئین و کراک و تریاک به نحو چشمگیری در سال های اخیر بالا رفته است.

لازم به توضیح است که شهرستان دامغان در استان سمنان واقع شده است و از نظر سطح بیکاری و فقر و اعتیاد و خود کشی جوانان در سطح استان، (مطابق آماري که استانداری صادر کرده است) رتبه نخست را کسب کرده است و بودجه چند میلیاردی که آقای خامنه ای در سفر سال گذشته خود به این شهرستان عقب افتاده برای توسعه شهری در اختیار مسئولین قرار داده است با پیشنهاد امام جمعه پیر و ناشنوی این شهرستان (حجت الاسلام سید محمود تریابی) جهت ساخت مصلی در کنار فردوس رضا (گورستان شهرستان) صرف شده است و این در حالی است که مصلای قدیم این شهرستان فاقد نماز گزار بوده و به جز چند پیر مرد و پیر زن که تعداد آنها به انگشتان دست نمی رسد نماز گزاری ندارد.

■ ■ ■

کمک مالی به روشنگر را فراموش نکنید

فرهنگ زجرطلبی (بخش دوم)



در بررسی این فرهنگ می توان

بسیار

رایج در جامعه ای کرد. فداکاری، ایثار، سوختن و ساختن، ملاحظه کردن، سربه زیر و حرف شنو بودن، سنگینی و متانت و آرام و ساکت بودن، شرم و حیا داشتن، عدم ابراز احساسات و دهها موارد دیگر که در نقطه مقابل آنها مواردی مانند پرخوری، گستاخی، رک گوئی، حرف نشنوی، عاصی بودن، مطیع نبودن، بی حیائی، سبک و لوس بودن، خنده روئی، خودخواهی و ابراز صریح احساسات و امثالهم ضد ارزش و ناپسند خوانده می شوند.

ابعاد دیگر زجرطلبی اصطلاحاً ارزشهای چنین اشواره

در حالی که در یک روابط آزاد و راحت و در جامعه با نشاط با شاخص های بالای سلامتی، فداکاری و سوختن و ساختن ها، محکوم نمودن افراد به تسلیم و پذیرش سرنوشت خود مثلاً چون مادر است و فرزندان را به دنیا آورده است، یا همسر ابدی برای کسی بودن که با او عهد ازدواج بسته است و کلا تسلیم شدن در برابر شرایط تحمیل شده، از ضعف انسانهاست و ناشی از خودکم بینی آنها.

نفس اعمال به خاطر دیگران بی اعتنا به خواسته ها و انگیزه های درونی خود مطرود است و تا انسان به خود ارزش قائل نشوند نمی توانند فراتر از خود بروند. لذا ابراز صریح احساسات و سر به زیر نبودن، شرم و حیا نداشتن، نپذیرفتن اوامر بزرگترها و یا هرکس دیگری و توان نه گفتن از نشانه های توان مندی انسانها محسوب می شوند و حتی دوره های آموزشی و تربیتی برای بالا بردن این توانها به ویژه در تقویت نه گفتن ها وجود دارند. در این دوره های به سازی روانی براین امر تاکید می شود که انسانها جرات رسیدن به خواسته های درونی خود را داشته باشند بدون آنکه احساس گناه و تقصیر و عذاب وجدان آنها را احاطه کند.

ناگفته نماند که در این رفتارها و توانمندی ها باید توجه کرد که این نوع حرکات صرفاً واکنشی و عکس العملی نباشند و خاستگاه آنها از درون انسانها باشند در غیر این صورت زوال پذیرند و تنها مقطعی می توانند ارضا کننده نیازهای فردی باشند. برای روشن کردن این مقوله مهم به یک مثال تاریخی اشاره می کنم.

در بین عرفا سابقاً گروهی بودند که آنها را ملامتی ها می نامیدند. رفتار و اعمال این افراد به نوعی تابو شکنی در زمانهای خود بوده اند و با شکستن رسم و رسومها ملامت دیگران را نیز موجب می شدند از این رو به آنها ملامتی ها می گفتند.

مثلاً اگر دست توی دماغ کردن یا گوزیدن یک امر نکوهیده بوده یا پوشیدن لباسهای نامتناسب با محیط و کلا رفتارهای خلاف عرف و مذهب و اخلاق و امثالهم که با این کارها ملامت دیگران یا حتی مریدان خود را موجب می گشتند. از جمله مانند شیخ صنعان که خوک چرانی می کند یا در ملاعام شراب میخورد و ...

بوندند که هرچند تابو شکنی محسوب می شدند ولی از آنجائی که خیزش و خاستگاه آنها از درون افراد نبودند نمیتوانستند دوام یابند و نهایتاً زوال می یافتند. امثال این حرکت را می توان در شرایط حاضر نیز بسیار دید بویژه از طرف مبارزان سیاسی و اجتماعی و ... برهنه شدن پروانه رحیمی از مبارزین چپ در کنفرانس برلین در چندین سال پیش از امثال آن هستند یا جنبشهای عکس العملی در اروپا در رواج عشق آزاد، سکسهای گروهی، تعویض شریکان زندگی باهم و تبلیغات فرهنگ برهنگی به صورت اکستریم بعد از مدتی از تب و تاب افتادند چرا که معترضان و مجریان این برنامه ها به صورت واکنشی و عکس العملی برای مبارزه صرف و یا مقابله با مخالفان خود به چنین اعمالی متوسل شده بودند و تنها رفتارهایی پا برجا ماندند که خیزش آنها از درون و کششهای واقعی انسانها ناشی می شدند.

این رفتارهای عکس العملی را می توان به حرکت یک فنر تشبیه کرد که وقتی به یک طرفی زیاد کشیده می شود بعد از رها شدن، مدتی به طرف مقابل رانده می شود تا بعد از چندین بار به ایور و آنور رفتن به یک تعادلی در نقطه وسط می رسد.

این افراد هم ناشی از تعرضات و ناهنجاری های جامعه حرکت اعتراضی خود را مانند این فنر نشان می دهند. با تمام این احوال نقش این رفتارهای هرچند مقطعی غیر قابل انکارند.

برای ثبات شاخص های سلامتی و یا ارزشهای واقعی و صحیح روحی و روانی در خودمان لازم است که هر چه بیشتر تاکید بر اصالت فردی و اهمیت به خواسته های درونی و بروز و ابراز صریح آن به بیرون تقویت شوند. بویژه در تربیت و آموزش کودکان اصالت فردی و وجودی شان محور قرار داده شود.

بدین صورت که هرگز از آنها نخواهیم جز بر مبنای خواسته های درونی شان حرکتی کنند حتی اگر خلاف خواسته های ما و ارزشهای رایج و معمول جامعه باشند و محور خود آنها و دوست داشتن آنها باشد و لاغیر.

اگر دوست ندارند چیزی را نخورند و تحمیل و اجباری بر آنها نباشد، در چگونگی لباس پوشیدن، و در نوع رفتارهای اجتماعی و غیره دست از تربیت و ادب آنها برداریم، جایی که نمی خواهند نروند یا برعکس، کاری که دوست ندارند نکنند و ... و ترسی از این نداشته باشیم که آنها منحرف خواهند شد. چرا که در واقع این ترس در ذهن ماست و واقعیت عینی ندارد.

انتظار نداشته باشیم که آنها حرف شنو باشند و با ادب و ملاحظه کار، چرا که به مرور از خودیت خود دور می شوند و در نهایت در سیستم القائی با ارزشهای نفی فردی غرق و شستشوی مغزی می شوند و ناخود آگاه تابع به اصطلاح ارزشها ولی در واقع ضد ارزشهای غالب در فرهنگ مخرب زجرطلبی می گردند.

در روابط زن و مرد نیز تاثیر این فرهنگ را بوضوح می توان دید. در چنین سیستم طبقاتی و نابرابر با غلبه مرد سالاری، زن با اتکا به مرد خود را پائین تر از او می بیند. اجازه و تمکین او را بر خود لازم می داند و خود می پذیرد که ضعیفه است و زن نه به مفهوم جنس زن بلکه در موضع ضعف و ناتوانی و حتی اطلاق کلمه "زن" به عنوان فحش و ناسزا تلقی می گردد.

در این جامعه مردان به واسطه مرد بودن محق

بسیاری کارها هستند حتی زنان به واسطه جهل و خودکم بینی خود این امر را پذیرفته اند، در حالی که همان حقوق را در نسبت بسیار پائین تری نیز برای خود قائل نیستند. این تفکر حتی در بین غیرمذهبیون و روشنفکران جامعه ما محسوس می باشد.

برای نمونه چند وقت پیش من با حمید جلابریان بحثی در باره دانی شصت و چندساله خودم داشتم که در عین همسر و فرزند داشتن، خود را محق عیش و نوش های مردانه!!؟؟ و داشتن معشوقه های جوان می دانست ولی انتشار شعر "من همسرانم را دوست دارم" را مصیبت و آبرو ریزی بزرگی برای خانواده ما می خواند. می دانید جواب حمید این روشنفکر فعال گروه ما به من چی بود؟

زیبا! این امری است کاملاً عادی و اشکالی ندارد. اکثر مردها اینجا دور از چشم همسران شان معشوقه دارند و چنین برنامه هائی. تو نباید رازها را برملا کنی و با این کار خانواده ها را بهم بزنی.

حمید آیا به همان اندازه که به من اعتراض می کنی می توانی علناً در برابر دانی من از نوشته های من دفاع کنی و دوگانگی ها و دروغهای او را زیر سوال ببری یا اینکه تحت نام رازداری و اخلاق توجیه گر این چنین سیستمی می شوی؟

در چنین جامعه ای پاکدامنی و باکره بودن زن "ارزش" خوانده می شود ولی هرگز حتی خود زنها به ذهن خود خطور نمی دهند که آیا مردی نیز باید متقابلاً باکره باشد یا اینکه برای مرد روابط زیاد در گذشته اش همه تجارب با ارزش!! محسوب می شوند. و ای چه مضحک و دردناک است آن گاه که از خود این زنان در برابر این سوال با جوابهای احمقانه روبرو می شوی: «شوهر من چون صادقانه!!! به روابط گذشته اش اقرار کرده است اشکالی ندارد!!! خوشحالم که به من دروغ نگفته است...»

ولی آیا در برابر این شوهران زنان نیز می توانند صادقانه!!! به حتی لبخند و لاس خشکه خودشان در گذشته با پسر همسایه شان اقرار کنند؟ و ویلا! اینها مشتکی هستند نمونه خروار!

زنان این جامعه بیمار ما امثال زن دانی های من به تحقیرها، سرزنشها و رنجها و زجرها تن می دهند مبدا که این سرپناه شوهر و آقا بالا سر و حامی این ضعیفه را از دست بدهند. اما پس چگونه باید نیازهای درونی و تشنگی محبت این افراد رفع گردند؟

در این سیکل معیوب است که رفتارهای بیمارگونه، تمارض، بیمار شدنهای خودآگاه و ناخودآگاه روشی رایج میگردند و کودکان نیز به تبع بزرگان این شیوه ها را تقلید میکنند چراکه غیر این راه توجه و ترحم دیگران به ویژه مردان را نمیتوانند به خود جلب کنند. کافی است فقط ما به امثال مادرها و مادر بزرگها و گاه مردان اطرافمان نگاهی بیندازیم که مدام از مریضی و ناراحتی های جسمی خودشان آنچنان آه و ناله می کنند که تو گوئی هر آن در معرض مرگ هستند.

من شخصا از طرف مادرم در تمام طول زندگی اش این را تجربه کرده ام و او در اوج ثروت، زیبایی و تندرستی همیشه مریض و بدبخت و درحال بیمارستان رفتن بود. این ترس "هر آن در معرض مرگ او بودن" به طور وحشتناکی در ضمیر من هنوز هم لانه کرده است و بار فشار آن احساسات و هیجانات منفی بقدری است که بعد از سالها جدائی وقتی آنها برای چند روزی پیش من می آیند بیش از دو روز نمی توانم تحمل شان کنم.

درست برعکس جامعه با نشاط و سالم که به شدیدترین بیماری های جسمی مانند سرطانها و آسیبهای بدنی در معلولین بسیار راحت و عادی و به عنوان جزئی از زندگی برخورد می شوند و هرگز اینها را نه وسیله زجر و آزار دیگران و ترحم طلبی می سازند بلکه این بیماری ها و ظاهرا ناخوشایندیها را نیز سازنده و ارتقا دهنده زندگی انسانها می دانند. خوشبختانه من در زندگی ام نمونه های زیبا و نشاط آور از این موارد را نیز زیاد شاهد بودم که تاثیرات بسیار مثبتی در بهسازی شخصیت من داشتند.

بزرگترین و مهمترین عامل تحریک آمیز در کتابها و نوشته های من بیان و اجرای آنها از طرف یک زن است و گرنه در واقع چنین مطالبی چندان تازگی ندارد و کاربرد حرفهای رکیک نیز در آنها جبین!! و جبروت!! زن مقدس القائی به ما را خدشه دار ساخته است!!!

در این سیستم ناهنجار عشق ورزیدن جای خود را به ترحم که جلوه بسیار بارز و متعفن فرهنگ زجرطلبی است می دهد و نهایت عشق ورزی مرد به زن در تعریف از دست پخت خانوم خلاصه می شود. گذشته از چرندیاتی مانند "تعریف زیاد باعث لوس شدن و پر رو شدن زن می شود" زهرچشم گرفتن هائی "گر به را دم حجله باید بکشی" و تظاهر به سردی و عبوسی و خشنی که به مرور جزئی از خلق و خوی عادی می شوند.

الفاظی مانند مادر محمد، مادر بچه ها، خانوم، ضعیفه، حاجی خانوم و امثال چنین مزخرفاتی لقبهای همسرانشان می گردند به طوریکه با نفوذ ریشه های عمیق غیرت و ناموس حتی غیرمذهبیون و روشنفکران نیز خودآگاه یا ناخودآگاه غرق در چنین سیستمی کمتر جرات میکنند که نام کوچک همسر خود در مجامع به زبان آورند.

تمکین و اطاعت و اجازه گرفتن امری عادی و نرمال و خلاف آن غیرطبیعی و آنرمال خوانده می شوند به ویژه در روابط جنسی که این اطاعت و تبعیت و وظیفه!!!؟؟ برآورده نمودن نیازهای مرد طوری در اذهان و سیستم تفکری آنها حکاکمی می گردد که اگر زنی نتواند یا نخواهد پاسخگو باشد بیمار تلقی شده و باید راه معالجه پیشه نماید. که چی؟ آقا باید ارضا شوند!!! چرا که وظیفه!! زن است و تعهد او!!

وظیفه؟؟ و تعهد؟؟ کلمه ای کاملاً بی مسمی برای این امر کاملاً احساسی و عاطفی! و این نمونه بارز شستشوی مغزی به معنای واقعی و اوج تحجرات و بستگی های فکری انسانهای بیمار این سیستم ناهنجار است با غلبه فرهنگ زجرطلبی. در چنین رابطه آمیزش دو انسان وقتی تعهد و وظیفه نه احساس تعیین کننده باشد، زن و مرد در یک معامله و رابطه بده و بستانی وارد می شوند که در دیدی عمیقتر آنها را فاحشه های شرعی می توان نامید. مرد از زن تمکین می خواهد و زن از او طلا و جواهرات... و چون عشق و احساس و نیازهای عاطفی نقش تعیین کننده را ندارند چنین روابطی دیر یا زود به بن بست رسیده و زوال خواهند یافت و دیگر بچه دار شدن ها و میخ کوبیدنها برای حفظ ظاهری و کاذب خانواده ها چاره ساز نخواهند بود

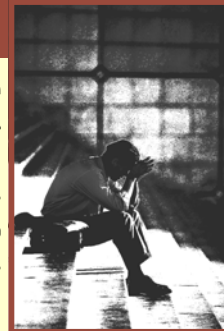
و چنین است که روز به روز بارش آگاهی و اعتماد بنفس ها علیرغم موعظه های مکرر مذهبیون و اخلاقیون خوشبختانه طلاقها نیز افزایش می یابند و مقوله ازدواج معنای خود را از دست می دهد.

روشنگر متعلق به شماست.

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار آن پاری رسانید.

درد دیگری از درد های ما افغانها

جعفر فالقی - مونتئرال



بخش اعظم خوانندگان گرانقدر "روشنگر" مطلع اند که کمونیست های کاذب افغانی (وابسته به روس) و مسلمانان بنیاد گرای افغانی (وابسته به غرب) با همدستی اربابان خارجی شان مسبب کشتار های دهشت ناک، ویرانگریهای بی مانند و آوارگیهای دامنه دار افغان و افغانستان در مسیر تقریباً سه دهه ی گذشته بوده اند. کمونیست های کاذب افغانی، پیش و پس از حاکمیت سیاسی خونبارشان، خلق ما و عده ای از تحصیل کرده های خوشبایور و کوتاه بین ما را با شعارهای فریبنده "تامین" خانه و غذا و کالا برای ملت "و رسیدن به صلح و رفاه و سوسیالیسم" به کجراه فکری و اسارت سیاسی کشانیده افغانستان را به قتلگاه جوانان، کارگران، روشنفکران و آزادیخواهان مبدل نمودند تا بالاخره در پیش تاریخ و مردم سر افکنده و مضمحل شدند. مسلمانان سیاسی بنیادگرا نیز به نوبه خود و با اتکا به سازمان های جاسوسی غرب و ممالک همسایه برای رسیدن به حاکمیت دولتی به جای کمونیست های کاذب تا توانستند واژه ها، اصطلاحات و شعارها ی اسلامی را ابزار کار خویش ساختند و داد از عدالت و انسانیت زدند تا بالاخره با تعویض مصلحت آمیز افراد چاکرمنش از سوی اربابان خارجی شان در سال 1992 به حاکمیت رسیدند. که به حاکمیت رسیدن همان و دود از دمار مردم افغانستان کشیدن همان.

مسلمانان حزبی و سیاسی با شعار "اسلام عزیز" به شهر های افغانستان سرا زیر گردیده چنان دست به غارت، آدمکشی، بی ناموسی، موشک پرانی و تصاحب ملک و مال عامه زدند که نمونه های آنرا صرفاً در دوران حملات وحشیانه اعراب مسلمان به سر زمین های آبادان ما می توان سراغ نمود و بس. این افراد و سازمان های سیاسی اسلام پرور که افکار و اندیشه های ضد انسانی و ضد میهنی شان را در مدارس عرب زده ی داخل و خارج و بالای سفره اربابان غدار شان آموخته بودند، این همه اعمال شنیع، فبیح، خاینا و جنایتکارانه را به نام اسلام، "انهم" اسلام ناب محمدی" بر ضد افغانستان و ملت افغانستان انجام دادند و هنوز هم میدهند. این جنایتکاران اسلام پناه مانند کمونیستهای کاذب روسی و هم فطرتان سیاسی خویش، چون از خون و گوشت و پوست خلق مظلوم افغانستان تغذیه کرده و کیسه

های گشاد شان از خزینه های باد آورده ی اربابان روسی، امریکایی، ایرانی، پاکستانی و عربی پر گردید، واعظان و مبلغان ایدئولوژیک و یا خریدار شده ی شان را در اقصا نقاط جهان نیز فرستاده آنها را در پوشش دفاتر و نمایندگیهای عمدتاً مالی و مذهبی و در اصل به خاطر تبلیغ و ترویج "اسلام زندگی ساز" و هم تهدید و توبیخ روشنفکران آزاد اندیش و حتی ترور فزینی و شخصیتی آنان به کار انداختند. به همین دلیل است که امروز متأسفانه دیده میشود، این افراد گمناشته شده ی تاریک اندیش چطور در با استفاده از پولهای دست داشته و در پناه پروگرام های رادیویی و تلویزیونی و در مساجد و اماکن مذهبی فعال مایشا هستند و هی شب و روز ضجه می کنند و فریاد های اسلامی از تاریک خانه های درون شان بیرون می دهند و خانواده ها را

ماهرانه می چا پند و می یافند. یکی از اعمال سیاه اندیشانه این اسلام پناهان غرب نشین ترویج حجاب در میان دوشیزگان جوان و مادران مسلمان و محکوم در نفس مدنیت و انسانیت است که نمونه تازه و وحشتناک آن را در همین اواخر دیدیم و شنیدیم که منجر به قتل وحشیانه و غیر انسانی دختر جوان یکی از خانواده های مسلمان مقیم شهر تورنتو گردید. (پدر، دختر خودش را به خاطر آنکه حجاب اسلامی را گویا رعایت نمی کند، به قتل می رساند) ننگ بر چنین پدر باد!

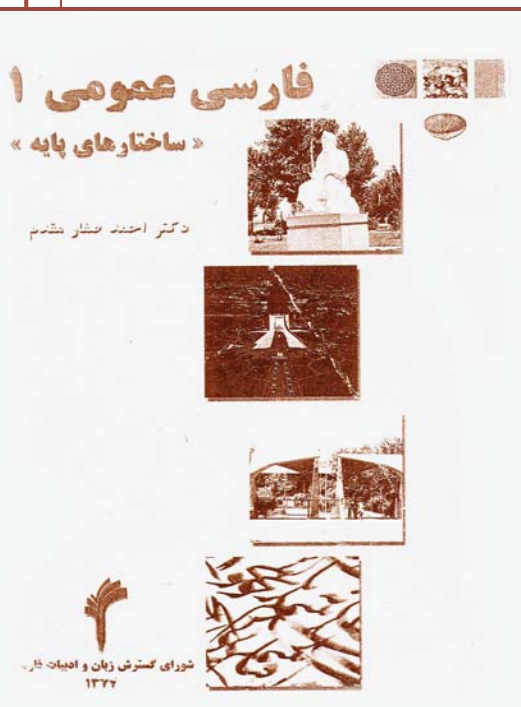
در این اواخر در میان ما افغانها متأسفانه دو حرکت عرب زده و قهقرایی و جاهلانه به وجود آمده است - یکی حجاب زده گی اجباری با بستن (پوز) و سر توسط پارچه های سیاه که هیچ گاه در جامعه افغانی مروج نبوده است و دیگری سر برآوردن سمارق وار پروگرام های مذهبی و تبلیغی در رسانه های مخصوصاً تصویری که هر روز بدان افزوده میشود. به راه انداختن این دو حرکت رجعت گرایانه و جاهلانه را در حالیکه محصول دماغ پوسیده عرب های وهابی جاهل و تروریست پرور می دانم - نتیجه ضعف، ذلت و تأثیر پذیری سهل و آسان انسان های جامعه خود نیز می پندارم. تا زمانیکه یکطرف ضعیف، نا استوار و خو پذیر نباشد، جاهلان عصر و تاریک اندیشان زمان هرگز نمی توانند به هدف های نا پاک و ذلیل سازنده خویش نایل گردند. تروریسم و تمدن زدایی و قساوت از دل همین تنگ نظرهای مذهبی نشات کرده و میکنند. به امید مرگ و نابودی هرچه نشان از پس روی و تاریکی و ذلت و ناپایت دارد. (ختم) ■

تدریس کتابهای درسی ... ادامه از صفحه (۱)

آقای ستوده عزیز با درود،

امیدوارم که در هدف انسانی تان که همانا روشنگری در مورد مذهب و خرافه زدایی و دادن آگاهی های سیاسی و طبقاتی به مردم می باشد موفق و پیروز باشید. من تاکنون چندین شماره نشریه مردمی روشنگر را خوانده ام و بسیار از آنها لذت بردم، مخصوصاً آخرین شماره این نشریه که نسبت به شماره های قبل آن بسیار پربارتر و خواندنی تر و آگاه کننده تر یافتیم. من و خانواده ام بی صبرانه منتظر دیدن شماره های آینده این نشریه پر ارزش و مردمی می باشیم.

موضوعی که می خواستم در اینجا به آن اشاره کنم در رابطه با تهاجم فرهنگی و آموزشی و هنری رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در خارج می باشد که بخش کوچکی از این تهاجم آموزشی را نشریه شماره ۶ روشنگر با گزارش از مدارس جمهوری اسلامی در تورنتو درج کرد؛ افشا نمود. با این حال متأسفانه رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی سال هاست که برنامه های درسی و مذهبی کثیف خود را در دنیا توسط مزدورانش که به عنوان به اصطلاح استاد در بیشتر دانشگاه های آمریکا مخصوصاً در بخش خاورمیانه که مرکز آموزش زبان فارسی می باشد، مشغول به کار هستند به جلو می برد. این استادان مزدور که مرتب به ایران تحت سلطه فاشیسم مذهبی و سرمایه داری رفت و آمد می کنند و با عوامل



روشنگر از کتاب درسی که در کلاس تدریس زبان فارسی در یکی از دانشگاه های آمریکا فرستاده، آشنا می شویم. این عکس ها نشان میدهند که جمهوری اسلامی چه برنامه وسیع و فعالی برای گسترش اراجیف مذهبی و فرهنگ عقب افتاده و ضد انسانی خود در دست دارد. به عکس های زیر که توسط آقای سیروس راد فرستاده شده نگاه کنید و به عمق بلای خانمان سوز مذهب که با سماجت گریبان بشریت قرن 21 را گرفته و آنرا رها نمی کند، پی ببرید. نامه زیر نامه ایست که آقای راد قبلاً برای ما فرستاده بودند و در شماره 8 روشنگر به چاپ رسید. اکنون که ایشان عکس های مربوطه را نیز برایمان ارسال داشته اند، بی مناسبت نیست که نامه ایشان نیز به همراه عکس ها مجدداً به چاپ برسد. امید است که دانشجویان و استادان آگاه و شرافتمندی که در این نوع موسسات آموزشی مشغول هستند، با مراجعه به مدیریت دانشگاه آنان را در جریان مطالب غیر واقعی و غیر علمی مندرج در این کتاب ها قرار داده از آنها بخواهند که مانع تدریس این مطالب مذهبی و خرافی که بی شک مغایر روح علمی دانشگاه است؛ بشوند، و در صورت بی اعتنائی، به سازمان دادن اعتراض دست جمعی توسط عناصر مترقی و اندیشمند دانشگاه اقدام نمایند. توجه داشته باشید که اگر ما و شما بیکار بنشینیم، روح سیاه مذهب بیش از این باعث آلودگی جامعه بشری و گسترش تباهی های ناشی از آن می شود.

دروس شبانه - دانشجوی زبان فارسی

۶۱

نزدیک (adj.) near, close

هم also, too

Proper Nouns

Tehran تهران

Hamadan همدان

Seoul سئول

Iranian family names ایرانی، پارسی

Iranian female names فاطمه، مینو

Korean family name کیم

Korean female name یانگمی

New Meaning or Usage

در (prep.) in, at

گره

یانگمی

مینو

فاطمه

رژیم در داخل و خارج هم در ارتباط هستند و از بنیادهای تروریستی رژیم هم پول دریافت می کنند همانا پاسداران فرهنگی و آموزشی و سیاسی رژیم در خارج می باشند. برای نمونه در آتلانتا که ما زندگی می کنیم، در بهترین دانشگاه این ایالت که دانشگاه امری (Emory) نام دارد و در شهر آتلانتا قرار گرفته در بخش خاورمیانه شهرت کسب کرده، استادان مسئول تدریس زبان فارسی این دانشگاه هر ساله از ایران و از طرف رژیم به این دانشگاه فرستاده می شوند! علاوه بر آن کتاب های فارسی را هم که در این بخش به دانشجویان جهت مطالعه عرضه می گردد، تمام از ایران و از طرف وزارت ارشاد رژیم که حتی هنوز مارک این وزارت سانسور را می توان در پشت کتاب ها دید؛ فرستاده شده است! این بود یکی از نمونه های کوچک از تهاجم فرهنگی و آموزشی رژیم در آمریکا که در پناه سکوت و بی تفاوتی ایرانیان، رژیم قادر است تهاجم فرهنگی و آموزشی خود را با دادن رشوه های میلیون ها دلاری به این دانشگاه ها و اجیر نمودن ده ها تن مزدور خود فروخته بی سواد به اسم استاد زبان فارسی در این مراکز به پیش ببرد. ■

با سپاس بسیار سیروس راد

۸۸ فارسی عمومی ۱

Muslim مسلمان

important مهم

thousand هزار

eighty هشتاد

seventy هفتاد

ورزش یازده /h/

نماز جمعه در دانشگاه تهران

Explanations

Plural of Nouns - There are two plural endings in Persian, /an/ and /ha/ They are always stressed.

Plurals in /an/ - /an/, the plural ending of animate beings, is used mainly in the written language. /an/ is always joined to its word;

منتشر شد

نوشته: سیامک ستوده

جلد دوم تاریخ گفته شده اسلام

چگونه محمد به زور عربستان را وارد عصر تمدن کرد؟

محل خرید: کلیه کتابفروشی های ایرانی

شماره مستقیم: (416-726-1166) (773-656-9107) (310-358-9991)

**دفاع از رژیم تروستی
جمهوری اسلامی ممنوع !!**

اخیرا مطلبی تحت عنوان "خواهر قران و اهل بیت" از فردی به اسم حسن بنی طبا که محضردار دفتر ۱۱۰ توراتو و در واقع نماینده "شعبه" توراتو سفارت جمهوری اسلامی میباشد در مجله ایران ستار به چاپ رسیده است که در آن به انقلاب اسلامی به مانند انفجار نور و شخصیت "عارفانه" خمینی پرداخته شده است. امروز نزدیک به سه ده از حاکمیت رژیم صد ها هزار اعدام میگذرد و درست زمانی که دهها دانشجوی مبارز در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی بسر میبرند یا زندانیان سیاسی تحت نام خودکشی کشته میشوند و یا محکومین این بیدادگاهها با پرتاب از بلندی اعدام و یا دست و پای محکومین را قطع میکنند و روزانه حکم سنگسار اجرا میشود چاپ این مقاله در مکانی که مملو از قربانیان حکومت سیاه اسلامی است توهین به شعور مردم و خاک پاشیدن در چشم مردمی میباشد که مدت ۳۰ سال است از دست این رژیم به تنگ آمده اند. مردم ایران هنوز اعدامهای دسته جمعی سالهای ۶۰ و ۶۷ را که به فرمان مستقیم شخص خمینی اجرا شد و سنگسارها و اعدامهای روزمره خیابانی را فراموش نکرده اند. رژیم اسلامی و در رأس آن خمینی یک رژیم ضد بشری قرون وسطایی و تروریستی است و نباید به مروجین آن اجازه داد در کانادا و هیچ جای دیگر دنیا عرض اندام کنند. ما امضا کنندگان زیر از طریق این نامه اعتراض خود را به سر دبیر روزنامه ایران ستار اعلام میداریم و از ایشان میخواهیم از ایرانیان ساکن توراتو به خاطر چاپ این مقاله رسماً عذر خواهی کند.

محل های جمع آوری امضاء

ما از همه کسانی که تحمل سکوت در برابر اظهارات تهوع آور این مامور بی شرم جمهوری اسلامی را ندارند می خواهیم شخصا اقدام به جمع آوری امضاء از دوستان و اطرافیان خود نموده برای روشنگر ارسال نمایند. در ضمن شما، میتوانی نام خود را از طریق تلفن یا ای میل یا هر طریق دیگری به روشنگر اطلاع دهند تا آنرا وارد طومار امضاء نماییم. از آنجا که بنی طباء مامور جمهوری اسلامی بوده و با سفارت ارتباط مستقیم دارد، و افضای نام کسانی که به ایران رفت و آمد دارند ممکن است برایشان مشکل آفرین باشد، این دسته از افراد می توانند از نام مستعار استفاده نمایند.

بخش هایی از مقاله تهوع اور بنی طباء در ایران استار، شماره 699، یکم فوریه 2008.

انقلاب اسلامی هم همانند انفجار یک نور بود. این زیباترین و عمیق ترین تعبیری است که بنیان گذار انقلاب اسلامی برای آن به کاربرد. از هنگامیکه امام خمینی قدم به خاک پاک ایران گذاشت تا زمانی که انقلاب به پیروزی رسید ده روز طول کشید یعنی از دوازدهم بهمن تا بیست و دوم بهمن، و این ده روز با الهام از آیات قرآنی به دهه مبارکه فجر نام گذاری شده است و مردم ما با مقاومت آگاهانه خود 29 سال است که نه تنها نگذاشته اند این نور خاموش بشود بلکه بر شعاع آن هر روز افزوده اند... امام خمینی شخصیتی بود که فقط عمل به تکلیف (بدون توجه به نتیجه) برایش مهم بود و این که در برابر خداوند چه وظیفه ای دارد. و دیگر برایش مهم نبود که دیگران درباره او چه فکر می کنند. او خداوند را پشتیبان و تکیه گاه خود می دانست و از این که دیگران و حتی توده مردم او را تنها بگذارند بر خود هرآسی راه نمی داد. او یک عارف کامل بود و به قول شاعر غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد. لذا وقتی در چنین روزی با هوایم ای ایرفرانس عازم ایران بود علی رغم خطراتی که او را تهدید می کرد و ممکن بود هوایمایشان را در هوا بزنند (که چنین طرحی را هم داشتند) زمانی که خبرنگار از او پرسید که چه احساسی دارید؟ گفت هیچی. وی همیشه دل آرام و قلب مطمئنی داشت. زیرا همیشه در حال ذکر بود و عالم را محضر خداوند می دانست. بنی طباء

ما در شماره آینده نیز برای انعکاس صدای مردم یک صفحه به نامه های اعتراضی رسیده در این مورد اختصاص خواهیم داد. ■■■

است. آیه 25، در نقل قول زیر، صریحا گناه قتل عیسی را به گردن یهودیان می اندازد. این به خوبی نشان می دهد که مذهب بنیادش بر کینه و نفرت از انسانهاست و اصلی ترین رسالت خود را ایجاد دشمنی و نفاق بین مردم می داند. به خاطر همین آیه یهودیان به مدت دو هزار سال مورد آزار و شکنجه بوده اند.

انجیل متی، باب 27، (آیه های 22-25):
پپلاطس پرسید: «پس با عیسی معروف به مسیح چه کنم؟» و آنان یک صدا گفتند: «مصلوبش کن.» 22 پپلاطس سؤال کرده گفت: «چرا؟ چه گناهی کرده است؟» اما آنان با فریادی بلندتر گفتند: «مصلوبش کن»

23: پیش چشم مردم وقتی پپلاطس دید که دیگر فایده ای ندارد و ممکن است شورش ایجاد شود. 24: با آب دستهای خود را شست و گفت: «من از خون این مرد بری هستم! شما مسئولید. 25 مردم یک صدا فریاد کردند: «خون این مرد به گردن ما و فرزندان ما باشد!»

*خدا و بردگانش. در این بخش از انجیل، خداوند "مهربان" خودش را برده دار و انسانها را برده می خواند. تهدیدمان هم می کند که شلاقمان خواهد زد و پاره پاره مان خواهد کرد! در اینجا عینا تفسیری را که در زیر نویس ترجمه فارسی این بخش از انجیل آمده است نقل می کنم:

" این مثل با مثل قنطارهایی که در متی 25: 14 - 30 ذکر شده است، تفاوتیایی دارد. ولی باید توجه داشت که هر دو حاوی پیغام مشترکی هستند و آن این است که

ما باید در مقابل چگونگی استفاده از وقت و امکاناتی که خدا در اختیارمان قرار داده است، به خدا حساب پس بدهیم. نکته بعدی این است، هنگامی که مسیح دوباره بیاید، به بعضی پاداش خواهد داد و برخی را نیز مجازات خواهد نمود." و اینهم خود متن:

انجیل لوقا، باب 12 (آیه 47):
اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهربان ساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد.
باز هم در انجیل لوقا، باب 19 (آیه های 12 و 13):

12 پس گفت: «شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند. 13 پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده، ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.
*و این پادشاهی است که برای تسخیر کشوری دیگر رفته است، و در مراجعت به بازخواست غلامانی می پردازد که سودی برای پولش دست و پا نکرده اند. و البته این پادشاه خداوند است و این غلامان ما هستیم! و اینهم ادامه ماجرا و تهدیدهای جناب خداوند در همان انجیل لوقا، باب 19 (آیه های 22 تا 27):

22 به وی گفت، از زبان خودت بر تو قوتی می دهم، ای غلام شریف. دانسته ای که من مرد تندخویی هستم که برمی دارم آنچه را نگذاشته ام و درو می کنم آنچه را نپاشیده ام.. 23 پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟ 24 پس به حاضرین فرمود، قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید. 25 به او گفتند، ای خداوند، وی ده قنطار دارد. 26 زیرا به شما می گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد. 27 اما آن دشمنان من که خواستند من را بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.

* و باز هم تهدید:
انجیل لوقا، باب 12 (آیه 5):

5 بلکه به شما نشان می دهم که از که باید ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما می گویم از او بترسید.

که کسی که به مسیحیت ایمان نیاورده است به جهنم می رود. مهم نیست که چه کار های خوبی کرده باشند. اگر سر تایا هم عشق و محبت به بشریت باشید اگر دین مسیح را قبول نکرده باشید جایتان قعر جهنم است. بی خود خودنتان را زحمت ندهید که کارها ی خوب بکنید. با مزه تر از همه این است که بشنویید:

یا یهودی بشو یا برو به جهنم!
یا مسیحی بشو یا برو به جهنم!
یا مسلمان بشو یا برو به جهنم!
و به هر حال هر کدام را که قبول کنی آن یکی دیگر تو را روانه جهنم خواهد کرد!

چطور است که ما به این خداهای اجق و جقق فرصت ندهیم که کار را به اینجاها بکشانند و دشمنان را بگیریم و بیندازیمشان توی همان جهنم خودشان! تازه وقتی هم که یکی ان را قبول می کند چنان جور واجور و ضد و نقیض و سر بسته حرف می زند که



قربانی ابراهیم؛ اثر کاراواگیو 1601 Caravaggio

نگو ونپرس، نقدا چند نمونه را داشته باشید تا بعد: انجیل متی، باب 12، (آیه 31):
31 پس بدانید که هر نوع گناه یا کفری که انسان مرتکب شده باشد قابل آموزش است به جز کفری که علیه روح القدس بگوید. این کفر آموزیده نخواهد شد.
32 هر کس علیه پسر انسان سخنی بگوید آموزیده خواهد شد، اما برای کسی که علیه روح القدس سخن بگوید هیچ آموزشی نیست. نه در این دنیا و نه در دنیای آینده.
متی، باب 11 (آیه های 20 تا 23):

20 آنگاه عیسی در باره شهرهایی صحبت کرد که اکثر معجزات او در آنها روی داده بود و مردم آن شهرها را به خاطر اینکه توبه نکرده بودند توبیح نموده.
21 گفت: «وای بر تو ای خورزین و وای بر تو ای بیت صیدا، اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون انجام می شد منتهای پیش از این پلاس پوش و خاکستر نشین توبه می کردند»..

22 - اما بدانید که در روز قیامت برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای شما..
23 و اما تو ای کفرناحوم که سر به آسمان کشیده ای! به دوزخ سرنگون خواهی شد، زیرا اگر معجزاتی که در تو انجام شد در سدوم انجام می شد آن شهر تا به امروز باقی می ماند.
انجیل متی، باب 23:

41 آنگاه به آنانی که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: «ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش ابدی که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است بروید،

42 زیرا وقتی گرسنه بودم به من خوراک ندادید، وقتی تشنه بودم به من آب ندادید.
43 وقتی غریب بودم به من منزل ندادید، وقتی برهنه بودم مرا نپوشانیدید و وقتی بیمار و محبوس بودم به عیادت من نیامدید

*یهودی ستیزی. کینه و نفرت از یهودیان، به طور اخص، و غیر مسیحیان، به طور اعم، انجیل را تبدیل به یکی از ضد انسانی ترین کتابهای جهان کرده است. هر برگی از این کتاب سرشار از نفرتی ضد انسانی

سیری در کتاب مقدس ادامه از صفحه (۱)

حیات را نخواهد دید بلکه همیشه مورد غضب خدا خواهد بود. *رد خور ندارد که کسی مطلب زیر را بخواند و به تصویر زیر آن نگاهی بیندازد و هنوز هم در ضد انسانی بودن مذهب شک داشته باشد. خدا از ابراهیم می خواهد که فرزندش را سر ببرد و او هم بی معطلی آستین ها را بالا می زند، کارد را بدست می گیرد و پسرش را دراز می کند! به به، چه مهربانی و چه عدالتی!

سفر پیدایش، باب 22 (آیه های 2، 9 و 10):

امتحان ابراهیم
2 گفت: «اکنون پسر خود را، که یگانه توست و او را دوست می داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو، و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان می دهم، برای قربانی سوختی بگذران.» 9

چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود، اسحاق را بسته، بالای هیزم، بر مذبح گذاشت. 10 و ابراهیم، دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید.

سفر خروج، باب 12 (آیه 12):
چون من که خداوند هستم، امشب از سرزمین مصر گذر خواهم کرد و تمام پسران ارشد مصریان و همه نخستزاده های حیوانات ایشان را هلاک خواهم نمود و خدایان آنها را مجازات خواهم کرد.

آقا مگر تو مریضی؟ چرا پسران ارشد و کودکان و حیواناتشان را به قتل میرسانی؟ برای چه؟ سفر خروج، باب 34 (آیه 7):

نگاه دارنده رحمت برای هزاران، و آمرزنده خطا و عصبان و گناه؛ لکن گناه را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت، بلکه خطای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت. سفر خرو، باب 9 (آیه 14):
زیرا در این دفعه تمامی بلایای خود را بر دل تو و بندگانت و قومت خواهم فرستاد، تا بدانی که در تمامی جهان مثل من نیست. واقعا که آدم یاد نسق گیرهای چاله میدان می افتد. آنوقت مسیحیان به دروغ یک بند دم از محبت و بخشش خدا و مسیح می زنند!!

کتاب اعداد، باب 14 (آیه های 17 و 18):

التماس می کنم قدرت عظیمت را با بخشیدن گناهان ما نمایان ساخته، محبت عظیم خود را به ما نشان دهی. بر ما خشم نگیر و ما را ببخش هر چند گفته ای که گناه را بدون سزا نمی گذاری و به خاطر گناه پدران، فرزندان را تا نسل سوم و چهارم مجازات می کنی. می بینی که بخشندگی خدای مسیحیان نیز مانند خدای مسلمانان فقط یک تعارف است: گناه را بدون سزا نمی گذاری؟

*در این جا خدای "مهربان" به زبان خودش اعتراف می کند که بدی ها را خودش آفریده است، اما آنها را برای این بدی ها مجازات می کند:

کتاب اشعیا، باب 45 (آیه 7):

پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم.
کتاب اشعیا، باب 63 (آیه 17):

پس ای خداوند ما را از طریق های خود چرا گمراه ساختی...
کتاب اشعیا، باب 64 (آیه 6):

همه ما گناهکاریم؛ حتی کارهای خوب ما نیز تمام به گناه آلوده است.
*ایمان آوردن به مسیحیت مهمتر از عمل نیک است؛
یا مسیحی بشو یا برو به جهنم:
از هر چیزی با مزه تر در مذهب این است که، با این که همه شان از طرف یک خدا نازل شده اند اما هیچکدام آن یکی دیگر را قبول ندارند. انجیل بر آنست

زن الهه آسمان موقعیت زنان در دوران ماقبل تمدن (بفش سوم) نظام مادر تباری در جوامع ماقبل تمدن

سیامک ستوده

از بین رفتنی بود، تشکیل می دادند بلکه از آنجا که تهیه گوشت گه گاهی و بسته به شانس و توفیق غیر قابل پیش بینی شکار چیان بود، منبع قابل اتکاتری به شمار می رفتند.

به علاوه مردان در بهترین حالت، فقط خود را تغذیه می کردند، در حالی که زنان علاوه بر خود فرزندانشان را نیز تغذیه می کردند. بنابراین سهم شان در تولید به مراتب بیش از مردان بود.

این امر به خصوص در اواخر دوران بدویت و اوایل بربریت که زنان با اختراع کشاورزی سهم بیشتری در تولید پیدا می کنند و لذا براهمیت شان افزوده میگرد مصداق دارد.

با اینحال، هر چند زنان به دلایل مختلف، از اهمیت و نقش اقتصادی بالاتری نسبت به مردان برخوردار بودند، ولی به خاطر فقدان مالکیت خصوصی و اشتراکی بودن نظام اجتماعی کلان، نقش برتر زنان در تولید به برتری در قدرت آنان منجر نمی شد. چرا که اولاً به خاطر پایین بودن سطح تولید تمامی محصول به دست آمده به مصرف می رسید و چیزی برای تصاحب و انباشت شخصی باقی نمی ماند و ثانیاً به خاطر فقدان مالکیت خصوصی تفاوت تولید افراد و گروه ها به شخص خود آنها تعلق نمی گرفت بلکه مورد مصرف کل جمع قرار می گرفت. از این رو تفاوت تولید منجر به تفاوت قدرت اقتصادی افراد نمی شد. این با نظام جوامع عصر تمدن که در آنها، تفاوت قدرت تولید، به تفاوت قدرت اقتصادی-سیاسی افراد و نابرابری های اجتماعی منتهی و به تدریج آنرا تشدید می کرد از اساس تفاوت داشت.

یادداشتها (فصل دوم)

1- نمونه هایی از این قبایل بقرار زیرند:

Mbuti, Tiwi, Ojibwa, Ainu, Western Australian Aborigines, Matses of Peruvian Amazon, Hunter-Gatheres tribes of Philippine, pinatubo Negritos of the Zimbales mountain of western Luzon, the Agas of northeastern Luzon and Cayagan provinces of Philippine. in Letitia A. Peplau, Sheri Chapman De Bro, Rosemary C. Veniegas, Pamela L. Taylor, "Gender Culture, and Ethnicity: Current Research About Women and Men", P. 63-2- Malinowski, Branislaw, Sex, Culture and Myth, p. 174, 1962

3- G. Burrows, "On the Upper Welle District of the Belgian Congo, "Journal of the Anthropological Institute, xxviii, p. 14, In Brifault Robert, "the Mothers", vol 1, p.513.

4- H. N. Moseley, "the Inhabitants of the Admiralty Islands", J.A.I (1877),vi. P.314. In Crawley, Ernest, the Mystic Rose, vol. 1, p. 47- 48.

5- بندهش ص 81-82. نقل از ستاره مهین فر، اسطوره -حماسه ضحاک و فریدون، ص 69.

6- تاریخ جامع ادیان، ص 173. نقل از ستاره مهین فر، اسطوره -حماسه ضحاک و فریدون، ص 68-.

7- مازهای راز، ص 29. نقل از ستاره مهین فر، اسطوره -حماسه ضحاک و فریدون، ص 68.

8- اوستا، جلد 1، ص 25(گاهان، هات، ص 24 بند 8)/نقل از ستاره مهین فر، اسطوره -حماسه ضحاک و فریدون، صص 69-70.

9- Crawley, Ernest, the Mystic Rose, vol. 1, p. 202-203. ■

غذای مردان گوشت و لبنیات می باشد و سبزیجات را غذای مناسب زنان می دانند. نسبت به کشاورزی نظر خوبی ندارند. به قول یکی از آنها "زمین مادر ماست. او غذای همه گله هایمان را و به هر اندازه که شیر نیاز داشته باشیم به ما می دهد. بنابراین درست نیست که در بدنش خراش بیاندازیم و کشاورزی کنیم. 2

نمونه های دیگری از این جدایی در قبایل دیگری نیز که امروزه هم وجود دارند مشا هده می شود. در میان قبایل "آراندانا" (Aranda) در کنگوی علیا نیز، زنان و مردان در روستاهای جداگانه و دور از هم زندگی می کنند. بگ روستا، ساکنین آن فقط مردان اند و دیگری فقط زنان. 3

در جزایر "آدمیرال تی" نیز در هر دهکده ای خانه ای برای زنان مجرد یا مزدوج اختصاص داده شده، در حالیکه مردان مجرد در ساختمان جداگانه ای باهم زندگی می کنند. 4

مزموم شمردن گوشتخواری در بعضی مذاهب قدیمی نیز نشانه هایی باقی مانده از رسم گیاه خواری در بخش زنان در نظام های مادر تباری و تفاوت نوع غذا 5 میان دو جنس در این نظام ها می تواند باشد. منجمله در مذهب زرتشت که یکی از مذاهب بسیار



قدیمی است خوردن گوشت مزموم و ناشی از فریب اهریمن تلقی می شده است. چنانکه در داستان مشی و مشیانه که معادل داستان آدم و حوا در مذاهب سامی است، هنگامی که این دو سر از فرمان اهورمزدا بر تافته و اهریمن بر اندیشه آنان نفوذ می کند، شروع به گوشت خواری می کنند. باین ترتیب در مذهب زرتشت گسستن از فرمان اهورمزادا و پیوستن به اهریمن به گوشتخواری منجر می گردد.

همینطور در مذهب جینیزم از فرقه های هندوئیسم 6 و در مذهب مانی 7 گوشتخواری مزموم شمرده می شده. در داستان های اسطوره ای ایرانیان نیز یکی از دلایلی که باعث جدا شدن فرقه* از جمشید می شود اینست که خوردن گوشت گاو را برای مردمان می آورد. 8

تفاوت نوع غذا حتی امروزه هم میان جنس زن و مرد در میان جوامع بومی که کم و بیش به شیوه بدوی زندگی می کنند، دیده می شود. در میان "براکان" (Brakan) ها در آفریقای شرقی زن و شوهر با هم غذا نمی خورند. زن "فولائی" نیز در آفریقا با شوهرش غذا نمی خورد. همین طور، در میان "شانتی" ها، "سنه گامبیا" ها، "نیام نیام" ها و "باره آ" ها زن هرگز با شوهرش غذا نمی خورد. 9

تقسیم کار جنسی هم مانند هر نوع تقسیم کار دیگری از نوعی تفاوت میان افراد و توانایی های شان ناشی می شد. در نتیجه نتایج متفاوتی را نیز ببار می آورد، چنانکه در تقسیم کار جنسی، زنان مواد غذایی بیشتر و قابل اطمینان تری از مردان تولید می کردند. برای بگ دوره، دانه های گیاهی، به خصوص با قابلیت بیشترشان برای انبار کردن، نه تنها منبع غذایی با دوام تری را نسبت به گوشت که بی دوام و

اولین جوامع انسانی مادر تبار بوده اند به این ترتیب که هر گروه انسانی چه در شکل گروه های اولیه و چه به صورت اشکال تکامل یافته تر آن یعنی کلان، طایفه و قبیله، خود را از اعقاب بگ مادر بزرگ که منشاء همه آنها بوده است می دانسته اند. این امر جای تعجبی هم نداشته است. چرا که در این دوران انسان هنوز هیچگونه نقشی برای مرد در تولید نوزاد قابل نبوده است.

به این ترتیب اولین گروه های انسانی متشکل از مادران و فرزندان آنها بوده اند که برادران خود را نیز به خاطر آنکه از مادر واحدی زاده شده بوده اند به عنوان عضو گروه در کنار خود داشته اند.

در این کلان ها بر اساس تقسیم کاری که وجود داشته اساساً زنان همراه با فرزندان خود جدا از مردان زندگی و کار می کرده اند. در این تقسیم کار جنسی، زنان که به علت بارداری و بچه داری نمی توانستند همراه مردان به سفرهای دور و دراز شکار که گاهی ماه ها طول می کشیده بروند در گوشه ای به کار بچه داری، نگهداری از سالمندان و جمع آوری دانه های گیاهی در حوالی محل سکونت شان و بعداً در مراحل پیشرفته تر کشاورزی می پرداخته اند. در حالیکه مردان به خاطر آزادی از این محدودیت های بیولوژیک به کار شکار و در نتیجه جنگ اشتغال داشته اند.

البته این را نباید به این معنا که زنان قادر به شکار نبوده اند تلقی کرد. وجود قبایلی که در آنها حتی امروزه زنان، چه در کنار مردان و چه به طور مستقل، به کار شکار و جمع آوری دانه های گیاهی هردو اشتغال دارند، 1 نه تنها نادرستی این نظریه را به اثبات می رساند، بلکه و به علاوه نشان میدهد که تقسیم کار رایج میان اقوام بدوی نه به دلیل ضعف فیزیکی زنان نسبت به مردان بلکه به خاطر مسئله بارداری و بچه داری بوده است که تخصیص کار شکار به مردان را عملی تر می ساخته است.

در این کلان ها زنان نه تنها محل زندگی و نوع فعالیت تولیدی شان از مردان جدا بوده، بلکه حتی نوع غذایشان هم با آنان فرق می کرده است.

در حالی که زنان با کودکان خود به طور دسته جمعی در محلی جدا از مردان و از دانه های گیاهی تغذیه می کرده اند، مردان از گوشت ماهی و شکاری که خود به دست می آورده اند مصرف می نموده اند. از این رو زنان و کودکان، گیاه خوار و مردان گوشتخوار بوده اند. البته همانطور که دختران برای همیشه با مادران خود زندگی می کردند، پسران نیز پس از سن معینی از محل زنان به محل مردان منتقل شده و کار گوشت خواری و آموزش فنون شکار و جنگ را از مردان می آموخته اند.

نمونه این امر را می توان کم و بیش در میان افراد قبیله "ماسایی" (Massai) در آفریقای شرقی، که هر چند گله دار و نسبت به اقوام شکارگر بگ مرحله جلوترند، مشاهده کرد. برانیسلا مالینووسکی در کتاب خود از قول "جیمز فریزر" که برای تحقیق در میان افراد این قبیله زندگی می کرده است چنین نقل می کند.

کار اصلی مردان قبیله که در تپه های خاکی آفریقای شرقی ساکن اند گله داری و جنگ است. تمام مردان در سنین بین بلوغ و ازدواج در کمپ جداگانه ای به سر می برند و کارشان سراسر تمرینات نظامی و آمادگی برای جنگ است. از نظر جنسی کاملاً آزادند و با هر دختری که مایل باشد در کمپ می خوابند. بگ سیستم انتخاباتی دمکراتیک و از جمله بگ رییس انتخابی دارنده امور محلی و هدایت آنان در جنگ را به عهده دارد. سلاح های شان از نیزه های فلزی و قمه تشکیل میشود و هنوز هم برای پوشش بدنشان از پوست گوسفند و بز استفاده می کنند.

کوتاه و پر محتوا

به قلم: دکتر کاوه پارسی
نام های خارجی

اخیراً یکی از اقوام من (شهلا) در کالیفرنیا فرزندی به دنیا آورد. به خاطر همین از روی تارنمای جمهوری اسلامی برای کودک تازه متولد شده اش فرم درخواست شناسنامه ای را کپی کرد. در فرم مزبور آمده بود که ایرانیان نمی توانند برای کودکانشان اسامی خارجی انتخاب کنند. راستش را بخواهید شهلا خیلی از این خبر خوشحال شد. بلافاصله به شعبه نمایندگی جمهوری اسلامی در واشنگتن تلفن زد و خوشحالی و امتنان خود را از این امر به آنها ابراز نمود و به آنها گفت که چقدر از شنیدن این خبر خوشحال است که دیگر ایرانیان نمی توانند از نام هایی مثل زین العابدین و بتول برای کودکانشان استفاده کنند. ولی نماینده جمهوری اسلامی در کمال تعجب به او گفت: «بله، زین العابدین و بتول اشکالی ندارد، اما نام هایی مثل دیوید و نانسو غیر مجازند». شهلا جواب داد: «آقا، زین العابدین و بتول هم خارجی هستند!» ولی جواب نماینده جمهوری اسلامی این بود که این دستور از بالاست و کاری نمی شود کرد. در این جا بود که شهلا، خانم جوان ایرانی که صاحب اولین فرزندش شده بود متوجه مغز متحجر، از قبل تنظیم شده، و غیر قابل تغییر مقامات رژیم زورگوی اسلامی شد. در حال حاضر، شهلا ترجیح داده که برای کودک تازه به دنیا آمده اش شناسنامه ایرانی نداشته باشد.

■ ■ ■

روشنگر
وارد شهر



woodbridge شد.

علاقتمندان در این شهر از این
پس می توانند نشریه روشنگر
را از رستوران لبنانی Halos
به آدرسی زیر تهیه نمایند:

3901 A Hwy 7 West,
Woodbridge, ON
Tel: 905-856-9965

<<< Continued From Page (3) SIMPLE ANALYSIS OF ...

his army commander who was involved in a war for him. Let me re-cite you the story:

DAVID

Everything is changing in this world. Even though the speed of change is different, the general idea is progress. Such a progressive trend brought civilization, and the present man does not possess all his ancestors' characteristics. For instance, he does not marry his sister, brother and parents. Or a brother in law does not inherit his brother's wife upon his death.

In Torah, it is cited that David fell in love with a naked woman. When asked about her name, he was told that the woman was, in fact, the wife of his army commander. David finally managed to take the woman. After a while David noticed that the woman was pregnant. To save the situation, David ordered the commander back from war front and go home for a few nights. But the commander, being suspicious of the situation, avoided going home. With no other option David sent the commander back to war with a sealed letter to be only opened by another superior commander. In the letter David had allegedly ordered the commander killed. He had even outlined the manner of the kill. The commander was finally got killed per the order of David. The child was born shortly after and was named "Suleiman" who is one of our respect prophets.

In Torah, it is said that even God reprimanded David for his actions. Now such actions are considered utmost immoral and illegal.

I once watched on TV a program which showed a mass grave with skeletons dating back 130 thousand years ago. Another TV program showed an ancient cemetery in Mexico with bones dating back 100 thousand years. Items discovered in "Sialk" area in Iran (now under study in Chicago) are thought to be 35 thousand years. Construction materials, discovered in another ancient city in Iran, near Kashan, are believed to be at least 19,400 years. I myself attended a seminar in Richmond College in 2003 in which Italian scientist reviewed their findings in this ancient city which is thought to be 20 thousand years old.

Now back to our initial issue. Torah is one of the oldest religious books and we believe in it. But it also says that God created earth about 7 thousand years ago. He also created mankind shortly after. Now how about conflicting news: ancient cities show ancient human bones dating back to 135 thousand years. Or how can we respect a religious leader (Imam Ali) who allegedly slaughtered 700 people in one day. Or considering the alleged immoral relationship of David with the woman which does not fit a prophet. I should men-

tion the fact that I do not intend to insult anybody's religious belief. I believe in a source which you may call God, Allah, etc. But my beliefs may be different than what you may believe. I just made it simple to have you analyze what you believe in.

As it is said in the Torah, when Abraham's wife Sarah arrived at Pharaoh Court, all were amazed by her mesmerizing beauty. They asked the husband to let her wife to be visited by the Pharaoh. Abraham accepted the offer and asked Sarah to wear a beautiful dress and advised her not to tell them that she was his wife. He also told Sarah that he did not mind what resulted from this issue. Sarah went to Pharaoh and received his special attention. But when the pharaoh was very surprised when he found out that Sarah was Abraham's wife. He gave a huge wealth to Abraham and sent him back to his land. From the Torah:

Solomon's two beautiful daughters wanted to have children from their father. So when Solomon their father was drunk, the girls slept with him and both got pregnant with two children.

I believe in the Source. I strongly believe in what the Prophets Jesus, Moses and Mohammad tried to promote but I also believe that many priests, Ayatollah and Rabbis have altered many facts to their own personal benefits. Please advise me if I am wrong.

■ ■ ■

<<< Continued From Page (1) SUHARTO

secure his position as leader of Indonesia, now the world's most populous Muslim nation.

"They gunned them down and dumped their bodies in a mass grave dug by other prisoners. I remember the sound of the guns clearly: tat-tat, tat-tat, tat-tat ... over and over again," said Talam, 68, who was later jailed for 10 years after being named a leftist sympathizer.

Suharto, who died on Sunday at a Jakarta hospital, seized control of the military in 1965 and ruled the country for 32 years, suppressing dissent with force and supported by an American government at the height of the Cold War.

Estimates for the number killed during his bloody rise to power — from 1965 to 1968 — range from a government figure of 78,000 to 1 million cited by U.S. historians Barbara Harff and Ted Robert Gurr, who have published books on Indonesia's history.

.....

A frenzy of anti-communist violence stained rivers with blood and littered the countryside with the bodies of teachers, farmers and others.

"They used to dump the bodies here," recalled Surien, a 70-year-old woman who lived near a bay used as an execution ground. "People called it the beach of stinking corpses because

of the smell."

The CIA provided lists of thousands of leftists, including trade union members, intellectuals and schoolteachers, many of whom were executed or sent to remote prisons.

Another 183,000 died due to killings, disappearances, hunger and illness during Indonesia's 1975-1999 occupation of East Timor, according to an East Timorese commission sanctioned by the U.N. Similar abuses left more than 100,000 dead in West Papua, according to a local human rights group. Another 15,000 died during a 29-year



Clashes at anti-Suharto demo

separatist rebellion in Aceh province.

In recent interviews around the city of Blitar, a former communist stronghold, survivors of the atrocities recounted a life on the run, living in caves, being beaten and beheadings of other captives.

"I am disappointed. I saw great cruelties and am lucky I am not dead," said Talam, whose simple two-room home overlooks a valley dotted with overgrown mass graves.

Dragging on a clove-cigarette with trembling hands, he described how

he was detained by police but escaped. He stumbled across dead bodies in shallow graves and slept in dank caves with hundreds of others, eating what the jungle had to offer for 50 days, until being picked up.

Talam, a former member of a left-wing union for park rangers, said he was tortured and beaten repeatedly during interrogations while detained on remote Buru island, where about 12,000 political prisoners were held, 1,100 miles east of the capital, Jakarta. "Why has no one been put on trial?" he asked.

In fact, the dark era remains largely unknown to many Indonesians.

Those believed respon-

sible still wield influence in politics and the courts. Details of the communist purge are banned from school books, and the military has blocked efforts by rela-

tives to unearth mass graves.

Near Blitar, a prominent monument and museum honors the crushing of the communist threat, and the Communist Party is still banned in Indonesia today.

There is no official record of the shootings Talam said he witnessed by the Indonesian army near Blitar, which lies 310 miles east of Jakarta.

Though Suharto was swept from power in a 1998 pro-democracy uprising in this nation of 235 million people, no

Continued On Page (5) >>>

SHARE YOUR OPINION WITH US
SEND US YOUR COMMENTS, ARTICLES AND POEMS

over the age of 12, who have reached puberty. Accordingly, they would provide them with fashion and beauty related contents, which would suit their age. So the absence of such contents in "Boys' Life" (and such other magazines) would be a natural matter.

I think both of these points have truth to them, and for this reason I have tried to search for a non-commercial magazine for girls. I have also looked to find a boys' magazine that is the equivalent of "Teen," dwelling mainly on fashion and beauty related topics.

Regarding the first skeptical point, as I have mentioned before, I came across "Teen Voices," which has a circulation that is comparatively close to nothing. And as for the second point, my search for boys' magazines that would be concerned mainly with fashion and beauty yielded no results. As already said, I did not even come across a single article in boys' magazines written on such topics.

The same held true partially in the case of the second skeptical point made: none of the different publications written for young men past the age of 14 (14 to 19 age range) concerned themselves with fashion and beauty. I myself was surprised at this finding. These magazines, which fully consisted of entertainment, comics, and fiction, included "MAD," (Circulation in 1989: 500,000 copies)

"Fantastic Four," and "Star Log." The contents revolved around violence and aggression, competition and superpowers, humorous writings and stories (e.g. "MAD"), space travels of superheroes, cartoons, sexy and attractive women (e.g. "Fantastic Four"), comments and stories pertaining to science fiction movies and television shows, stories of Hercules, and in short, all contents in which men symbolize power, and women symbolize aesthetic beauty. As mentioned above, they were very dissimilar to the contents of girls' publications.

In my search for finding a girls' publication that would parallel "Boys' Life," and would be for the same age range as "Boys' Life," I came across a similar magazine named "GL," which is short for Girls' Life. "GL" is published mainly for girls in the 8-14 age range. This magazine includes a very small amount of fashion and beauty related contents, and in this manner its contents do not directly follow the goal of turning girls into objects of beauty and sex. However, it engages girls only in personal issues, and does not try to familiarize them with societal matters and roles, that are equal to that of men, which they could potentially take on in the future. For this reason, in a broader sense, "GL" also belongs in the same category as the other conventional magazines published for women.⁸

Still, we are dealing with the "four sisters," selling in millions, which take on the job of turning girls into objects of sex and beauty in a very conspicuous way. In this manner, "GL" would be viewed as significantly different from them. However, even if I were to place this magazine in the opposing category, the 250,000 copies of "GL" put in comparison with the 7 million copies of the "four sisters" sold would not affect the basis of our argument.⁹ So, as mentioned earlier, the main goal of the mainstream publications would be teaching girls how to become objects of sex and beauty, and teaching boys a very different goal, which is becoming successful and powerful in life. Do you think that the contents of television shows focus on goals that are different from this? Let's look at the following excerpt taken from New York Times (November 1998), which talks about an announcement that Rich Cronin, the (former) president/CEO of Fox Family channel, has made:

The company is going to open two new cable channels for boys and girls. However, the parents and those who are involved in education, and other executive staffs of the TV. are afraid that the separate channel for boys be full of shows about karate, laser, and insult, and the girls' channel full of sweat things about how to take care of babies and finding friends.¹⁰ ■

1- Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's,

Magazines For Libraries, 9th Edition, 1997, p. 306.

2-Ibid.

3-Merlyn Gardner, Role Models in Media, Girls Go on Dates Boys Go to Work, Christian Science Monitor, May 2, 1997, p. 12.

4-Ibid

5-Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's, Magazines For Libraries, 9th. Edition, 1997, p. 1214.

6-Ibid.

7-Ibid.

8-The publisher of GL ("Girls' Life") magazine explains, as paraphrased, that "Girls' Life' is a publication for girls of the ages eight to fourteen, which encompasses all of issues that are of importance to girls: friendship, self-improvement, fashion and beauty, movies, music, and celebrities."

9-Based on "Consumer Magazine Advertising Source," despite the 250,000 copies that were sold, 350,000 more of them were distributed free of charge, which we cannot take into account. The reason for this is that we cannot conclude that the people who own the free copies were necessarily interested in the contents of the magazines. In addition, it is not known whether or not this extra distribution (of the free magazines) has been continued.

10-Awrie Mifflin, "Planned TV Channels Raise Gender Stereotype Worries, karate for Boys vs. Baby Sitting for Girls", New York Times, Nov 2, 1998, p. c8

■ ■ ■

Simple Analysis of Our Knowledge

Ali Zarabi

It is said that strong assumption turns to solid belief which, in turn, strengthens will power. The power of common sense, accompanied by knowledge, gives us power of distinction between good and bad, but such a formula should not consider as a solid law. In other words, the believer should be able to change this formula, when he notices a problem in his initial belief.

When I was just five or six years old, I would go to our local mosque, with my sister, to listen to the preacher. Instead of listening to the preacher, I paid attention to what they distributed among the attendees (like dates, raisin and tea). I did not comprehend what the preacher said as well, I just would notice that sometimes women cried when the preacher said something. This became routine for me. Sometimes when my sister and I came back from the mosque, she would ask me if I understood well what the preacher said, and I would always say "yes". But I could not repeat what the preacher had said since I had paid no attention to him and to his preaching. Sometimes she would tell me: "listen to me, the preacher said that "Imam Ali" was the greatest man on earth, not the biggest but the wisest and most knowledgeable man" he was also very courageous: he killed 700 non-believers during "Khyber" was in one day and strengthened the base of Islam. Did you get it? And I would con-

firm that I had understood everything well.

This type of conversation between my sister and I would continue in different occasion about the same religious topics. When I was about 8 or nine, I had a strong feeling against those people who had supposedly killed the religious leaders of Islam. I especially remember when I personally knew a man who sold walnuts in our neighborhood but also played the role of an assassin who would kill religious figures) especially infants) in one of the plays. I always gave him a look whenever I passed by him. I wanted to take revenge of all those religious figures killed by him in those plays but when I grew older, I thought to myself: why the religious leaders did took their infant to the war front. Or when I read that Hurebne Riahi advised Imam Hussein and his followers to move to Iran to be saved of a much stronger enemy, and the Imam refused and were all finally slaughtered, or when I analyzed the idea of allegedly killing of 700 people in one day by Imam Ali and possibly no trials for all of them, made to think twice about these beliefs.

In high school I read a religious text, supposedly reciting the Torah that David fell in love with a naked woman who was bathing in river. He was told the woman was, in fact, the wife of

est to girls, this kind of preoccupation is apparently not significant enough for the publishers to see it beneficial to make magazines devoted to these matters. Thus, a more efficient way for teenage boys that are interested is to read magazines published primarily for men of older age, in order to satisfy such needs. We will discuss these publications in the future. Altogether, whichever way we come to look at this, one issue has an undeniable truth to it: the amazingly high amount of attention and preoccupation that teenage girls have for their beauty and fashion is completely different in comparison to the slight interest shown by boys of the same age range. Lets examine what is primarily of interest to young men. For this means, we will first take a look at "Boys' Life," which is the best selling magazine for young men, published in the United States.¹ "Boys' Life" is published by the Boy Scouts of America. Its targeted readership is young American males between the ages of 6 and 18. According to the description of "Magazines for Libraries" the articles of this magazine cover issues that are of interest to boys, which include sports, hobbies, nature, and science. We will look at the contents: ² First we see a couple of articles about fishing. The bold piece in the middle of the article, as paraphrased, is as follows: Gather information before making your

move.

Then there is an article about a baseball superstar, named Nomar Garciaparra. Another one, which is also about baseball, follows this article.

We see another article with a picture of a falcon.

Next is an article with instructions on hiking.

The article that follows is about engaging in a game that models real battles. The subtitle of the article, as paraphrased, is "The Guide to Survival", with a picture of a boy riding a warplane.

There is also an article about message bottles, and the history of sending messages through sending bottles floating on water.

Finally, there is a guide that teaches how to find the way out, if one gets lost in the wild nature.

Then we approach the table listing the columns, with the contents consisting of the following: sports, science, bicycling, earth, history, fishing, making a collection (as a hobby), health, and other hobbies including crafts, cars, planes, trains, and drawing. Then there is the jokes page.

I find the contents of the comics the most interesting. In all of the comics, there is a boy who has a very selfless, brave, and kind personality, who serves as the hero in each of the stories. And then there is the girl, who has a weak, pitiable, and a very sensitive personality, but instead is beautiful and charming. She plays a character that is highly incapable of

solving her own problems, and consequently approaches the male hero for help.

In the first story, the Boy Scout is carrying an unconscious girl while taking her away from an unsightly accident scene, in an effort to save her from death. In the second story, a beautiful girl is asking the hero to save her sister from a cursed witch. When the boy tells her that this is not at all an easy thing to do, the girl complains about how unfortunate it is that there are no brave heroes in her life. Then the boy, whose ego has been touched by this comment, vows to either resolve her problem with the help of his friend, or to die. The girl then follows: Oh my brave and gentle hero. I knew you would not let me down. With this, the boy goes on to start his mission.

Now compare all these contents with the contents of "Teen" magazine, keeping in mind that both types of publications' jobs is informing and educating the youth, preparing them to enter the society as adults who would take on the responsibilities that have been determined for them.

I say "determined" because in society, each person usually takes on the kind of responsibility that they



were trained for and taught as they were brought up. Therefore, in each specific society, it is essential to see what responsibilities and jobs people are brought up to take on, in order to examine which tasks and statuses each of the genders chooses for him/herself. For this means, it is important not to forget that publications and other mass media are one of the most crucial devices in this area, and thus their contents are one of the most important elements in understanding this matter.

Anyhow, these different kinds of teaching will lead individuals towards having capabilities, which, as explained earlier, they will use in order to earn a living and achieve a desirable socioeconomic status. A society in which everything is based upon trading and exchanging would leave people with no other ways than this.

Now try and compare the contrasting ways in which men and women are trained. Who are the ones that learn, or better said, are taught, to use all of their energy to make themselves as beautiful and as sexy as possible? And, on the other hand, who are the ones that are taught how to increase their physical power through different physical activities, to keep themselves busy by playing with sophisticated toys, like cars and trains, and by practicing drawing? Which gender is the one whose magazine teaches about earth, history, science, about gathering suffi-

cient information before making a move, and idealizing resolving others problems like a hero? It is boys and men. It is the young men that are to become the future owners, and leaders of society. This is the kind of position and responsibility for which they are trained. And girls and women, who are to serve as the men's objects of sex and pleasure-seeking, are accordingly trained in a different way.

The extremely high rate of young women suffering from eating disorders, such as anorexia nervosa, has a lot to do with the already mentioned ways in which society trains them.³ Why is this so? Because of the desperate way in which they wish to have a slim and attractive body, as desired by men. Are there other possible causes for these disorder rates? When the same rate of disorder is only 5% in the case of young men, what else could the other causes be, except for trimming down in body size, which is usually of girls' concern? ⁴

Are there such publications available to girls as well?

Yes and no. It is yes because publications such as "Teen Voices," which, like "Boys' Life" are nonprofit magazines, take a completely opposite stance from "Teen" magazine. According to "Magazines for Libraries," the goal of "Teen Voices" is to "Challenge media images of women and serve as a vehicle of change"⁵ Unlike the commercial magazines, which focus

on fashion and beauty, this magazine's goal is "improving young women's social and economic status."⁶

On the other hand, the answer is also no because the number of issues of this magazine (as well as other similar magazines) printed is so (comparatively) low, that their voice has become lost among the voices of the other magazines, and it often seems as if they do not exist. The circulation for "Teen", "Seventeen", "young and Modern" and "sassy", which are known as the "four sisters", is respectively as follows: 1,360,000, 1,950,000, 1,829,000, and 2,300,000, summing up to 7,439,000 copies sold. "Teen Voices," on the other hand, sells 30,000 copies, which is a comparatively insignificant amount.⁷ Would I now be justified in explaining the main differences, seen as a whole, between the magazines published for the two different genders?

Yet again, our research needs a bit of a revision. You may criticize the fact that I have compared "Teen" with "Boys' Life," thinking that it would not be a good comparison because "Teen" is a commercial publication, while the latter is a nonprofit one. Secondly, "Teen" is published primarily for girls between the ages of 10 and 19, whereas "Boys' Life" is mainly for boys in the 10-14 age range. In other words, "Teen" magazine writes for girls

WOMEN as SEX OBJECT

(Chapter)

Writer : Siamac Sotudeh

Translated by: Babak

Who is Defining Women as Sexual Beings?

Do boys' publications do the same in terms of influencing character formation?

Not at all! For a while I had tried to find publications similar to "Teen" and "Seventeen," published for male teenagers. It may be hard to believe, but no matter how much I searched, I found nothing! In boys' publications, you could find anything but the slightest bit of the previously mentioned material found in girls' magazines. It seems as if male teenagers have no desire, whatsoever, to concern themselves with what is the center of girls' attention and preoccupation: fashion and beauty.

To the contrary, their magazines are filled with instructions, advice, and encouragements aimed at leading them towards a successful career and future, and helping them in taking the role of leaders in society.

Even if boys are to have interest in the same matters that are of inter-

Continued On Page (2)..... >>>



Rowshangar Volume 1. No 8 February 2008 Web: www.rowshangar.com E-mail: rowshangargar1@yahoo.com

Survivors Detail Suharto-era Massacres

By ANTHONY DEUTSCH,
Associated Press Writer

Sun Jan 27, 5:02 PM ET
BLITAR, Indonesia - Hiding out in the dense, humid jungle, Markus Talam

with round after round of automatic weapons fire. It was 1968, and the killings were part of a final



AP / Jonathan Peruria

watched Indonesian soldiers herd manacled prisoners from trucks, line them up and mow them down

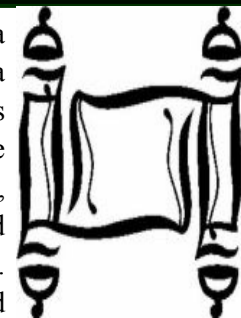
offensive by forces under Gen. Suharto to wipe out the communist party and

Continued On Page (4) >>>

The Torah : Sexism and Oppression

Part Four
Women, daughters
as sources of shame:
Ahmad khazaei

" The birth of a daughter is a loss" (Ecclesiasticus 22:3)." A bad wife brings humiliation, downcast looks, and a wounded heart. Slack of hand and weak of knee is the man whose wife fails to make him happy. Woman is the origin of sin, and it is through her that we all die. Do not leave a leaky cistern to drip or allow a bad wife to say what she likes. If she does not accept your control, divorce her and send her away "(Ecclesiasticus25:25).



" Your daughter is headstrong? Keep a sharp look-out that she does not make you the laughing stock of your enemies, the talk of the town, the object of common gossip, and put you to public shame" (Ecclesiasticus 42:11). "Keep a headstrong daughter under firm control, or she will abuse any indulgence she receives. Keep a strict watch on her shameless eye, do not be surprised if she disgraces

Continued On Page (6) >>>



BIN LADEN The Only Real Muslim

BY : Siamac Sotudeh

Is the Islamic movement against capitalism?

Islamic movement is not against the essence of the capitalist order and exploitation of the majority by a few individuals. Islam not only has a great deal of respect for private property and justification of exploitation of man by man, it

also as we know has always had a hierarchical structure in its governments, either at the time of Mohamed or after him, in which always the power has belonged to the rich. We saw how Wahabi faith in it's alliance with the Saudi kingdom was used as a tool to justify one of the most corrupted and richest monarchies. Bin

Continued On Page (8) >>>

Foundation of Christianity

BY: Karl kaoteski
Translated by: Ahmad Khazaei

(Part Four) Book Two: Society In The Roman Empire I. The Slave Economy Landed Property

IF WE WISH to understand the ideas that are characteristic of an era as distinct from the ideas of



other ages, the first thing we must look into is that era's special requirements and problems, which are based in the last analysis on its particular mode of production, in the way the society of that time made its living. First, we shall trace the

Continued On Page (5) >>>

ROWSHANGAR

Tel: (773) 656-9107
Tel: (416) 726-1166
Fax: (310) 358-9991

CEES
PO Box. 55338
300Borough Dr.
Scarborough ON.
M1P - 4Z7

CANADA
rowshangar1@yahoo.com

P.O. BOX 3785 BARRINGTON IL
60010-9998

USA
rowshangar1@yahoo.com

VISIT OUR WEB SITE: www.rowshangar.com
Send Us E-mail: rowshangar1@yahoo.com

<<< Continued From Page (7) I Want to Make My Own ...

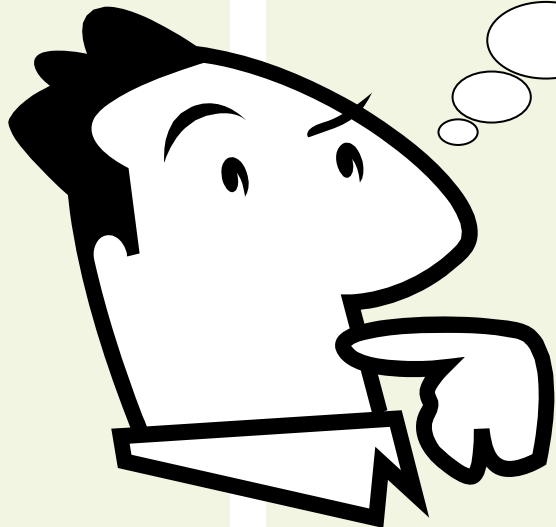
"holy book" to substantiate all the claims of my new religion. I will say it's inspired, to give it credibility. Even though it's my religion giving its own book the stamp of inspiration/credibility, I'm sure no one will notice. It's worked before.

4) I shall keep my new holy book in the hands of my priest for as long as I can. I will not allow it to be

address it, I can re-edit my holy book and put the words in his mouth. Remember...no one will know, I control my holy book.

6) In case I forget to cover a subject in my holy book, I have a great idea how to cover my ass in the

Hmmm,
Let's See How To Start .



translated into the common language of the ignorant people I want to control. Since there is no way with today's technology to mass produce my holy book, my priest and I will control its content.

5) I will edit, delete and add to my holy book freely. Since I alone posses the only originals no one can stop me. If a religious, moral or political issue comes up and my created messiah did not

future. I shall never, never, never have my created messiah answer a question directly. My created messiah will talk in parables, like most parables they will be subject to interpretation. This will give my priest room to work with when confronted with tough questions.

7) I predict that it will be almost 1,000 years before man develops the technology to mass reproduce my holy

book. This will give my priest 1,000 years to edit, delete and add to my holy book freely. I'm confident in that amount of time my holy

book will be able to refute questions from any dirty little atheist/heretic/pagan/heathen.

8) I will convert the leader of my country to my new religion. I will even allow him to have a say into what my holy book's content should be. With the leader of my country in my hip pocket, I will convince him to use his imperial power to shove my new religion down the throats of the ignorant people if they complain too strongly, they will be killed.

9) With the government behind me and its military might to support me, I will have them burn libraries, destroy pagan temples, kill heretics, have blasphemers imprisoned, exile my outspoken brethren, torture the innocent, have holy wars and

disrespect other religions. This wholesale destruction unparalleled in the history of mankind hopefully will accomplish two things. It will eliminate any other religious choices for the ignorant people and it should destroy all the other pagan religions history. At worst pagan history will be fragmented enough so not to reveal the deceptive truth about my new religion.

10) And finally...I will have my devout followers tamper/interpolate with the ancient documents that are left so there will be mention of my created messiah in history.

This is my 10 step plan to start my new religion, it's worked before...I know it can again.

I welcome all calm and rational responses pro and con to this message and anything else concerning the origins of Christianity and Comparative Religion. My intent is not to offend or to tell anyone what to believe. I just want people to start asking questions.

<<< Continued From Page (1) Bin Laden the Only Real...

laden himself is a capitalist. So the Islamic movement including his movement is not against capitalism or any other exploitative systems.

What they defy in capitalism are the progressive aspects of human society within it, i.e. the rights and liberties that have been materialized inside this system and in the centuries of struggle against it. Like women's liberation, freedom of speech, freedom of religion to the extent of having none, individual and social liberties, parliamentary democracy and universal suffrage in capitalism.

Therefore, its animosity with the western culture and civilization is limited toward only its positive and progressive aspects, not its negative and exploitative ones.

That is the reason why in both cases of Iran and Afghanistan where the Islamists took the power, they attacked only the positive aspects of western civilization in those two countries. The aspects, which had already infiltrated them, as in every other country in the world long time ago since the 19 and 20 centuries.

Not only they let the capitalist order to exist within their theocracies, but further than that, by complete elimination of workers rights and in general all peoples rights, they created a much more vicious and exploitative type of capitalism.

Studying the two recent Islamic movements

more than anything else reveals the reactionary essence of such movements, and the fact that where ever these movements are formed, they are meant to block liberties and reforms.

■■■



Hello Dear Mr. Sotudeh
02-01-08

First of all I intended to thank you for your TV programme. There is a long way to make people to think wisely about the reality of God or religions. I agree with you in these matters.

Please be careful about the extremist Islamists, as the only thing that Islam teaches them is just killing people... As I live in Iran, could you send me Rowshangar periodical via internet?

Regards, Mahnaz

■■■



ROWSHANGAR

Tel: (773) 656-9107
Tel: (416) 726-1166
Fax: (310) 358-9991
CEES
PO Box. 55338
300Borough Dr.
Scarborough ON.
M1P - 4Z7
CANADA
rowshangar1@yahoo.com

P.O. BOX 3785 BAR-BARRINGTON IL
60010-9998
USA

rowshangar1@yahoo.com



<<< Continued From Page (1) ... SEXISM IN TORAH

nothing; for therefore came they under the shadow of my roof.

"The male and his female ..." Notice that in the Torah female animals are the property of male animals, as women are the property of men. 7:2

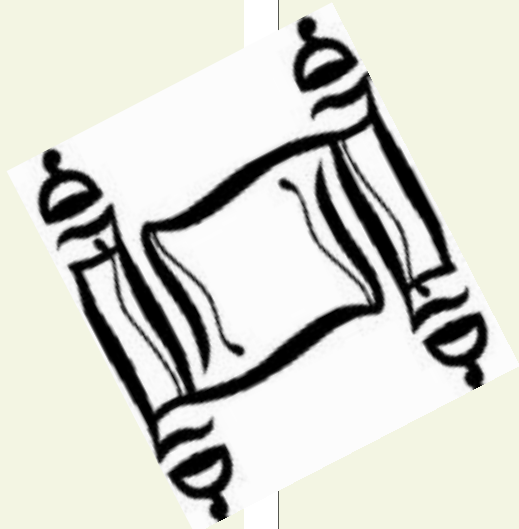
Genesis 7:2 Of every clean beast thou shalt take to thee by sevens, the male and his female: and of beasts that are not clean by two, the male and his female. Joshua: Caleb offers to give his daughter to whoever conquers the

sary, it is their father who decides for them: 1 Samuel:18:22... Saul gave him Michal his daughter to wife.

"Then Judah said to Onan, 'Lie with your brother's wife and fulfill your duty to her as a brother-in-law to produce offspring for your brother' " (Genesis 38:8).

The widow's consent to this marriage is not required; she is part of her deceased husband's property to be inherited by his male heirs.

Wows, pledges and contracts: a woman's



city of Debir. Caleb's nephew wins the contest and is given his cousin for a prize. 15:16-17

15:16And Caleb said, He that smiteth Kirjathsepher, and taketh it, to him will I give Achsah my daughter to wife.

if a man had sexual intercourse with a married woman, he would be violating the property of another man and, thus, he should be punished.

If a girl is raped, the person who has raped her pays compensation to the girl's father. Deuteronomy 22:28-29 A rapist must buy his victim from her father for 50 shekels.

A girl's consent to a marriage is not neces-

sary is not necessarily binding on her. It has to be approved by her father or her husband. If they do not endorse it, it becomes null and void: Numbers 30:3-16

30:5But if her father disallow her in the day that he heareth ; not any of her vows, or of her bonds wherewith she hath bound her soul, shall stand: and the LORD shall forgive her, because her father disallowed her.

And the reason is simple: she is owned by her father, before marriage, or by her husband after marriage.

■■■

Foreign Names

By Dr. Kaveh Parsi

Recently a relative of mine (Shahla) gave birth to a baby boy in California. In order to obtain an Iranian Birth Certificate, Shahla downloaded the new-born babies' birth certificate from the Islamic Republic of Iran web site. In the form it was ordered that Iranians should not choose foreign names for their children. Actually, Shahla was delighted and very pleased by this news. She called the Washington Branch of the Islamic Republic of Iran and expressed her happiness and gratitude. Shahla told them that she is glad to hear that no longer names like "ZEIN-OL-ABEDIN" or "BATOOL" are allowed for Iranians. But, to her dismay, the Islamic Republic spokesperson replied that "Yes, ZEIN-OL-ABEDIN and BATOOL are okay but names like DAVID or NANCY are not allowed." Shahla replied that "Sir, ZEIN-OL-ABEDIN and BATOOL are also FOREIGN to Farsi." The reply was that this is the order from the Islamic Republic of Iran and will not be compromised. Finally, Shahla, the young Iranian woman who just had her first baby began to realize that the dogmatic mind of this tyrannical regime is set and will never change. For the time being, Shahla prefers to have no "Iranian Shenashnameh" for her new born baby.

■■■

Holocaust Never Happened

This past Christmas break I happened to be present in an Iranian gathering in New York City. In a discussion with one of the sympathizers of the Iranian Islamic Regime, the person quoted Ahmadi-Nejad, the President of Islamic Regime of Iran and that he justly and rightfully claims that Holocaust is a lie and never happened.

The fact is that Holocaust has taken place in the recent century and there are living witnesses of that event.

My response to this smart dude (as well as to Mr. Ahmadi-Nejad) is that Karbala and the Shahadat-e Hossein that you and your believers claim to have happened around 1400 years ago is a lie and never happened. What is your evidence to prove that?

For reader's information, I have no interest in proving or disproving Holocaust, nor have I ever been to Isreal and have no stock or bond in any Jewish institutions.

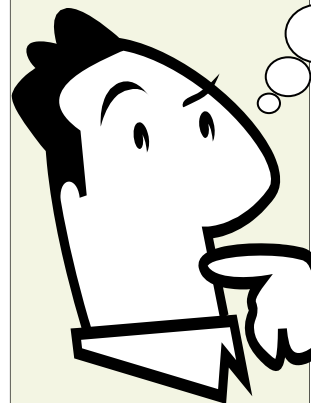
■■■

I WANT TO START MY OWN RELIGION

BY : DENNIS

(The story below takes place at an unknown place in the year 425 A.D.)

I want to start my own religion.



Hmmm, Let's See How To Start .

history of the papacy, and contemporary religious scandals show.

I will focus on peoples fears, superstitions and ignorance regarding God and the afterlife. I have seen how many of the other religions have profited tremendously from this tried and true method. You know what they say: "If it aint broke don't fix it". I shall convince the people that a God who has the capability of creating this vast and limitless universe cares about every single individual. Even though God created all things here and beyond with an infinitesimal amount of his power they will believe he cares about them personally. It's worked before, I know it can again.

Plan

1) I need to find someone in history who may or may not have existed to be the messiah of my new religion. I know there are other religions that have no physical person as their focal point, but I think having one does help.

2) I will follow the success formula of the other major religions and copy/incorporate into my new religion all that I like from the religions before mine.

3) This is the most important part of my plan. I shall write a

I think it can be done. Let me share with you my objective and my 10 step plan as how I shall do it:

Objective

I'll be honest with you, I want to make a lot of money! The tax breaks alone granted church organizations have made religion a multi-trillion dollar business worldwide. Make no mistakes about it, religion is BIG business. Most church organizations (particularly the Roman Catholic Church) have financial advisors, real estate holdings, stocks & bonds, issue loans with interest, along with a host of other money making methods. I want a piece of that pie.

I love power and control. There are three subjects that instill the most conversation and passion in people: religion, politics and sex. With my new religion I can have all three! I will have political power as my new religion and church financial holdings grow, and I can have all the sex (safe) I want as indicated by the past

<<< Continued From Page (5) ... Foundation of Christianity

conduct of the estate and that could always be counted on.

Such labor forces could not be obtained directly by wage labor. We find cases of wage labor early, but they are always exceptional and temporary, like help at harvest time. An active family could easily procure the few means of production required for an independent farm. And the family and community bonds were still strong, so that the occasional misfortunes which might render a family landless were mitigated through the aid of relatives and neighbors.

If there was only a meager supply of wage laborers, there was only a meager demand for them. Household and occupation were still closely linked. If additional workers were to be incorporated into the farm, they would have to be incorporated into the household as well; they would have to be not only without a place of their own to work in, but also without a family of their own. Free workers would not serve the purpose. Even in the middle ages the journeymen accepted membership in the master's family only as a temporary phase, a step toward being masters themselves and starting their own families. Permanent labor forces for a strange family could not be obtained at this stage of history in the form of free wage laborers. Only compulsion could supply the necessary labor for the larger landed estates. The answer was slavery. The stranger had no

rights, and with the small size of the communities of that time the term "stranger" had a wide denotation. In war not only the captured soldiers, but often the entire population of the conquered land were enslaved and either divided among the victors or sold. But even in peacetime there were ways of catching slaves, for example, sea trading, which was frequently linked up with piracy at the outset; and one of the prizes that was most sought after was able-bodied and handsome people, who



were snatched by the coasting sailors when found defenceless on the shore. In addition, male and female slaves mated and their offspring were slaves. From the material point of view the situation of these slaves was not too hard to start with; they sometimes found themselves well enough off. As members of a prosperous household, often serving convenience or luxury, they were not taxed unduly. When they did productive work, it was often – in the case of the wealthy peasants – in common with the master; and always only for the consumption of the family itself, and that consumption had its limits.

The position of the slaves was determined by the character of the master and the prosperity of the families they belonged to. It was in their own interest to increase that prosperity, for they increased their own prosperity in the process. Moreover the daily association of the slave with his master brought them closer together as human beings and, when the slave was clever, made him indispensable and even a full-fledged friend. There are many examples, in the ancient poets, of the liberties slaves took with their

masters and with what intimacy the two were often connected. It was not rare for a slave to be rewarded for faithful service by being freed with a substantial gift; others saved enough to purchase their freedom. Many preferred slavery to freedom; they would rather live as members of a rich family than lead a needy and uncertain existence all by themselves.

"It should not be thought," says Jentsch, "that the shocking legal conception of slavery was taken literally in private life and that the slave was not considered or treated as a human being; up to the end of the First Punic War the slaves were not too badly off. What was said with respect to the

legal power of the master of the house over his wife and children applies to slaves too. His power was legally unlimited, but religion, custom, reason, feeling and interest put limits to it; and the man that the law regarded as a saleable object, subject to his master's caprice without any protection, was valued on the farm as a faithful fellow-worker and at home as a member of the household, with whom one chatted cozily after work before the fireplace." [1]

This comradely relationship was not limited to peasant establishments. Princes too worked with their hands in the Heroic Age. In the *Odyssey* the daughter of King Alcinous washes clothes with her female slaves; Odysseus challenges a rival not to a duel but to a competition in mowing and ploughing, and when he comes home to his country he finds his father in the garden busy with his shovel. Odysseus and his son Telemachus have the warm love of Eumaeus, the "godlike swineherd", who is grimly convinced that as a reward for his faithful service his master, if he were home, would long ago have given him freedom, a farm and a wife.

This kind of slavery was one of the mildest known forms of exploitation. But it changed in aspect when it came to serve moneymaking, as labor on great enterprises distinct from the master's household.

Continues in next issue...



<<< Continued From Page (1) ... SEXISM IN TORAH

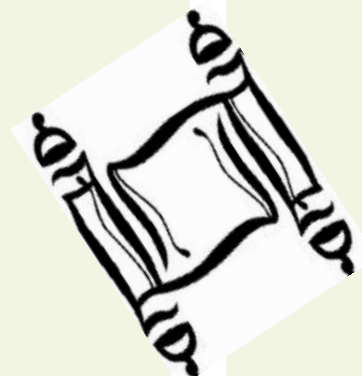
you" (Ecclesiasticus 26:10-11).

It is the women who are responsible for rape and other sexual crimes:

34:16And thou take of their daughters unto thy sons, and their daughters go a whoring after their gods, and make thy sons go a whoring after their gods.

After being hit in the head with a millstone thrown by a woman, a soldier orders his armor bearer to kill him so that no one would say that a woman had killed him. Judges 9:53-54

9:53And a certain woman cast a piece of a millstone upon Abimelech's head, and all



to brake his skull.

9:54Then he called hastily unto the young man his armourbearer, and said unto him, Draw thy sword, and slay me, that men say not of me, A woman slew him. And his young man thrust him through, and he died.

Women are the property of men:

As Engels notes, the word "family" (familia) is from Famulus meaning domestic slave. In other words, a man's family was the total number of slaves he owned; they were his tools of production. The man also had the right of life and death over his family, including his wife and chil-

dren...in short, they were his property: he could sell his daughter, give her in marriage to whoever he wants without her consent, etc. The father's control over his daughter was absolute to the extent that, should he wish, he could sell her. The woman's status as a "domestic slave", also, affects her rights to own property, her earnings and inheritance. In the case of rape and slander, it is the father or the husband that should be compensated. Women, as they belong to their father or their husband, can not make vows, pledges or sign

contracts unless it is approved by their father or their husband.

The right to sell one's daughter: Exodus 21:7 God not only sanctions selling ones daughter into slavery, but he also gives out laws on how it should be done.

Total control of women's body: Genesis 19:8 Tells of a man named Lot who offers his daughters to a crowd of would be angel rapers.

19:8Behold now, I have two daughters which have not known man; let me, I pray you, bring them out unto you, and do ye to them as is good in your eyes: only unto these men do

Continued On Page (7) >>>

<<<..... Continued From Page (4) SUHARTO

one has ever been tried for the bloodletting, in part because some of Suharto's former generals remain in powerful posts today.....

"The ones who should be held accountable for those crimes are Suharto, his government and his regime," she said. "Suharto ordered the elimination of communists and left-wing sympathizers."

Putmuinah hid in a cave south of Blitar before being picked up and detained for 10 years. "They robbed me of the opportunity to raise my seven children," she said.

"They beheaded many of us because we were members of the union for women," she added. "I was spared torture because I knew the commander who arrested me."

Suharto's regime capitalized on existing tensions between Muslims and atheist communists, inciting the nation's powerful Islamic groups to join the purge.

Hasyim Asyhari, 67, a former member of a conservative Sunni Islamic youth group in the Blitar region, said the group received army orders to identify, hunt down and kill communists.

He said he is proud of saving the nation from communist domination and helping "turn communist sympathizers into good Muslims."

"We used farm tools, daggers and clubs" to kill prisoners, Asyhari said in an interview. "I followed the orders of the government.

■■■

<<< Continued From Page (1) Foundation of Christianity

economic system on which the society of the Roman Empire rested as it developed from its beginnings. Only in that way can we understand its nature at the end of this development, under the emperors, and the special trends it manifested at that time.

The basis of the mode of production of the countries comprising the Roman Empire was agriculture; crafts and trading were much less important. Production for self-consumption still predominated; commodity production, production for sale, was still slightly developed. Craftsmen and merchants often had farms as well that were in close connection with their domestic establishments; their work went principally toward producing for their households. The farm supplied provisions for the kitchen and raw materials such as flax, wool, leather, wood, from which the members of the family themselves made clothes, house furnishings and tools. It was only the surplus, if there was any, over and above the needs of the household that was sold.

This mode of production required private property in most of the means of production, all such in fact as contain arable land but not forest and pasture, which could still be common property. It would include domestic animals but not game, and finally tools and raw materials as well as the products made from them.

With private property the possibility of economic inequality arises. Fortunate accidents could favor and enrich one farm and hurt and impoverish another. The first group grew and got more land and cattle. A special kind of labor question arises for the larger farms, the question as to where the additional labor power is to come from that is needed to care properly for the larger herds and



suitably cultivate the more extensive fields. Class differences and class contradictions now appear. The more productive agriculture is, the greater the surplus it furnishes over and above the needs of the husbandman. This surplus serves to feed craftsmen who devote themselves to producing many useful objects, for instance smiths and potters, but the surplus may also be used in exchange for

materials that can not be produced in the locality, either because nature does not furnish them or because the skill is lacking. Such products are brought from other regions by merchants. The rise of crafts and trade helps increase inequalities in land ownership. The inequality between larger and smaller properties is now supplemented by the difference in proximity to the points in which craftsmen and merchants

congregate and exchange their goods for the farmers' surpluses. The worse the means of transportation are, the harder it is to bring the products to market and the more the man who lives near the market is favored. Those who are favored by all or some of these factors become a class of landholders obtaining larger surpluses than the mass of peasants, exchanging them for more products of trade and craft, having

more leisure than the average husbandman, having at their disposal more technical aids in work and in warfare, receiving more intellectual stimulation by living together with artists or merchants or having frequent contact with them and so having their intellectual horizon broadened. This class of favored landholders now has the time, opportunity and means to carry on affairs that go beyond the limits of peasant narrow-mindedness. It gets the time and strength to unite several communities into a state, and to rule and define that state, as well as to settle its relations with nearby and even distant states. All these classes, bigger farmers, merchants, craftsmen live on the surplus created by labor on the land, soon increased by the surpluses from craft and industry. Merchants take more and more of these surpluses for themselves, in the measure that their functions in society become more important. Soon the big landowners make use not only of their economic superiority but also of their powerful position in the state to take the surpluses of the work of peasants and craftsmen away from them. In this way they gain wealth far beyond the scale of peasant and craftsman, make their power in society even stronger and increase their ability to get more surplus for themselves and win new riches. So peasants and craftsmen are overtopped by various layers of big exploiters, large land-

owners and merchants, with the addition of usurers, of whom we shall speak in another connection. The more their wealth increases, the greater is their need to expand their business, which is still in close connection with agriculture. At that time anyone who wanted a business of his own still had to control his own farm, and the surest way to that was owning it. Everybody strove to get land, including craftsmen, usurers and merchants. And they all tried to add to their land, for it was still production for self-consumption that prevailed; if one wanted more comfort, a more prosperous household, he had to have more acres.

The drive to obtain and extend landed property is the ruling passion of this period, which extends from the establishment of settled society on the basis of agriculture to the time of the formation of industrial capital. Ancient society, even at its acme during the Empire, never got beyond this stage. That step had to wait for modern times, after the Reformation.

Domestic Slavery

But owning land is nothing without labor power to work it. We have already referred to the peculiar labor problem that followed upon the formation of the larger estates. Even in prehistoric times we find among the wealthy the quest for labor forces, over and above the members of the family, that could be incorporated into the

(Continued on page 7)
Continued On Page (6) >>>

محمود درویش: شاعر مقاومت

شرح حالی کوتاه از محمود درویش به قلم آقای تراب حق شناس مترجم شعر "در محاصره" اثر محمود درویش
محمود درویش در سال ۱۹۴۲، در دهکده البروه، در فلسطین زاده شد. هنگام تأسیس دولت اسرائیل، شش ساله بود و مجبور شد همراه خانواده به لبنان پناهنده شود. آنان یک سال بعد، مخفیانه به فلسطین بازگشتند، اما دهکده شان با خاک یکسان و از نقشه حذف شده بود؛ به جای آن، دولت اسرائیل یک مستعمره (کولونی) برپا کرده بود. این برای او به معنی تبعید در قلب میهن بود و تجربه ای تلخ که پس از آوارگی می چشید. چهارده ساله بود که برای نخستین بار، در شهر حیفا، به زندان افتاد. در آن زمان، تنها تشکیلی که می توانست تا حدی به سرنویشت فلسطینی ها بپردازد و آن ها می توانستند دردها و آرزوهای خود را در نشریات آن آزادانه بیان کنند، حزب کمونیست بود. لذا محمود درویش به این حزب پیوست و به نوشتن در دو نشریه «الاتحاد» و «الجدید» که وابسته به آن بودند، پرداخت. بارها به زندان پایه خارج نشدن از حوزه قضایی شهر محکوم شد و ناگزیر بود هر روز، خود را به کلانتری معرفی کند.
محمود درویش از بنیان گذاران موجی ادبی است که عسان گنغانی آن را «ادبیات مقاومت» نامیده است [1]

دانشگاه را رها کرد و به قاهره رفت و مستقیماً به جنبش مردم میهن اش پیوست و در جهان عرب، شور و استقبال فراوانی برانگیخت
از آن پس، زندگی و اماکن اقامت او با فراز و فرودها و تحولات جنبش استقلال طلبانه فلسطین همراه بوده و در بیروت و تونس و پاریس و اردن و رام الله به سر برده است.
چند سال عضو کمیته اجرائی «سازمان آزادی بخش فلسطین» بود و در سال ۱۹۹۳ که «قرارداد آسلو» امضا شد، از آن سازمان کناره گرفت. نقد وی از امضای این قرارداد به هیچ وجه باعث نشد که از جنبش و تحولات آن روی گردان شود و به رغم شعری که پس از این قرارداد، در انتقاد از یاسر عرفات سرود و او را به همین مناسبت «سلطان احتضار» نامید و گفت «تاج و تخت جسد توست» (عرشک نعشک)، هرگز از دایره یک بحث دمکراتیک خارج نشد و زمانی که عرفات در رام الله در محاصره نیروهای اسرائیلی بود، به دفاعی شرافتمندانه از او برخاست.
محمود درویش رییس «اتحادیه نویسندگان فلسطینی»، بنیان گذار یکی از وزین ترین فصل نامه های ادبی و مدرن عرب به نام «الکرمل» و از بنیان گذاران «پارلمان بین المللی نویسندگان» (همراه با ژاک دریدا، سلمان رشدی، پی یر بودویو و...) است.
شعرهای او به زبان های گوناگون بسیاری ترجمه شده است. در بولتن «کانون ملی کتاب» که در معرفی ۱۲ نویسنده فلسطینی توسط وزارت فرهنگ فرانسه در سال ۱۹۹۷ منتشر شده، چنین می خوانیم: «پروژه شعری او پروژه ای است در گوهر خود تراژیک، زیرا درک و آگاهی فلسطینی از تراژدی، به گفته او، چنان فرابالیده که می تواند هر تراژدی ای را، از یونان باستان گرفته تا امروز، در خود ببیند. اما این پروژه، در واقع، پروژه حماسه ای است تغزلی، او می کوشد زبان شاعرانه را در افق های حماسی به پرواز



در آورد، آنجا که تاریخ فضایی است از اقلیم های گسترده شاعرانه، که آغوش شان باز است به روی خطر کردن های بی کران ملت ها، تمدن ها و فرهنگ ها و بر جستار عناصر تشکیل دهنده هویت ذهنی در تقاطع آمیزش ها، کشمکش ها و همزیستی های هویتی.»
محمود درویش درباره دو جنبه از شخصیت خود، «فعال سیاسی» و «شاعر» می گوید:
«این دو هستی که وجود مرا می سازند، آن قدر با یکدیگر عجین اند که این تمایز در واقع، امری است نسبی و بیش تر در حد یک آرزوست تا واقعیت. این دو هستی هر یک زبان خاص خود را دارند و برای جدا

کردن این دو زبان و دو نحوه برداشت آن ها از فلسطین است که خود را بسیار مقید می دانم که در وجود خویش، شاعر را از فعال سیاسی متمایز کنم... من به تفکیک بین این دو جنبه از هستی ام نیازمندم.» [۲]
محمود درویش در جهان عرب، از محبوبیت کم نظیری برخوردار است.
نیز گفتنی است که ترجمه آثار او در بیش از ده کتاب، به زبان فرانسه منتشر شده؛ چنان که به زبان انگلیسی هم ترجمه های متعددی از او موجود است. به فارسی نیز شعرهای وی در کتاب ها و دفترهای ادبی، به طور پراکنده یا مستقل، ترجمه شده است.
۱- رک. به ترجمه مقاله ای با عنوان «ادبیات فلسطین» در نشریه «جهان نو»، شهریور ۱۳۴۸، تهران، از همین مترجم.

[به یک قاتل:]

- اگر در چهره قربانی دقت می کردی
و بدان می اندیشیدی،
به یاد می آوردی مادر ت را در اتاق گاز
و رها می شدی از فلسفه تفنگ
و نظرت را تغییر می دادی: این چنین نمی توان هویت را بازیافت

[به قاتلی دیگر:]

- اگر چنین را سی روز مهلت داده بودی،
احتمال های دیگری بود:
شاید اشغال به پایان می رسید
و آن شیرخواره زمان محاصره را به یاد نمی آورد،
آن گاه چون کودکی سالم بزرگ می شد و به جوانی می رسید
و با یکی از دخترانت در یک کلاس،
درس تاریخ باستان آسیا را می خواند
شاید هم به تور عشق یکدیگر می افتادند،
شاید صاحب دختری می شدند [که یهودی زاده می شد].
پس بین چه کرده ای؟
حالا دخترت بیوه شده
و نوه ات یتیم.
بین برسر خانواده دربه درت چه آورده ای
و چگونه با یک تیر، سه کبوتر زده ای؟

«اگر باران نیستی، محبوب من!
درخت باش،
سرشار از باروری... درخت باش!
و اگر درخت نیستی، محبوب من!
سنگ باش،
سرشار از رطوبت... سنگ باش!
و اگر سنگ نیستی، محبوب من!
ماه باش
در رویای عروست... ماه باش!»
[چنین می گفت زنی
در تشییع جنازه فرزندش].

ایستاده ایم همین جا. نشسته ایم همین جا. همیشه همین جا.
جاودانه همین جا.
تنها یک هدف داریم، یک هدف:
بودن.
جُزاین، سر هر چیز دیگر اختلاف داریم:
حتی شکل پرچم ملی.
[کار درستی ست، ای ملت زنده! اگر شکل ساده الاغی را برگزینی.]
سر واژه های سرود ملی جدید نیز اختلاف داریم.
[کار درستی ست اگر ترانه ای برگزینی از عروسی کبوتران].
همچنان که سر وظایف زنان نیز اختلاف داریم.
[کار درستی ست اگر زنی را به ریاست اداره پلیس بگماری].
اختلاف داریم سر درصدا، سر عام و خاص،
سر هر چیز اختلاف داریم. ما را تنها یک هدف است:
بودن...
پس از آن، هر فرد فرصت کافی خواهد یافت برای گزینش هدف خود.

**شعری از: محمود درویش ترجمه: احمد خزاعی
ریتا و تفنگ**

بین ریتا و چشم هایم
تفنگی است
و هر کسی که ریتا را می شناسد
زانو می زند و نیایش می کند
الوهیت نهفته
در آن چشم های عسلی رنگ را
و من ریتا را بوسیدم
وقتی که جوان بود
و به یاد می آورم
که چگونه به سوی من می آمد
و چگونه دستهایم
زیبا ترین تره ها را می پوشاند
و من به یاد می آورم ریتا را
به گونه ای که یک گنجشک به یاد می آورد
جو ببارش را
آه ریتا
میان ما یک کرور گنجشک است و
تصویرها
و بسیار وعده های دیدار
که به سویشان شلیک کرده است
تفنگی
جشنی بود نام ریتا در دهانم
عروسی بود تنش در خونم
و من گم شده بودم دو سال آرگار در ریتا
و خوابیده بود او دو سال آرگار بر بازویم

گفتگو با بازماندگان قتل عام سوهارتو

نوشته آنتونی دویچ؛ نویسنده آسوشیيتد پرس

دسته جمعی ناکام گذاشته اند. یک مجسمه و یک موزه عریض و طویل در نزدیکی بلیتار در هم شکسته شدن کمونیسم را گرامی می دارد و حزب کمونیست هنوز هم ممنوع است. هیچ گونه مدارک رسمی ای در مورد تیرباران هایی که توسط ارتش اندونزی در نزدیکی بلیتار، که در 310 مایلی شرق جاکارتا واقع است، صورت گرفته و تالام شاهد آن بوده وجود ندارد.

تالام چنین ادامه می دهد: "سوهارتو و حکومتش و عمله و اگره آنها هستند که باید مسئول این جنایات دانسته شوند و پاسخگو باشند. این سوهارتو بود که دستور نابود کردن کمونیستها و چپگرایان را صادر کرد."

پانموئینه، پیش از آن که دستگیر و محکوم به ده سال زندان شود، در غاری در جنوب بلیتار مخفی شده بود. او چنین می گوید: "آنها فرصت تربیت کردن هفت فرزندم را از من ربودند." او می افزاید: "آنها بسیاری از ما را سر بریدند زیرا ما عضو اتحادیه ای متعلق به زنان بودیم. من به این خاطر که فرماندهی که دستگیرم کرد مرا می شناخت از شکنجه معاف شدم."

حکومت سوهارتو از اختلاف و کشمکش میان کمونیستهای بی خدا و مسلمانان استفاده کرد و از مسلمانان دعوت کرد که به جریان قلع و قمع کمونیستها بپیوندند.

هاشم آسیهاری، 67 ساله، که عضو یکی از گروه های جوانان سنی محافظه کار در منطقه بلیتار بوده است می گوید، که ارتش به گروه او فرمان داده بود که کمونیست ها را شناسایی کنند، بدام بیندازند و بقتل برسانند.

او می گوید که مفتخر است که ملت را از سلطه کمونیستها نجات داده و کمک کرده است که "هواداران کمونیستها تبدیل به مسلمانان خوب" شوند. آسیهاری در مصاحبه ای می گوید: "ما از وسایل کشاورزی، دشنه و چماق" برای کشتن زندانیها استفاده کردیم. "من از دستورات حکومت پیروی می کردم."

دهد: "من به شدت سرخورده هستم. من شاهد بی رحمی ها و قساوتهای زیادی بوده ام و خوشحالم که زنده مانده ام."

او با دستهایی لرزان سیگاری آتش زده و سپس شرح می دهد که چگونه پلیس او را دستگیر کرده اما او موفق شده فرار کند. او تعریف می کند که چگونه به هنگام فرار روی جسد آلمهایی که در گورهای کم عمق انداخته شده بودند سکندری می خورده و همراه با



صدها نفر دیگر به مدت 50 روز در غارهای نمور می خوابیده و از میوه های جنگلی تغذیه می کرده تا بالاخره گیر افتاده است. تالام، که عضو پیشین یک اتحادیه چپگرای رنجرهای محافظ پارک بوده است، شرح می دهد که طی بازجویی ها همراه با 1200 نفر زندانی سیاسی دیگر در جزیره دور افتاده ای به نام بورو در 1100 مایلی جاکارتا، پایتخت اندونزی، چگونه مدام کتک خورده و شکنجه شده است. او می پرسد: "چطور است که تاکنون هیچکس به محاکمه کشیده نشده؟"

در واقع این دوران سیاه را بسیاری از اندونزیایی ها تا اندازه زیادی نمی شناسند. آنهایی که مسئول این جنایات بوده اند هنوز هم در سیاست و در دادگاه ها صاحب نفوذند. جزئیات مربوط به تصفیه کمونیستی از کتابهای درسی حذف شده و نظامیان کوشش های خانواده قربانیان این قتل عامها را برای نیش قیرهای

بلیتار، اندونزی- مارکوس تالام از مخفیگاهش در یکی از جنگلهای انبوه و مرطوب اندونزی شاهد این بوده است که سربازان گروه گروه زندانیان چشم بسته را از کامیونها پیاده می کردند، سپس آنها را به صف می کردند و به رگبار مسلسل می بستند.

این کشتارها که در سال 1968 صورت گرفته، بخشی از تهاجمی بوده است که توسط نیروهای تحت فرماندهی ژنرال سوهارتو به منظور از میان برداشتن حزب کمونیست و تحکیم موقعیت ژنرال سوهارتو به عنوان رهبر اندونزی، که در حال حاضر پرجمعیت ترین کشور مسلمان جهان است، به وقوع پیوسته است.

تالام، که اکنون 68 ساله است، کمی پس از این کشتارها، به جرم هواداری از گروه های چپگرا به ده سال زندان محکوم شد. او می گوید: "آنها زندانیان را به گلوله می بستند و جسدایشان را در گورهای دسته جمعی، که توسط دیگر زندانیان کنده می شد، به خاک می سپردند. صدای مسلسل ها را خوب به خاطر دارم: تنق تنق...تنق تنق...تنق تنق...تنق تنق...بارها و بارها تکرار شد."

سوهارتو که یکشنبه گذشته در یکی از بیمارستانهای جاکارتا مرد، در سال 1965 پس از یک کودتا حکومت را در اندونزی به دست گرفت و به مدت 32 سال بر کشور حکومت کرد. این سالها اوج جنگ سرد بود و سوهارتو هرگونه نارضایتی را با توسل به زور و با پشتیبانی حکومت امریکا سرکوب کرد.

تعدادکننده شدگان در طی فرایند خونین تصرف قدرت از سوی سوهارتو را - که از 1965 تا 1968 به طول انجامید- از رقم 78000 نفر (که خود حکومت به دست داده است) تا یک میلیون نفر که باربارا هارف و رابرت گر، تاریخ نویسان امریکایی ای که در باره تاریخ اندونزی چندین کتاب نوشته اند، به دست می دهند در نوسانست...

موج خشونت ضد کونیستی رودخانه ها را از خون رنگین کرد و روستاها را از اجساد آموزگاران، دهقانان و دیگر حق طلبان و آزادیخواهان انباشت.

سورین، پیرزنی 70 ساله که در نزدیکی خلیجی که از آن به عنوان میدان اعدام استفاده می شد زندگی می کرده است، چنین می گوید: "اجسادکننده شدگان را در این جا می انداختند. به خاطر بوی بدش مردم آن را خلیج جسدهای گندیده می نامیدند."

سازمان سیا لیست اسامی هزاران چپگرا را که شامل اعضاء اتحادیه های کارگری، روشنفکران و آموزگاران می شد در اختیار کودتاچیان قرار می داد و آنها این افراد را یا به قتل می رساندند و یا به زندانهای پرت و دور افتاده می فرستادند.

بنا به گزارش کمیسون تیمور شرقی که از سوی سازمان ملل تشکیل شده است، در طی سالهای 1975-1999 که مقارن با اشغال تیمور شرقی بوده است صدو هشتاد و سه هزار نفر دیگر یا به قتل رسیدند، یا ناپدید شدند و یا از بیماری و گرسنگی مردند. بنا به گزارش گروه های محلی طرفدار حقوق بشر جنایات مشابهی باعث کشته شدن بیش از 100000 نفر در پاپوآی غربی شده است. پانزده هزار نفر دیگر در جریان یک شورش 29 ساله جدایی طلبانه در استان آچه به قتل رسیده اند.

در مصاحبه هایی که اخیراً در حواشی شهر بلیتار، یکی از مراکز پیشین کمونیستها، صورت گرفته است بازماندگان و فراریان قتل عامهای مزبور، خالصرات خود را از زندگی در غارها، کتک خوردنها و سربریده شدن دیگر اسیران شرح داده اند.

تالام، که خانه دو اطاقه اش مشرف بر دره ایست که گورهای دسته جمعی قربانیان قتل عام کمونیستها آن را نقطه چین کرده، به صحبتهایش چنین ادامه می

نویسنده: علی ضرابی



دختر گمنام ولی نامدار ایران

تراژدی غم بار ولی افتخار آفرین زیر را شاید خیلی ها شنیده اند اما گنگ و کم رنگ مگر آنچه من شنیده ام به نظرم روشن تر است. در سال های 5-1324 دکتر رضا زاده شفق برنامه ای تحت عنوان تاریخ ادبیات فارسی هفته ای یک بار در رادیو تهران اجرا می کرد و بعضی اوقات نکته های کوتاه و جالبی هم به عنوان نا شنیده ها چاشنی آن می شد. من نیز یکی از شنونده گان این برنامه بودم روزی در این برنامه از ایشان شنیدم زمانی که ستارخان و باقرخان در تبریز مشغول مبارزه و جنگ و ستیز با مستبدین که از جانب روس ها تحریک و حمایت می شدند؛ بودند. مصدومین و زخمی های جنگ را برای مداوا و معالجه به بیمارستان می آوردند.

روزی پرستاران بیمارستان تبریز در اطاق عمل با جوانی مواجه شدند که به سختی مجروح شده بود و خونریزی شدیدی داشت اما وقتی پرستاران به دستور جراح بیمارستان خواستند لباس او را از تنش برای جراحی بیرون بیاورند، جوان به سختی مانع باز کردن دکمه های لباس و تعویض آنها شد و اصرار پرستاران نیز کارگر نبود سرانجام جوان به جراح بیمارستان گفت فقط در صورتی حاضر است تحت جراحی و تعویض لباس قرار گیرد که باقرخان در اطاق جراحی حاضر باشد.

رییس بیمارستان مجبور شد فوری جریان را به باقرخان اطلاع دهد و باقرخان به سرعت خود را به بیمارستان رساند و نزد جوان رفت و صورتش را بوسید و گفت پسرم چرا اجازه نمی دهی پرستارها لباس تو را تعویض و لباس اطاق جراحی را به تو بپوشانند. جوان از حاضرین در اطاق عمل خواست از اطاق خارج شوند تا او مطلبی را به باقرخان بگوید. وقتی اطاق خلوت شد و تنها رییس بیمارستان در آنجا حضور داشت وی از باقرخان خواست نزدیک او بیاید تا او مطلبی را به گوش باقرخان بگوید وقتی باقرخان گوشش را نزدیک صورت جوان گرفت شنید که او می گوید سردار آخر من یک دختر هستم و برای مبارزه با خائنین لباس مردانه پوشیده و به جنگ رفتم.

باقرخان که صورتش سرخ و دیده گان اش مملو از اشک شده بود فوری دستور داد بانوان پرستار در این اطاق حاضر شوند و با کمک آنان او را معالجه کنند. سه روز بعد که باقرخان برای خبرگیری از او به بیمارستان مراجعه کرد به او گفتند متأسفانه دختر به علت خونریزی شدید صبح امروز دنیا را وداع کرد و فقط ما از او نامش را شنیدیم و چیز بیشتری هم از او نمی دانیم اوقفظ گفت اسم من شببواس و جان به جان آفرین تسلیم کرد باقرخان به زمین نشست و گریست. و دستور داد اگر کسان او را پیدا کردید به من اطلاع دهید. پس از یکی دو روز چون سردخانه ای در آن زمان برای نگهداری اجساد نبود طبیب بیمارستان دستور دفن او را صادر کرد. ■

با کمک مالی به روشنگر در

جنبش روشنگری بر علیه

مذهب و خرافات مستقما

شرکت نمائید.

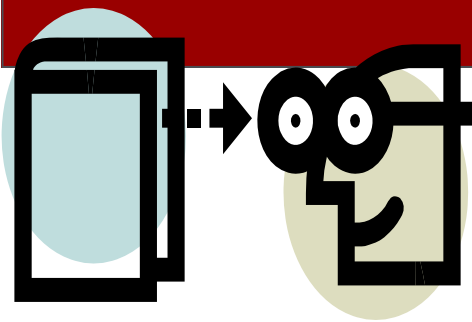
ROWSHANGAR SUBSCRIPTION FROM

	Six Months	One Year
Canada (Canadian dollar)	\$30	\$55
Europe (Euro)	€25	€45
Rest (U.S Dollar)	\$60	\$110
For the 1 st . Extra copy add	\$5	\$10
For more copies add for each	\$3	\$6

You can deposit your fee to our bank accounts or write your check or money order to Rowshangar in American or Canadian dollar only. Checks should have been issued by either American or Canadian banks.
To pay by credit card please call : 773-656 9107

Six month one year
Name
Address
City.....
State zip..... Country
You can either mail the form or fill it on the Rowshangar's website and e-mail it to us.

سفره اندازی در بلاد غرب و خیام و آن دروغ دلاویز!



به پشت جلد کتاب، آنجا که مطلبی «در باره این کتاب» نوشته شده بود. نگاهم از سر تنبلی لیز خورد و به سه سطر آخر و خوندم:

«خواندن این کتاب را به کسانی که دوست دارند بدانند که در آخرت چه خبر است، بهشت چگونه جایی است و آنهایی که به آنجا رفته اند چه می کنند و چه می گویند توصیه می شود»

یک مرتبه برق از چشمم پرید. دیدم این دوست بیچاره من که در جریان سرگردانی های فکری من بوده، حق داشت پونزده دلار نازنین خودش را برای خاطر من به آقای سهراب رستمیان مدیر نشر کتاب بدهد و این کتاب را بخرد، به این امید که شاید این کتاب دوی درد بی درمون نگرانی های من از آخر و عاقبت بشه با دقت تمام، همه پشت جلد کتاب را خوندم و احساس کردم که جواب پرسش های من باید در این کتاب باشه.

به کنجی رفتم و شروع کردم بخوندن. وقتی تمومش کردم، دیگر یقینم شد که این یکی را اشتباه نکرده بودم، نه بهشتی هست و نه جهنمی...

وقتی که با تور بهشتی «حاج رجب»، که هوشنگ معین زاده راه انداخته بود راه افتادم و سراسر بهشت را زیر پا گذاشتم. من هم مثل این حاجی «قصه گو» در محفل خیام و این سینا شرکت کردم، در مجلس موسی، زرتشت، عیسی و محمد حضور پیدا کردم و پا به پای کاروانیان، مردمانی را که در بهشت بودند و مُردن آرزو می کردند دیدیم، دیدیم که مُردن و تمام شدن «حقیقت» است.

آنچه خیام بدان رسیده و هوشنگ معین زاده با نکته سنجی آنرا به قلم کشیده بود، عین حقیقت است. لذا غم و غصه بزرگی که از این بابت گریبانم را گرفته بود زمین گذاشتم و حالا هر وقت فرصت پیدا می کنم، این کتاب را از نو می خونم و به همه ی آن هایی که سفره می اندازند و روضه خونی بر پا می کنند، سینه زنی و زنجیر زنی، آن هم در امریکا و اروپا بر پا می کنند و مردمان این ممالک را از ابلهی مردمان مسلمان شیعه به خنده می اندازد، می خندم، از ته دل هم می خندم...

وقتی سخن عباس به اینجا رسید، بی آنکه سؤالی از او بکنم، با عجله از او خدا حافظی کردم و راه کتابفروشی سهراب رستمیان را پیش گرفتم. با دست و دل بازی پونزده دلار «نظر کرده خمینی» را بدون چک و چونه تقدیمش کردم و کتاب «خیام و آن دروغ دلاویز!» را که اینطور عباس را به شادی و خوشی انداخته بود خریدم و به خونه رفتم...

از فردای آنروز که این کتاب را خواندم، من هم مثل عباس شده بودم. نه تنها در خیابان که در محل کار که در خانه که حتی در دستشویی هم مدام آواز معروف مرحومه مغفوره مهوش «این ... کجه» را زیر لب زمزمه می کنم و وقتی هم که دوستانی را که با هزاران فرسنگ فاصله با حکومت آخوندها، از ترس یا از روی چاپلوسی ادای عوام و قشربون جاهل را در می آورند، می بینم، آواز «این ... کجه» را بلندتر می خونم.

در این میان، فقط هنوز هم نفهمیده ام که عباس ناکس چرا میون این همه آهنگ راست رفته سراغ «این ... کجه» و میون اینهمه خواننده یک راست رفته سراغ خدا بیامرز مهوش! ...

اصلاً نمی دونم اسم کتاب چی بود. پرسیدم:

- اسم کتاب چی بود؟

گفت: بابا! ای والا! واقعاً که!

گفتم: منو ببخش. می دونی که اوضاع و احوال درستی ندارم.

گفت: اسم کتاب «خیام و آن دروغ دلاویز!» است.

پرسیدم: کی نوشته؟

گفت: هوشنگ معین زاده.

- یادم آمد که هوشنگ معین زاده را می شناسم. کمی فکر کردم و بعد گفتم:

- ولی او که اهل قلم نبود! نویسنده نبود!..

تعجب کردم و با خود گفتم: بین این آخوندها چکار کرده اند که آدمی مثل هوشنگ معین زاده هم دست به قلم برده و کتاب نوشته است!

با این حال به رفیقم قول دادم که حتماً کتاب را بخونم. وقتی تلفن قطع شد، میان کتاب های تلنبار شده و نخونده، اطاقم به جستجو افتادم تا بالاخره کتاب «خیام و آن دروغ دلاویز!» را پیدا کردم.

نگاهی از سر کنجکاوای به روی جلدش انداختم و تو دلم گفتم: خیام...! و آن دروغ دلاویز! یعنی چی! خیام که دروغ گو نبوده، دروغ نگفته و اگر هم گفته باشه، چطور شد بعد از این همه ایام دروغ اش کشف شده! و تازه چطور شده که این دروغ را هم هوشنگ معین زاده هنوز از راه نرسیده کشف کرده! اصلاً چطور شده که دروغ خیام هم مانند رباعیات اش «دلاویز» از آب در اومده! و ...

خلاصه همینطور داشتم با خودم و خیام و دروغ دلاویزش و هوشنگ معین زاده کلنجار می رفتم و هی می گفتم: بخونم! نخونم! که یک مرتبه چشم افتاد

دور هم بخوانند تملق بگویند و چاپلوسی کنند و به قول رندان جاننامز آب بکشند و به چیزهایی که باور ندارند تظاهرکنند.

راستشو بخوای، فکر می کردم نکنه همینطور که سر ما توی این دنیا کلاه رفته، توی اون دنیا هم کلاه بره! وقتی مُردیم ما را یک راست ببرند تو جهنم و این ناکس ها را با همین بساط روضه خونی و سفره اندازی ببرند به بهشت.

بندتر از همه این که می ترسیدم این ها همینطور که اینجا به ریش ما می خندند، در اون دنیا نیز ما را به ریشخند بگیرند.

این شده بود مشکل تازه ما که شب و روز زندگی مار و تلخ و زهر مار کرده بود تا اینکه روزی دوستی از سر مهر کتابی به ما داد و گفت:

- عباسی اینو بگیر و بخون، خیلی قشنگه. کتاب را گرفتم و گفتم به چشم. به خونه که رسیدم کتاب را بی آنکه بازش کنم به گوشه ای انداختم و یک راست رفتم تو رختخواب. چند روز بعد طرف تلفن زد و پرسید:

- خوندی؟

گفتم: چی چی رو؟

گفت: کتابی که بهت داده بودم؟

گفتم: نه بابا، لاشم باز نکردم.

طرف کلی دماغ شد و با عصبانیت گفت:

- بابا دس خوش! ما پونزده دلار پول زبون بسته را حروم کردیم که تو این کتاب رو بخونی و از این حال و هوایی که پیدا کرده ای بیرون بیای، حالا تو میگی لای کتاب را هم باز نکردی!!

از ترس اینکه مبادا رفیقمون باز با ما قهر کنه، گفتیم قول میدم همین امروز بخونم. یک مرتبه یادم اومد که

خسته و کوفته از سر کار بر می گشتم که عباس... را دیدم. خوش و خرم، شاد و خندان داشت آواز معروف «این ... کجه» مهوش خدا بیامرز را می خواند و می رفت.

تعجب کردم! عباس و اینجور خوش و خرم! خواستم ولش کنم که خوش باشد، ولی طاقت نیاورم. با خود گفتم:

نکنه اتفاقی افتاده! برم ببینم موضوع چیست! شاید دست ما را هم بگیرد و ما هم مثل او سر حال بیائیم. بدو رفتم پیشش و سلام کردم. ناکس مثل اینکه فهمید چرا اینطور نفس زنان به سراغش رفته ام. برای اینکه سر به سرم بگذاره و خوب منو بچلونه، اصلاً به روش نیاورد که چرا اینطور حاج و واج نگاهش می کنم.

به زیون اومدم و پرسیدم: عباس جون چی شده؟ چه خبره که خنده به لب و خوشی به دلت افتاده، اونقدر که شادی از سر و کولت می باره؟

با تبسم شیرینی گفتم: مگه خبر نداری؟

با تعجب پرسیدم: کدوم خبر؟

ابروهاشو در هم کشید و گفت: ای بابا! مگه تو، تو این شهر نیستی؟ مگه تو اینجا زندگی نمی کنی؟ مگه تو با مردم اینجا رفت و اومد نداری؟ راستی مگه خبرها به تو نمی رسه؟

شرمنده از بی خبریم، گفتم: عباس جون! تو که می دونی، من تا بوق شب سگ دو می زوم تا بتونم قسط خونه ای که زوم رو دستم گذاشته برسونم. تازه پول جیبی بچه ها، لقمه نون بخور و نمیر و یک گیلان عرق سگی را هم باید در بیارم. دیگه وقتی نمی مونه که با کسی معاشرت کنم. حالا بگو ببینم داستان چیه؟ لاتاری بردی؟ آخوندها رفته اند که اینطور تو کوچه هم دست از آوازخونی بر نمی داری؟

عباس که دلش به حال من سوخته بود، گفت: بیا بشین روی این سکو تا برات تعریف کنم، ولی قول بده به کسی نگویی...

گفتم: به چشم. قول می دم! و مثل بچه آدم روی سکویی که نشانم داده بود نشستم و گوشامو تیز کردم. عباس گفت: تو که منو می شناسی؟

گفتم: آره عباس جون...

گفت: تو که می دونی، من نه اهل نمازه و روزه ام، نه اهل خمس و زکات دادن و نه آدمی که به زیارت این مقبره و آن مقبره و یا به سفر کربلا و نجف و حج برم؟

گفتم: بله... همه را می دونم.

گفت: می دونی که اهل روضه خونی و گریه کردن و سینه زنی و زنجیر زنی هم نیستم.

گفتم: آره عباس جون، همه را می دونم.

عباس پس از تأملی گفت: حقیقتشو بخوای، مدتی بود که مرتب می شنیدم؛ خونه فلانی سفره حضرت عباس انداخته اند. در ویلای فلان بابای عرق خور و قمار باز حرفه ای سفره حضرت رقیه پهن کرده اند. منزل فلان مقاطعه کار شارلاتان سفره و روضه علی اکبر و قاسم تازه دوماذ بر قرار بوده. کاخ سر به فلک کشیده فلان دلال نسناس اسلحه راه، در دهه محرم تکیه کرده و برای شهادی کربلا عزاداری راه انداخته اند و قیمة پلو خیرات می کنند و...

خلاصه همینطور مجالس سفره و روضه خونی و عزاداری و غیره است که مرتب بر پا میشه.

گفتم: آره عباس جون همه این ها را می دونند.

گفت: راستشو بخوای، وقتی این حرکات را آن هم بعد از به حکومت رسیدن آخوندها که گند قضیه در اومده از این آدم های بی دین و لامذهب تر از خودم دیدم، پاک کلافه شدم و به خودم گفتم:

- عباسی، نکنه طرف ها چیزی فهمیده اند؟ یا خبری از آن دنیا به دستشان رسیده که اینطور به فکر آخرت و سر انجام عاقبت خود افتاده اند؟ والا با این همه فاصله که ما از ایرون داریم، نباید این ملت از ترس آخوندها این بساط ها را راه بیندازند و از این راه

ORION Finished Basement
Flooring
Plumbing
Home Improvement

647-888-4143

خیام و آن دروغ دلاویز! (نصل سوم) دیدار دو فرزند نه



نویسنده: هوشنگ معین زاده

مشنو سخن از زمانه ساز آمدگان
می خواه مروق ز طراز آمدگان

رفتند یکان یکان فراز آمدگان
کس می ندهد نشان ز باز آمدگان
(خیام نیشابوری)

با طلوع آفتاب، خیام از خواب بیدار شد و با شادمانی همراه دوستان خود به صرف چاشت نشست. در این هنگام، مردی بلند قامت که کنجکاوانه به اطراف نگاه می کرد به جمع آنان نزدیک شد.

خیام با خوش آمدی پرسید:
- ای رهگذر! از کجایی؟ اهل کدام قوم و قبیله و سرزمینی؟ به کجا می روی و به دنبال چه می گردی؟

رهگذر گفت: «ابو علی سینا» از اهالی بخارای خراسانم. در پی یافتن حقیقت ام. در جستجوی کسی هستم که بتواند ماهیت این وعده گاه الهی را برایم روشن کند.

خیام شادمان از شنیدن نام ابوعلی سینا، با متانت بیباختی و گفت:

- قدم حکیم ما مبارک باد! حضور شیخ بزرگوارمان در جمع حیران شدگان دیار محنت گرمی باد!

ابو علی سینا با کنجکاوای پرسید:
- ای پیر! تو کیستی؟ چه نام داری؟ از کدام خطه ایرانی؟

- منجمی بودم که چون در کتابها حقیقت را نیافتم، در جستجوی به کهکشانها رو نهادم. دریغ! آنچه را که شیخ بزرگ ما با همه ی حکمت و دانش خود در زمین معلق پیدا نکردند، من نیز به یافتن اش در پهنه ی بیکران آسمانها موفق نشدم.

ابو علی سینا، با خوشحالی گفت:

- اگر اشتباه نکنم «حکیم عمر خیام نیشابور» را یافته ام؟ . . . و بی آنکه منتظر شنیدن پاسخ باشد، به سوی رفت و خیام را سخت در آغوش گرفت. هر دو شادمان از دیدار هم به سفره نشستند و از این که به تصادف یکدیگر را یافته اند، اظهار خرسندی کردند.

عزت الملوک و حاج رجب را به شیخ الرییس معرفی کرد:

- این خواهر و برادر، پر مهر و صفا، منتهی است که مونس و همدم این پیر دلشکسته اند.

ابو علی سینا با آنان نیز رسم آشنایی به جا آورد.

میگساری و پایکوبی و خشم الهی

خیام که از دیدار شیخ الرییس در حال و هوایی دیگری بود، پس از صرف چاشت، عزت الملوک را به کناری کشید و گفت:

- عزت بانو! اینک که شیخ الرییس، حکیم عالیقدر سرزمینمان را درکنار خود داریم، چه خوب بود بلقیس و شاه غلام هم اینجا بودند تا مقدم شیخ گرانقدرمان را جشن می گرفتیم. . .

لحظه ای بعد، عزت الملوک به جستجوی آن دو شتافت. تنگ غروب بود که همراه بلقیس و شاه غلام به جمع دو فرزانه پیوستند.

خیام، دست بلقیس را گرفت و پیش ابو علی سینا برد و گفت: - شیخ بزرگ ما داند، فریفته گی چیست. من فریفته هنر این بانویم و می خواهم شما نیز نظاره گر هنر اعجاب انگیز و شادی آفرین او باشید.

وقتی خورشید بهشت در آستانه ی غروب سر نهاد و بانوی شب در پهنه ی آسمانش پدیدار شد، خیام روی به عزت الملوک کرد و گفت:

- بانوی من! لطف کنیدی و شمعی پیش روی شیخ بزرگ ما بگذاری.

عزت الملوک شمعدانی پیش روی ابو علی سینا بر زمین نهاد. شمع به آرامی می سوخت و شعله اش را به آسمان می کشید تا برای سوختن و زنده ماندن، نفس از بلندیها بگیرد. شعله شمع همچنانکه رو به آسمان داشت، با نوازش ملایم نسیم بهشتی نیز در رقص بود، رقصی چون رقص دختره کان دلباخته که اندام دلفریب خود را با کرشمه از میان بازوان عشاق رها می کند و دوباره با عشوه و ناز به آغوشان باز می گردند.

خیام، لحظاتی با اشتیاق، رقص شورانگیز و خستگی ناپذیر شعله ی شمع را نظاره کرد و در حالیکه دل از آن بر نمی کند، گفت:

- شیخ الرییس ما، رقص شعله ی شمع را چگونه می بینند؟

ابو علی سینا، به حرکت راز آمیز شعله ی شمع

رقصید، می دانست که خیام چگونه با او همراه و همساز می گردد. لذا، بی پروا آنچه در جان شورمندش بود به صحنه می کشید و خیام نیز پا به پای این بانوی شور انگیز می رقصید، آنچنان که سایه این بانوی رقصنده باشد.

رقص اعجاب انگیز آن دو چنان ابو علی سینا را مبهوت کرده بود که باور نمی کرد، روزی شاهد چنین لحظاتی فرح انگیزی باشد. با خود می گفت:

- جز خیام چه کسی قادر است که از هیچ، این همه شادی بر پا سازد.

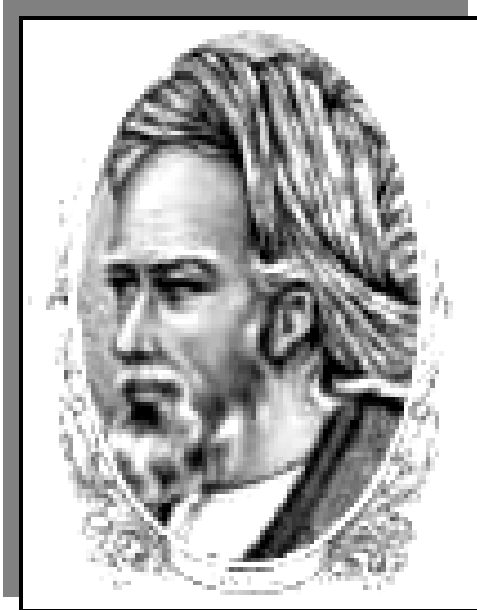
سر انجام، بلقیس چون شعله ی میرای شمع فرو نشست و به دنبال او، خیام نیز از دست افشانی و پایکوبی باز ماند.

ابو علی سینا که نظاره گر رقص شور انگیز خیام و بلقیس بود، شورمندانه به کنارشان رفت و هر دو را با مهر فراوان در آغوش گرفت و نوازشها کرد و گفت:

- پیر نیشابور! تاکنون نه به ژرفای شادی آفرینی رقص رسیده بودم و نه حلاوت و شیرینی بهشت را در کام داشتم. بی جهت نیست که بارها شنیدم که نام خیام همیشه با شادی قرین است و فرزانه گان همه اعصار و خاطره ی شادی آفرین بهشت نیشابور را این همه گرمی اش می دارند. . .

خیام که فرزانه ی پرآوازه ی ایران را شاد و خرسند دید، با حسرت و تاسف بسیار گفت:

- اگر به نیشابور مهمانم بودید، جام شرابی ارزانی شیخ الرییس می کردم! افسوس که نه از نیشابور



نشانی است و نه از تاکها و انگورهای یاقوتی اش تا با قدحی جان پرور، فراتر از وعده های بهشتی رویم و دیگر بار زنده کنیم، بهشت که نیشابور نیست! بهشت ما نیشابور ما بود.

ابو علی سینا، با دیدن اندوه خیام، غمگانه گفت:

- اگر در نیشابور نیستیم، به برکت علمی که آموخته ایم، توانیم قدحی از شراب سرخ فام نیشابور به پیاله خیام بزرگ ریزیم و در لحظه از جا برخاست و به تهیه وسایل پرداخت. هنوز شب به نیمه نرسیده بود که قدحی از شراب سرخ فام به خیام و دوستان اش هدیه کرد و گفت:

- همتای من! بنوش که نوشت باد! بنوش که اولین کسی هستی که در ابدیت «می» می نوشی! بنوش! شرابی را که پسر سینا به دست خویش در بهشت خدا کشیده! بنوش تا خدا هم بداند که حکیم ما را شراب باید، حتی اگر در بهشت باشد.

خیام باور نمی کرد که شراب واقعی، به دستش داده باشند. او با سپاسگزاری از ابو علی سینا جام را به لب برد و با لذتی عطشناک به نوشیدن پرداخت. چون نشئه ی می بردل و جانش نشست، روی به او کرد و گفت:

مولای من! مرا قدحی دیگر باید!

نشئه ی می و آوای شاه غلام، بار دیگر مجلس را به شور انداخت. همزمان ابو علی سینا قدحی دیگر به خیام و جام هایی نیز به هر یک از حاضران داد و

خود نیز جامی گرفت و کنار خیام به شنیدن نوای روح پرور شاه غلام دل سپرد. جامها تهی و پر می شدند. رقص مستانه بلقیس و آهنگ دف شاه غلام و باده های پیایی، بهشتی دیگرگون ساخته بود.

در گرماگرم رقص و پایکوبی و میگساری های این گریخته گان از مقررات خشک الهی، ناگهان فرشته ی «امر به معروف و نهی از منکر»، با «پاسداران شریعت الهی» به جمع میگساران سرخوش و دلشاد در آمدند و با چهره های عبوس و بی احساس خود خاطر شادخواران بهشت الهی را مکدر ساختند.

سکوتی همراه با حیرت همه را فرا گرفت.

فرشته امر به معروف و نهی از منکر، با تحکم و تند، ناروایی نوشیدن شراب واقعی را در بهشت یاد آور شد و میگساران را به جزای آتش دوزخ هشدار و فرمان داد تا وسایل شراب و شراب کشی آنان را توقیف نماید و پاسداران با شنیدن حکم، بشکستن پیاله و ساغر می خواران مشغول شدند.

و خیام که آرزوی نهد ساله نوشیدن می ناب، در دل و جانش ریشه دوانیده بود، در نشئه ی شراب سرخ شیخ الرییس، به شدت به خشم آمد و به تند خروشید:

- ای فرشته! برو و به خدایت بگو! یک بار که جام می از پیشم بر چیدی و عیشم را بر هم زدی! سخنی بر زبان راندم و ولوله ای راه انداختم که هنوز هم از طعنه ی آن سخن رها نشده ای! خواهی که باز سخنی گویم تا اهل بهشتت را هم به شورش و طغیان بر انگیزم و طشت رسوائی جنتت را هم به صدا در آورم؟ (۱).

کلام خروشان خیام و تهدید پر معنای اش طنین انداز بود که از عرش کبریائی ندا رسید:

- «رها کنید! رها کنید که ما طاقت زخم زبان خیام را نداریم! بگذارید هر طور که دوست دارد از مهمان خود پذیرایی کند. فقط به پسر سینا بگویید! اگر جز برای خیام و یارانش شراب برکشد، آن شراب را با شیرۀ درخت زقوم می آمیزیم و قطره قطره به حلقوم اش فرو می ریزیم».

فرشته و پاسداران، هراسان از معرکه خارج شدند و همزمان نیز دیواری بلند به گرداگرد اطراکگاه میگساران کشیده شد تا ساکنان بهشت شاهد شادخواری حکیم و دوستان اش نباشند و بدعتی در میان اهل بهشت گذاشته نشود.

ابو علی سینا، مبهوت و متحیر به معرکه می نگریست. با آنکه او نیز به خیام ارج می نهاد، ولی باور نمی کرد که این چنین منزلتی نزد پروردگار عالم داشته باشد و بتواند اینطور بی باکانه در مقابل آفریدگار جهان پرخاشگری کند.

(۱) ابریق می مرا شکستی ربی

بر من در عیش را بیستی ربی

من می خورم و تو میکنی بد مستی

خاکم به دهان مگر تو مستی ربی؟

روزها و شب های بسیاری، در شراب و شادخواری گذشت تا اینکه شبی خیام به ابو علی سینا گفت:

- بزرگوار! نمی دانید که دیدارتان برای من چه سعادت بزرگی بود.

ابو علی سینا گفت: از سعادت سخن گفتید، کدام سعادت منظور است؟

خیام با فروتنی و احترام خاص گفت:

- سعادت بودن با انسان فرزانه ای چون شما که نهد سال از آن محروم بودم. بیش از نهد سال است که من در این محنتکده زندگی می کنم و تا روزیکه استاد بزرگ خود را ندیده بودم، بودن در بهشت اصلاً بر من گوارا نبود. ولی اکنون می بینم که بودن با انسانی خردمند، چطور دلشادم می کند. . .

- حکیم بزرگوار! مگر نعمت های بهشت شما را شاد نمی کنند؟

- کدام نعمتها؟

- در بهشت نعمت های زیادی هست که می توان با آنها دل خوش داشت.

- لابد غرض شیخ الرییس حوریان بهشت است؟
- آنها هم از نعمت های بهشتی هستند، مگر نه؟

- نه حضرت شیخ الرییس! من همه ی ایام به دنبال شادی دلم بودم. ولی در این محنتکده هیچ وقت دلم خوش نبود. در بهشت، مهر و محبت و احساس و عاطفه وجود ندارند. همه نعمت های بهشتی از حور و غلمان گرفته تا سبزه و چمن، خورد و خوراک، همه مصنوعی و بی روح اند. حوری و غلمان از کسی زاده نشده اند تا معنی عاطفه و مهر و صفا را بفهمند. برای تهیه خورد و خوراک هم کسی زحمت نکشیده تا قدر و قیمتشان معلوم گردد. بدون احساس و مهر و عاطفه چطور می شود شاد بود و شاد زیست؟! من که می گویم، با دیدارتان از بهشت لذت می برم، برای آنست که من و هر انسانی که در این محنتکده هستیم، نیازمند مهر و محبت هستیم، نه محتاج حوری و غلمان و شیر و عسل و غیره. ما بیشتر به صفا و یکرنگی نیازمندیم. طالب آن نوع احساسی هستیم که شما را واداشت تا آن شراب مردافکن را برای شاگرد مخلصتان تهیه کنید تا مست و سرخوش مهر شما بشود. . .

این گفتگو تا نیمه های شب ادامه یافت. آن دو قدم زنان از هر کجا و از هر چیز صحبت می کردند و چون سپیده دم فرا رسید به جمع یاران باز گشتند. بلقیس و شاه غلام کفش و کلاه کرده و منتظر خیام بودند تا رخصت بطلبند و از جمع آنان جدا شوند. آندو با همه دلشادیشان از مصاحبت با خیام و مهمان گرانقدرش، هوای سیر و سیاحت داشتند. چون عادت کرده بودند هر روز در محفل و هر شب در مجلسی باشند آخر، آنها شادی آفرین های غمزده گان بهشت بودند.

خیام بلقیس و شاه غلام را در آغوش گرفت و به آنان بدرود گفت و آندو نیز چونان پرنندگان آزاد از آن حصار تنگ بیرون جستند.

با غروب آفتاب، خیام به سراغ دوستان رفت و در کنار آنان که گرم بحث با ابو علی سینا بودند، به زمین نشست و به گفتگویشان دل سپرد. در آن هنگام، رشته سخن دست عزت الملوك بود که می گفت:

- حکیم ارسطو و حکمای هم عصر او در گمراه کردن مردم بیشتر نقش داشتند تا نشان دادن راه راست. اگر آنان را مسبب واقعی تاریک اندیشی دوران های دراز بشماریم، باید بگوییم که به دلیل نظام فکری «معلم اول»، افکار و اندیشه های انسان ها، قرن های درازی از هرگونه بلند پروازی باز ماندند و تا از فلسفه ارسطویی رها نشدند، راه به جایی نبردند.

ابو علی سینا در پاسخ عزت الملوك، گفت :

- تا اندازه ای حق با شماست. آن ها آنطور که باید راهی به سوی حقیقت نگشودند، ولی نباید فراموش کرد که در حوزة تفکر و اندیشه به جویندگان حکمت کمک های بسیاری کرده اند. آنها بودند که راه و چگونگی پرواز فکر و اندیشه را نشان دادند. این، خود قدمی بود بس مهم. اگر پیروانشان خود را در محدوده ی فکر و اندیشه ی این بزرگان متوقف کردند، گناه ارسطو و حکمای هم عصر او نبود. نگاه کنید، بعد از قرن ها، وقتی که آثار این بزرگان به ما رسید، ما نیز نتوانستیم آنطور که باید و شاید در پیگیری کشفیات آنان عمل کنیم. آنروزها، ما بر یک شانه بار اندیشه های خود را حمل می کردیم و بر شانه ی دیگر جان خود را و می بایستی هر دو را از حمله و تعرض این و آن بدر بریم و با وسواس و احتیاط و اشاره، حرف هایمان را عنوان کنیم تا از تعرضات «زاهدان ریایی» مصون باشیم. از این گذشته مگر خود آنان در فکر کردن و گفتن و نوشتن آزاد بودند و چون استادان ایشان سقراط، در معرض نوشیدن جام شوکران قرار نداشتند؟

ابو علی سینا، پس از مکثی کوتاه گفت :

- بعد از اینکه فضای مساعدی برای توسعه ی علم و حکمت در ایران پدید آمد و جوینده گان حقیقت فرصت یافتند تا مشغول فلسفه و دانش شوند، تنها آثاری که به دستشان رسید، همانا نوشته های حکمای یونان بود. آنچه از حکیمان و دانشوران ایرانی و حکمت پارسی یاد می شود، در دو یورش خونین و جاهلانة «اسکندر» و «اعراب»، از میان رفته بود. ما هیچ اطلاعی از افکار و اندیشه های پدران خود نداشتیم و به ناچار به دانش یونانیان متوسل شده بودیم. البته، بعضی از فرزانه گان ما، مانند حکیم ابوالقاسم فردوسی و شهاب الدین سهروردی (شیخ اشراق) در گوشه و کنار، پاره هایی از نوشته های پیشینیان را یافته بودند و این شیخ اشراق بود که با درایت خود دریافت که در کنار ریشه های حکمتی که به «حکمت یونان» معروف است، در شرق و به ویژه در هند و ایران نیز حکمتی بارور موجود بوده است. کتاب سوزی ها، کتاب به آب ریختن ها و به آب شستن ها و به زیر خاک دفن کردن ها، در ایران سابقه ای دراز دارد که همه گان از آن آگاهیم. اگر ما به اجبار دنبال حکمای یونان رفتیم، نه آنکه هر چه از آن ها گفته بودند، بدون چون و چرا پذیرفته باشیم. بسیاری از بزرگان ما ایراداتی بر «معلم اول» داشتند که در آثارشان درج است. چه می توانستیم بکنیم؟ مجبور بودیم از جایی شروع کنیم و آن همانجایی بود که آنان ختم کرده بودند. ما آنچه را که آنها گفته بودند، حلاجی کردیم و به نشر و نقد گفته هایشان پرداختیم و در ضمن نیز با ترویج افکار و اندیشه های خود، خطاهای آنان را خاطر نشان کردیم. ما از ترس متشرعین و متعصبین قشری ناچار بودیم برداشت های خود را در لابلای گفته های امثال ارسطو، مطرح کنیم و نادرستی های فلسفه کلامی اسلام را با انکاء به حرف این بزرگان برملا سازیم. این تنها راهی بود که برای ما فیلسوفان ایرانی باز بود.

ابوعلی سینا بالبخندی شیرین اینطور ادامه داد :

- بگذارید شما را به یک واقعیت تاریخی آشنا کنم. چون چراغ به یغما رفته حکمت و معرفت، دوباره به زادگاه اصلی خود (ایران) بازگشت، فرزانه گان سرافراز ایرانی روز به روز بر روشنایی اش افزودند. چنانکه دیگر بعد از آن زمان، نه از حکمت یونان نامی بود و نه از حکمای یونانی خبری. اگر چه، همان ایام و بعدها به خاطر تحقیر دانشمندان ایرانی از فرهنگ شکوهندی که فرزندان خردمند ایران بیاداشته بودند، با عنوان «فرهنگ اسلامی» یاد شد که تلاشی عبث بود.

متفکران ایرانی از نخستین کسانی بودند که بر فلسفه ارسطو تاختند. درحالیکه تا قرن ها، ملتهای زیادی همچنان گفته های معلم اول را «وحی منزل» می شمردند و عقاید مخالفین را «گناه کبیره» می پنداشتند. قرن ها طول کشید تا آنها به جایی برسند که ما از همان ابتداء آغاز کرده بودیم، یعنی خود را از قید و بند اندیشه های ارسطویی رها کنند.

ابو علی سینا رو به خیام چنین ادامه داد: حکیم بزرگوار! قصدداشتم به این بانوی خردمند بگویم که ما در حیات خود چه مشکلاتی داشتیم. با چه ترس و لرزی گوشه هایی از اندیشه هایمان را بر ملا می کردیم. چطور ناچار بودیم هر روز در محلی و هر شب در سرایی به سر بریم تا از دست زاهدان ریایی و عابدان دغلباز و فقهای قشری و غازیان اسلام پناه در امان باشیم. اگر جماعتی از ما زنده ماندند در مقابل، گروه کثیری نیز شوکران مرگ را نوشیدند. خود من از گزند متشرعین متعصب و غازیان کور دل، هیچگاه نیاسودم. با آنکه تلاش می کردم که بهانه ای به دستشان ندم و به افکار و اندیشه هایم رنگی دینی بدهم، با این حال، مدام متهم به کفر و الحاد و زندقہ شدم. من برای فرار از دست فقها و متعصبین قشری و غازیان اسلام پناه تا آنجا پیش رفتم که چندین کتاب و رساله نیز در اثبات توحید و نبوت و معاد و وحی و الهام و معجزات و نظایر آن به رشته تحریر کشیدم. حتی برای تبرئه خود از نا مسلمانی، بعضی از آیات قرآن مثل «قل هو الله احد»، «الله

الصمد» و غیره را نیز تفسیر فلسفی کردم. بااینهمه هیچگاه از نیش زبان و تهمت و افتراء در امان نبودم. مدام از این شهر به آن شهر می گریختم و از این امیر به آن امیر پناه می جستم. اغلب ما پژوهشگران شرایط بسیار دشواری داشتیم که این رباعی وصف حاملان بود:

**اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست
گفتن نتوان که آن وبال سر ماست
چون نیست در این مردم دنیا اهلی
نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ماست**

من در لابلای بحث های فلسفی خود باایماء و اشاره، حقایق را عنوان می کردم، همان چیزی که فقها و اهل سنت و حدیث از طرح آن وحشت داشتند. به عنوان نمونه، وقتی که من می نوشتم: «دلیل عقلانی برای معاد جسمانی نمی توان ارائه کرد» و «معاد را ابدی نمی شمردم»، زیر بنای فلسفه اسلام به زیر سؤال می رفت و فرو می ریخت. زمانی که از چگونگی وحی بحث می کردم، بااینکه ظاهراً متعرض نبوت نمی شدم، بااینحال فقها می فهمیدند که صغری و کبری چندینهای من در امر نبوت پیغمبر اسلام، برای فرار از چماق تکفیر آنهاست. زیرا، وقتی در مسأله وحی من منکر حضور فرشته یا هر موجود مریی و نا مریی می شدم و وحی را یک حالت روحی و روانی و ادراک نفس انسانی می شمردم، خود به خود وجود فرشته ای به نام «جبریل» نفی می شد و من منکر تماس این فرشته با پیغمبر اسلام قلمداد می شدم. به این ترتیب اعتراف من به نبوت پیغمبر اسلام هم نقض غرض شمرده می شد. به همین جهت محدثین و فقها به خود حق می دادند، مرا کافر و ملحد و زندیق به شمار آورند. در این راه برایشان هم فرقی نمی کرد که محمد زکریای رازی بر «رد نبوت» رساله بنویسد یا ابو علی سینا در «اثبات نبوت». هر دو ایرانی بودند و هر دو حکیم و فیلسوف و به دور از باورهای تعبیدی. پس باید با چماق تکفیر به جانشان افتاد و آثارشان را سوزاند و درس عبرتی به دیگران داد تا آسیبی به «ارکان شریعت» نرسد.

ما، به شیوه خود می خواستیم به مردم آگاهی دهیم و فقها نیز که بذر افشان جهالت بودند و خرمن کویان حماقت. آتش زبانی ما را بر نمی تافتند و راه خود را می رفتند که نتیجه آن جاهل نگهداشتن مردم مسلمان بود.

سکوت ابو علی سینا، نشان از خستگی و افسردگی می داد. به این جهت خیام با طرح مسئله ی تازه ای، کوشید تا رنگ تازه ای به مجلس بدهد:

- قبل از آمدن شیخ الرییس، گفتگویی داشتیم و برای این خواهر و برادر عزیز مسایلی را تفسیر می کردیم. اجازه می دهید سخنانمان را دنبال کنیم و از دانش سرشار استاد گرانقدرمان نیز در این گفت و شنودها بهره مند شویم؟

ابو علی سینا گفت: چه نیکو که ما نیز سخنان حکیمانه ی شما را بشنویم و از فیض دانش تان بهره مند شویم. خیام چنین ادامه داد :

- در مورد اینکه خدا هست یا نیست؟ مطالبی مطرح و چنین استدلال کردیم که رفتن به دنبال کشف وجود خدا و اثبات «بودن یا نبودنش» کار بیهوده ای است. از آن بحث بی ثمر در گذشتیم و به نتیجه آن پرداختیم. بعد در باره ی اینکه اگر خدایی هست، این خدا در پیشگاه عقل چگونه است؟ توضیحاتی دادیم. حال می خواهیم در این زمینه صحبت را ادامه دهیم و به بینیم که چنین خدایی رابطه اش با مخلوقاتش، به خصوص انسان چگونه است یا چگونه می تواند باشد. به باور من، خدایی که عالم را خلق کرده و به ما مثل میلیونها موجود دیگر هستی بخشیده یا چنان معضلاتی دست به گریبان است که حضور ما، یعنی بودن مخلوقی به نام انسان در عالم هستی، برایش علی السویه است.

یعنی «باشیم یا نباشیم» برایش مطرح نیستیم. اگر به کثرت مخلوقات او نظر ببندیم (چون از وضع سایر کرات آگاه نیستیم، فقط در باره کره زمین

صحبت می کنم)، می بینیم که بودن یا نبودن هر یک از این مخلوقات، تاثیری در روند عالم هستی ندارد. نظری به سرگذشت مخلوقات، از آغاز تا به امروز، نشاندهنده اینست که خیلی از «انواع» آمده اند و زمانی بسیار دراز زیسته اند و بعد به دلایل مختلف از میان رفته اند. بودنشان در زمانی که بودند و نبودشان وقتیکه نبودند، هیچ تغییری در روند هستی به وجود نیاورده است. حال می گوییم، اگر چنین مسأله ای برای انسان هم اتفاق بیفتد، افتاده است. عالم هستی بدون حضور موجودی به نام انسان، همچنان به روند خود ادامه خواهد داد. انگار نه اینکه موجودی به این اسم در عالم بوده است:

**ای پس که نباشیم و جهان خواهد بود
نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل
زین پس چو نباشیم همان خواهد بود**

با توجه به این واقعیت ها و آشنایی به بزرگی خدا و بی اهمیتی بشر در مجموعه ی عالم خلقت، می توانیم چنین استدلال کنیم که چنین خدایی نه تنها با انسان، بلکه با هیچ یک از مخلوقات دیگرش هرگز ارتباطی نداشته است. ضمن اینکه نیازی هم به این ارتباط نبوده است. زیرا برای خدا مطرح نیست که ببیند این موجود (هر موجودی) در عالم هستی او چه می کند یا چه نمی کند. . .

از آنچه گفتیم، چنین نتیجه می گیریم که هر موجود زنده ای «با سرنوشتی که از آغاز در هستی او رقم زده شده یا خود در اثر مرور زمان آنرا برای زیست نوع خود لازم و مناسب دیده و انتخاب کرده و یا به تصادف به آن مسیر کشیده شده است»، راه دور و دراز زندگی را طی می کند، بی آنکه خداوند عالم چه مستقیم و چه غیر مستقیم ارتباطی با این موجود داشته باشد. نمی دانم نظر شیخ الرییس ما چیست؟
ابو علی سینا، با تأیید سخنان خیام گفت :

- ما هم در این مورد با حکمای عصر خود بحثهای زیادی داشتیم. اما، چون چنین برداشت هایی، الزاماً خیلی از پایه های اعتقادی مردم را به هم می ریخت، به چند دلیل از مطرح کردن آن جز در جمع خواص پرهیز می کردیم:

نخست اینکه، این نوع افکار و اندیشه ها به ماهیت ادیان خدشه وارد می کرد و هدف ما رو در رویی مستقیم با ادیان نبود. قصد دین آوری هم نداشتیم که آنرا کاری بیهوده می پنداشتیم. دیگر اینکه، برای انتشار و ترویج اینگونه افکار، لازم بود که مردم قبلاً با دانش و معرفت آشنایی حاصل کنند تا بتوانند واقعیت ها را آنطوری که هست بپذیرند. باید تأمل می کردیم تا به موقع بزرگان خرد و اندیشه پا به این میدان بگذارند که چنین کاری شهادت عظیم و جسورانه ای می طلبد. . .

با سکوت ابو علی سینا، خیام گفت:

اما، سنوال بعدی تو!

■ ■ ■

ادامه دارد...

**علاقتمندان به خرید آثار هوشنگ معین زاده
«خیام و آن دروغ دلاویز» - «کمدی
خدایان» - «آنسوی سراب» - «آیا خدا مرده
است؟» «بشارت خدا به زادگاهی باز
میگردد»**

می توانند آنها را از آدرس زیر مستقیماً از خود نویسنده درخواست کنند. بهای هر یک از کتابها با هزینه پستی 30 دلار آمریکایی و مجموع پنج جلد آنها 150 دلار است.

**Houshang Moinzadeh
B. p. 31
92403 Courbevoie Cedex –
France
Moinzadeh@gmail.com
www.moinzadeh.com**

افشای حقه بازیهای رژیم اسلامی در رابطه با آیات قرآن

در ضمن آخرین آیه سوره نساء (آیه 176) هم از دیدگاه معنا و هم از دیدگاه ردیف و قافیه با هیچ يك از 20 آیه پیش از آن ارتباط ندارد زیرا موضوع این آیه در باره ارث و میراث است و با حرف «م» پایان می یابد در حالی که آیه‌های پیش از آن درباره عیسی پسر مریم است و همگی با حرف «ا» خاتمه می یابند.

بنابر این می توان نتیجه گرفت این آیه در جای درست خود به کار نرفته است و به نظر می رسد جای درست آن در کنار آیه 12 همان سوره نساء است زیرا هم از دیدگاه معنا و هم از دیدگاه قافیه همانند یکدیگر هستند. که اگر چنین باشد همه محاسبات عددی که برخی برای قرآن نشان می دهند بی فایده است.

هم میهن از درون ایران

روشنگر برای شما و بخاطر شما نشر می یابد. اگر شما خواننده خرافه ستیز به آن کمک نکنید از چه کسی میتوان انتظار داشت؟

همه مشتقاتش 10 مرتبه در قرآن به کار رفته که از این تعداد 1 مورد از گردش برده‌ها، کنیزها و کودکان در اطراف مردهای عرب، 6 بار از گردش سینی های طلا و پسرک های زیبا در اطراف بهشتیان و 3 مورد هم با معنای گردش دور خانه کعبه وجود دارد که هیچ کدام از این تعداد ربطی به 7 بار طواف گرد خانه کعبه ندارد.

واژه «صلوة» به معنای «نماز» با همه مشتقاتش 93 مرتبه در قرآن به کار رفته که هیچ ربطی به 5 بار نماز در شبانه روز ندارد.

واژه «سجده» به معنای «زانو زدن در برابر شخصی» با همه مشتقاتش 64 مرتبه در قرآن به کار رفته که هیچ ربطی به 34 بار سجده برای 17 رکعت نماز در شبانه روز ندارد.

واژه «رکوع» به معنای «دولا شدن در برابر شخصی» با همه مشتقاتش 13 مرتبه در قرآن به کار رفته که هیچ ربطی به 17 بار رکوع برای 17 رکعت نماز در شبانه روز ندارد.

واژه «امام» به معنای «پیشوا» با همه مشتقاتش 11 مرتبه در قرآن به کار رفته که از این تعداد 2 مورد برای پیشوایان کفر است و هیچ کدام ربطی به 12 امام شیعیان ندارد.

واژه «دنیا» به معنای «دنیای کنونی» با همه مشتقاتش 115 مرتبه در قرآن به کار رفته درحالی که واژه «آخرت» به معنای «روزگار واپسین» با همه مشتقاتش 138 مرتبه در قرآن به کار رفته و تکرار این دو واژه برابر با هم نیست.

دروغ است، ولی بیبختانه از آنجایی که مردم ابزار لازم و فرصت و حوصله جستجو را ندارند این خرافات را بدون تحقیق باور می کنند. من در این نامه می خواهم نتیجه تحقیق خودم را بازگو کنم تا دست-کم بیننده گان برنامه شما از دروغ بودن این موارد آگاهی پیدا کنند و بدانند که سایر آگاهی-های آنها هم می تواند دروغ باشد و بهتر است هر چیزی را که می شنوند بدون تحقیق باور نکنند.

واژه «بوم» به معنای «روز» با همه مشتقاتش 475 مرتبه در قرآن به کار رفته که از این تعداد 445 ترکیب مفرد و 30 ترکیب جمع وجود دارد و هیچ کدام از این تعداد ربطی به 365 روز در سال ندارد.

واژه «نهار» به معنای «روز» با همه مشتقاتش 57 مرتبه در قرآن به کار رفته که هیچ ربطی به 365 روز در سال ندارد.

واژه «لیل» به معنای «شب» با همه مشتقاتش 92 مرتبه در قرآن به کار رفته که از این تعداد 88 ترکیب مفرد و 4 ترکیب جمع وجود دارد و هیچ کدام از این تعداد ربطی به 365 شب در سال ندارد.

واژه «ساعة» به معنای «زمان» با همه مشتقاتش 48 مرتبه در قرآن به کار رفته که همه معانی آن هم درباره روز قیامت است و هیچ ربطی به 24 ساعت در شبانه روز ندارد.

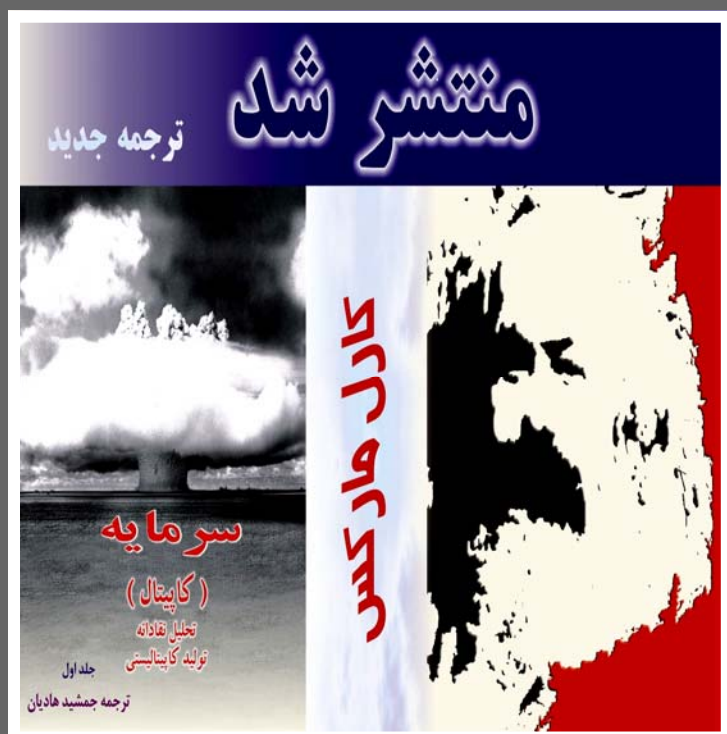
واژه «شهر» به معنای «ماه» با همه مشتقاتش 21 مرتبه در قرآن به کار رفته که هیچ ربطی به 12 ماه در سال ندارد.

واژه «طواف» به معنای «گردش دور چیزی» با

همانطور که در نامه زیر که از داخل ایران برای ما فرستاده شده، از آنجا که رژیم جمهوری اسلامی قادر به دفاع منطقی از آیه های بی معنا و احمقانه قرآن نیست، سعی می نماید با شگردهای حيله گرانه ای مانند اینکه مثلا تعداد دفعاتی که کلمه "روز" در قرآن تکرار شده 365 بار و معادل روزهای یک سال است، این طور وانمود کند که اینها نشانه های معجزه واری از این حقیقت است که این کتاب بی معنا و بی پایه از جانب خدا آمده و اطاعت از آن بر هر کسی واجب و لازم است. من قبلا هم گفته ام وقتی آیه ای از لحاظ معنی پوچ و و غلط است، به هر حال، چه از جانب خدا آمده باشد و چه از جانب شیطان، فرقی در اصل مطلب یعنی بی پایه بودن محتوای آن آیه نمی کند. با این حال، تحقیق زیر نشان می دهد که همین به اصطلاح معجزات ادعایی نیز ادعایی کذب بوده و هیچ نسبت معنا داری میان آیه های قرآن وجود ندارد. روشنگر

با درود فراوان، آقای ستوده!

پیش از هر چیز از برنامه های بسیار آموزنده شما که بر روی هاتبرد پخش می شود سپاسگذاری می کنم. در یکی از دانشگاه-ها تابلویی را نصب کرده بودند که در آن از معجزه-های عددی قرآن نوشته بود. من که در این زمینه فرد کنجکاو هستم به کمک يك نرم افزار قوی درباره درستی آن تحقیق کردم و متوجه شدم که همه موارد ذکر شده به عنوان معجزه عددی



کتاب کاپیتال (سرمایه). اثر فناناپذیر کارل مارکس. جلد اول. همراه با ۲ ضمیمه ترجمه جدید. کار جمشید هادیان. منتشر شد. کیفیت چاپ: جلد زرکوب مقوایی دوپل. سولوفون مات پرس شده که جلد را ضد آب می کند. در ۹۲۲ صفحه با کاغذ اعلای ۸۰ میلی گرمی. جهت خرید: با بابک یزدی در ادونس کامپیوتر با شماره تلفن های ۲۲۹۶ ۷۵۹ (۴۱۶) - ۷۱۳۸ ۴۷۱ (۴۱۶) تماس بگیرید.

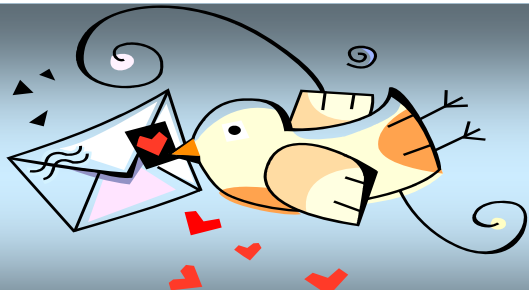
Carpet & Hardwood Flooring Center



Supply and Install
Carpet, Hardwood, Ceramic, Lami-
nate, Vinyl
Sanding and finish hardwood
Residential & Commercial

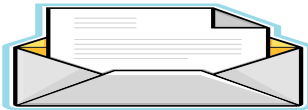
Tel: 905-812 1874

17 Queen street North unit #A2
Mississauga, ON
Intersection Mississauga, Rd +
Britannia, Rd



نامه ها

می پذیریم. شیطان هم اگر حرف درستی بزند شما بالا و پائین بروید آن حرف درست است و باید بپذیرید و اگر هم غلط باشد که غلط است. ارزش گفته در خود گفته است، نه به گوینده اش و اینکه چه کسی آنرا گفته است. من فکر می کنم شما مسئله را اساسا غلط گرفته اید. سپامک ستوده



جناب آقای ستوده،

در مورد معجزات قرآن موردی هست که در آن سرعت نور اندازه گیری شده است که این مورد کاملا مورد تایید مجامع علمی قرار گرفته است. خواهشمندم ام با کمی حوصله فایل ضمیمه را مطالعه کنید در این فایل با روش خیلی ساده و قابل فهم از آیه شریفه معراج پیامبر که گفته شده پیامبر در یک روز از آسمان به زمین برگشت روزی که برابر با هزار سال شماسنت استفاده شده و سرعت نور محاسبه گردیده که کاملا با سرعتی که با روشهای دیگر اندازه گیری شده مطابقت دارد. خداوند در قرآن فرموده ما در این کتاب نشانه هایی برای اهل دانش قرار داده ایم، به امید اینکه دلپایمان از نور الهی روشن گردد. ■

ابوالفضل مولانی نژاد

آقای مولانی نژاد عزیز

شما با ادعای انطباق سوره قران با مدارک علمی می خواهید مرا وادارید که آیه النساء را که به شوهر اجازه کتک زدن زنش را می دهد، و در قرارداد عقد نکاح زن را به فحشای اجباری نزد شوهرش وامیدارد را قبول کنم. صریحا به شما بگویم که حتی اگر قرآن کلام خداهم باشد، و اینرا من از شما قبول کنم، باز می گویم سوره النساء آیه 34، سوره ای ضد انسانی و ضد زن است و من آنرا قبول نخواهم کرد. حتی اگر خود خدا هم بالای سر من بیاید و برای قبول آن مرا تهدید به مرگ کند. عزیز من بحث من این نیست که قرآن کلام خداست یا نه. گیرم که هست. مشکل من خود سوره های قران است که با شرافت انسانی، با اخلاقیات انسانی، با آزادی انسان ضدیت دارد و می خواهد انسان را به فساد اخلاقی و تباهی روحی و مادی بکشاند. شما می خواهید خدا هرکاری که کرده است چون از جانب اوست من بپذیرم؟ من حرف درست و غلط را بر اساس خود آن گفته و درست و غلط بودن خود آنست که می پذیرم یا رد می کنم. مضافاً اینکه اگر نوشته های یک کتاب منطقی و انسانی باشند ما آنرا چه از جانب خدا باشد یا نباشد،

سکان داران!

شعری از : فرزاد جاسمی

سرنگون خواهم شما را همچو ضحاک از سربر
نگ تاریخ تا ابد بر ریشه و اجداد تان

تقدیم به دکتر کاوه پارسی.

ای سکان داران میهن، ننگ بر اعمال تان
روز خوش هرگز نبینید زهر باد در جام تان
از ستمکاری و غارت پشت این ملت شکست
خون این مردم روان و شد جهان بر کام تان

داغ باران و سیاست های تان دیدیم و شد
با لجن تزیین به گیتی همچو ابلیس نام تان
جز فریب و خدعه و نیرنگ کاری کرده اید؟
دشمنی با ملت و نوع بشر ایمان تان

فقر و بدبختی و نکبت، مردمی را زجر کش
باشد از الطاف دین و مذهب و فرمان تان
این وطن در دامنش پروردتان با مهر خویش
از چه رو ویرانه اش سازید با دستان تان

روز مظلومان سیاه شد تا شدید فرمانروا
لعن و نفرین جهان بر رأی بی فرجام تان
ملتی را خوار کردید گلشنی را چون کوبیر
شرم تان ناید که نازید جمله بر فرقان تان

از عدالت دم زیند و رحمت پروردگار
ای سیاه کاران چه باشد در عمل برهان تان
فکر آبادانی لبنان نمی گویم خطاست
غرق در فقر است و ذلت سربر ایران تان

شمع را اول درون خانه باید بر فروخت
ای چو شمعی مرده بینم واژگون در باد تان
زندگی مردمان را در زمستان بنگرید
شرم تان ناید از این عدل و ازین نوع دادتان؟

یخ زیند اندر بیابان هلاک سرنوشت
پنجه ی مرگ بر گلو و شعله ها بر جان تان
در ره رفیع تورم کرده اید اندیشه ای؟
نسل شیطانید، تف بر غیرت و وجدان تان

سرنگون خواهم شما را همچو ضحاک از سربر
نگ تاریخ تا ابد بر ریشه و اجداد تان

پانزدهم بهمن ماه هشتاد و شش

امضای نامه به سازمان ملل متحد به حمایت از دانشجویان

در تاریخ سوم فوریه فنیکس آریزونا شاهد برنامه کمدی آقای خرسندی و صیاد بود. من به اتفاق آقای نیومیر (Neumeyer) آمریکایی با یک نامه برای UN : "دانشجویان ما باید در کلاس درس، کتابخانه، تحقیق، با آرامش در دانشگاه باشند و زندان نه!! در کجای دنیا دانشجویانش را به زندان و شکنجه میکشند؟ بعضی از آنها را به اسم خودکشی در زندان می کشند!!!!" و همچنین یک پوستر بزرگ از "زندانیان سیاسی را آزاد کنید" (از روزنه دات کام) به محل نمایش رفتیم و آقای نیومیر خیلی به من کمک کرد، از تشکر می کنم. پس از تلاش، آقای خرسندی و صیاد هر دو موافقت کردند مردم نامه ها را امضا کنند. همچنین از هردوی آنها و خانم شادی سپاسگزارم. مردم که برای دیدن نمایش می آمدند از امضای نامه ها خیلی استقبال کردند و آقای نیومیر و من را مورد تشویق و تقدیر قرار می دادند، برنامه نمایش جالب بود، در نقد خرافات و مذهب. کپی نامه به جاهای مختلف زیر فرستاده می شود. ■

Geoup اعظم قریشی آریزونا

- 1- CC Ohchr-Unog Switzerland
- 2- CC NY times
- 3- CC CNN
- 4-CC Rowzae.com
- 5- CC Asghar agha
- 6- CC Radio farda
- 7- CC Gorge Colunie

FloorsFirst
Beautiful flooring begins with us

Canada's Largest Association
of Flooring Professionals

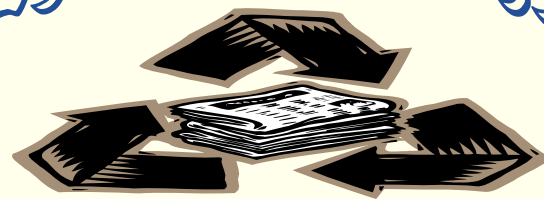
Bolton Carpets & Interiors

Denise Marchese

12388 Highway # 50
Bolton, ON, L7E 1M7
www.floorsfirst.com/boltoncarpet

Tel: 905.951.3588
Fax: 905.951.9152
Toll Free: 888.537.7315

روشنگر وارد شهر می سی ساگا شد
از فروشگاه زیر تمپه فرمائید



**Carpet & Hardwood
Flooring Center**

Tel: 905-812 1874

17 Queen street North unit #A2 Mississauga, ON
Intersection Mississauga, Rd + Britannia, Rd

آنها شد و تبدیل به اکثریت و اقلیت شدند و زیر شاخه های دیگر از آن بیرون زد. اگر اجازه دهید این موضوع مهم را یاد آور شوم که هر انسانی که انسان دیگر را می کشد، حال به جرم تخلفات قانونی، یا داشتن عقایدی بر خلاق طرف کشنده یا به تعبیری دیگر، به جرم دشمنی با یکدیگر، طرف کشنده، یک انسان ضعیف و بدون پایه مستحکمی می باشد که با کشتن مخالفین سعی در برقراری پایه های بی ارزش و توخالی و دروغین خود دارد. همانطور که می دانید اگر کسی جواب حرف منطقی شما را با چوب و چماق و فحاشی داد انسانی فاشیست و لمپنی بیش نمی باشد. و حالا واقعه هولناک تاریخی را، که همگی ما در آن حضور داشتیم برایتان یادآور می شوم:

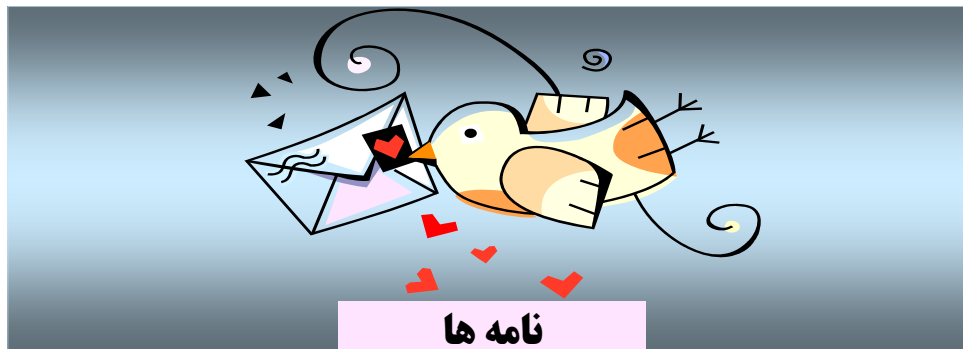
همکاری و جاسوسی بی قید و شرط سازمان کمونیستی ایران با جمهوری اسلامی این شرایط را برای جمهوری اسلامی مهیا کرد که صدها هزار مجاهد و مخالف را دستگیر و زندانی کنند و باحمله عراق به ایران و فرار رهبران سازمان مجاهدین و پناه بردن این سازمان به عراق و همکاری و جاسوسی سازمان مجاهدین با عراق این فرصت را به جمهوری اسلامی داد که با مردم ایران متحد شوند و در پایان جنگ برای انتقام از مجاهدین و نسخ کشی از مردم ایران صدها هزار زندانی سیاسی را به جوخه های اعدام سپردند، که به قولی بالای شصت در صد این اعدام شده گان زیر بیست سال سن داشتند. امروز ما همه گی شاهد این می باشیم که رژیم جمهوری اسلامی به یک دولت مخوف و خطرناک و بسیار قوی در طول این تاریخ هزار چهار صد سال بعد از اسلام تبدیل شده که حتی امریکا ترس حمله به این دولت را دارد.

پس از بیست و هشت سال و اندی، افرادی که موفق به فرار از کشور و اقامت در اقصا نقاط دنیا شده اند، با اینکه هرگز مرتکب هیچ جرمی نشده اند اما همچنان متهم به همکاری با گروه های تروریستی هستند و بهای سنگینی را برای خطاهای نکرده می پردازند.

آیا هرگز روشنفکران امروزی حال کمونیستی، مجاهد، سلطنت طلب، مذهبی و غیره پاسخ این سوال را دارند که یک اشتباه چگونه تبدیل به یک فاجعه تاریخی شد؟ که حاصل آن اعدام 500 هزار ایرانی و کشته شدن میلیون ها ایرانی و عراقی و معلول شدن حداقل 5 میلیون ایرانی و خسارتهای مالی بیش از میلیاردها دلار به کشور شد؟

آیا نسل بعد از ما دلیل قانع کننده ای خواهند داشت تا ما را به دست بخشش بسپارد؟ من معتقدم ما مدیون این نسل هستیم. در آخر باید اعتراف کنم که من خود به راه و روش کمونیستی معتقد می باشم و فکر می کنم بهترین راه برای اتحاد، پیشرفت و بهبود زندگی انسان هاست.

بدون بی احترامی به ملت ایران باید این نکته را متذکر شوم که مردم ایران آماده برای پذیرش این راه و روشن نیستند. و خودتان دلایل مختلف و زیاد آنرا مطلع می باشید. در خارج از کشور همه به خوبی شاهد این می باشیم که گروه ها و اپوزیسیون های مختلف جمهوری اسلامی حاضر به کوچک ترین همکاری و اتحاد با یکدیگر که نیستند هیچ، حتی به یکدیگر حمله و ناسزاگویی هم می کنند و حالا شما چه انتظاری از مردم ایران دارید که به کمونیست ها و با هر گروه دیگری که در حال حاضر در خارج از کشور فعالیت دارند بپیوندند. در آخر این را هم اضافه می کنم و خواهش می کنم که بیابید دست از لجبازی برداریم که این سخنان پرت و پلا می باشد و مردم



نامه ها

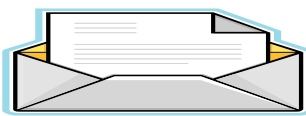
ولی همه دلایل و شواهد خلاف این نظریه را اثبات می کند. سیوطی می گوید: «مجموع علما عقیده بر اجتهادی بودن دارند.» (21)

علامه طباطبائی در المیزان می فرماید:

ترتیب سوره ها در جمع زمان ابوبکر و جمع زمان عثمان، قطعاً با اجتهاد صحابه صورت گرفته است و يك دليل آن است که عثمان انفال و براءة را بين اعراف و یونس قرار داد. دليل ديگر مخالفت ترتيب مصاحف صحابه با مصحف ابوبکر و عثمان است. (22)

بهترین و محکم ترین دلیل بر عدم توقیفی بودن ترتیب سوره ها، ترتیب مصحف علی (ع) است که بر خلاف سایر مصاحف، به ترتیب نزول، تنظیم گشته بود. همان طور که مشاهده می شود این معجزات عجیب و غریب خدا هم، همچون ستون دین اش به بادی بند است!!!!!!

شاد و سرفراز باشید. امید از ایران



آقای ستوده حالتان خوب است

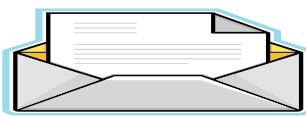
من می خواستم ببینم سایت دارین؟ چگونه مطالب ارزشمندتان را از ایران دریافت کنیم؟ دست مریزاد.

حسن از کردستان

حسن عزیز،

با تشکر از اظهار لطفت. سایت من www.siamacsotudeh.com که می توانید تمام برنامه های تلویزیونی و رادیویی مرا در آن مشاهده کنید. ولی این سایت در ایران فیلتر گذاری شده و برای وارد شدن به آن باید بتوانید فیلتر آنرا بشکنید. نقداً ما هر ماه روشنگر را به آدرس شما می فرستیم. این کاریست که می توانیم فعلاً بکنیم. ■

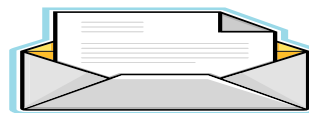
سیامک ستوده



با سلام خدمت آقای ستوده

آقای ستوده به نظر من این یک بی انصافی می باشد که شما کمونیست های اوایل انقلاب 57 را چپ ناسیونالیست خطاب می کنید. همه گی به خوبی می دانیم که واقعیت چیز دیگری است. آیا شما فراموش کرده اید که اشتباه این گروه باعث از هم پاشیده گی

donya ham dar akherat savabesh ro be-barid.mutshakeram reza az iran



سلام سیامک جان

اخیراً یکی دو نفر در تماس با شما در برنامه تلویزیونی تان، مطالبی در مورد محاسبات ریاضی به کار رفته در قرآن عنوان کردند که شما جواب زیبایی به آن چرندیات دادید.

من هم پاسخی به آن مطالب دارم که اگر خواستید می توانید آن را هم عنوان کنید:

تمام این چرندیات بر این پایه است که سوره ها و آیات قرآن به همین ترتیب که الان در دسترس ماست، بر محمد نازل شده است!!!!!!:

<http://www.quran-farsi.net/Miricals2.htm>

: " همانطور که تعداد سوره های قرآن ضریب 19 دارد: 6 X 19 = 114

لطفاً توجه کنید که اگر تعداد آیه های قرآن را کم یا زیاد کنیم یا فقط جای سوره ها را با هم عوض کنیم

دیگر چنین روابطی وجود نخواهد داشت، و این نشان دهنده اینست که تعداد آیات قرآن همین اندازه و ترتیب سوره ها نیز به همین ترتیب بوده و در نتیجه قرآن نمیتواند کار دست انسان باشد."

ولی ما می دانیم که قرآن در زمان عثمان جمع آوری

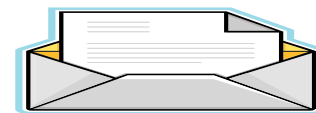
http://www.balagh.net/persian/quran/ketab_khaneh/07_darsnameye_olume_quran_1/07.htm#0013

" اما همواره این سوال مطرح بوده است که آیا این تنظیم و ترتیب (چه در جمع دوم و چه در جمع سوم) توقیفی بوده است؟ یعنی به همان ترتیبی انجام گرفته که پیامبر دستور داده است؟ یا این که توقیفی نبوده، بلکه اجتهادی صورت گرفته است؟

پاسخ به این سوال از مباحثی که در زمینه جمع آوری قرآن داشتیم تقریباً روشن است. اما عده ای معتقد به توقیفی بودن ترتیب سوره ها هستند. ابوجعفر نحاس می گوید: «تألیف سوره ها به همین ترتیب کنونی، از

رسول خدا(ص) به ما رسیده است.» وائله بن اسقع از پیامبر نقل کرده که: «أعطيتُ مكانَ التوراة، السَّبْعَ الطَّوْلِ و أعطيتُ مكانَ الزَّبُورِ، المنين و أعطيتُ مكانَ الانجيل، المثاني و فضلتُ بالمفصل.» این حدیث دلالت دارد که ترتیب سوره ها از همان زمان رسول خدا گرفته شده است. (20)

8- CC US Congress
9- CC United Nations NYC
10-CC Brak Obama US Senate
11-CC zanan@yahooogroups



سلام آقای ستوده عزیز

02-01-08

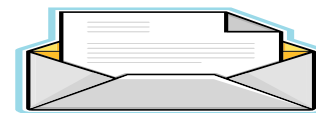
قبل از همه می خواهم از شما به خاطر برنامه تلویزیونی تان تشکر کنم. برای واداشتن مردم به تفکر خردمندانه نسبت به واقعیت خدا و مذاهب راه درازی در پیش پای ماست. من در این مورد با شما هم عقیده هستم. لطفاً مراقب اسلامی های افراطی باشید. چرا که تنها چیزی که اسلام به آنها می آموزد کشتن مردم است... چون من در ایران زندگی می کنم آیا می توانید روشنگر را از طریق اینترنت برای من بفرستید؟

مهناز

مهناز عزیز،

از نامه ات متشکرم. من در حد ممکن مراقب هستم. از توجه ات متشکرم. بله ما می توانیم نشریه ماهانه روشنگر را که در مورد مذاهب است برای همه علاقه مندان در داخل ایران بفرستیم. در ضمن سعی کنید از ایران برای ما مطلب بفرستید تا این نشریه پربار تر شود. ■

متشکرم سیامک ستوده



DOSTE GERAMI,

ba salam.man yek hamvatane irani hastam ke dar astaneh sale jadid dastanm ra be tarafe shoma deraz kardeham va az shuma mikham ke agr tvane mali darid dastam ra pas nadahid beandazeh yek shab ke ba khanvadehtan be restoran mirid va kharj mikonid bray shad kardane dele khanvadehie befrstid ta man betavanam ba komake shoma jarahi kamaram ra anjam daham va be yarye khoda sare kar beravam va sharmandeh khanvadeham nashavam man hich kas ra nadaram komakm konad shoma ra be jane bachehatun mara komak konid bekhuda man geda nistam vali bekhatere zayeh kamary tavane istadan ra nadaram mayek khanevadeh 4nafari hastim ke dar kharabe bedoneemkanat zendegi mikonim shoma ra be jane azizantan mablaghi ma ra komak konid hamishe khudam va khanvadeham duaaytan mikonim(banke melie iran shubehe (6311) hesabe jaria saba) (bename: ghulamreza lughmani) (shomareh.hesabe 0100932369006) shomara be khuda kumakam kunid ham dar

مبارزه با خرافات نیازمند شرکت عمومی در این مبارزه است. بی تفاوت ننشینید!



آدرسهای تماس با روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام روشنگر
و به آدرس های زیر ارسال نمائید.
و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز
کمک مالی خود استفاده نمائید.

آمریکا

JPMorgan Chase Bank
Chicago, Illinois 60670

Rowshangar

71000013: " 7 34658362 "

کانادا

TD Canada Trust
Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 7906 - 5218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس های پستی:

کانادا

CEES

P.O. BOX. 55338 300 Borough Dr.

Scarborough ON. M1P - 4Z7

CANADA

Tel: 416-726-1166

rowshangar1@yahoo.com

آمریکا

P.O. BOX. 3785 BARRINGTON

IL 60010-9998 USA

Tell: 773-656-9107

Fax: 310-358-9991

لیست کمک های مالی:

10	افغانستان	توخی
20	کانادا	کامیار
300	کانادا	فرامرز
20	کانادا	بابک
50	کانادا	علی
20	افغانستان	علی مشرف
25	کانادا	محبوب
60	کانادا	کیوان کیان
300	کانادا	سپهری
20	کانادا	سیامک
20	کانادا	منوچهر پیروز
10	کانادا	کارل کیان
20	کانادا	بابک
20	کانادا	مرتضی
20	کانادا	وداد
40	کانادا	منوچهر شریعتی
30	—	آلن بوریس
1000 تومان	ایران	نوشین
5000 تومان	ایران	آرزو
5000 تومان	ایران	نسرین
300 تومان	ایران	شکوفه
\$500	کانادا	رستم



انواع خدمات کامپیوتری

ADVANCED COMPUTER

در دو شعبه اسکاربورو و نورث یورک

فروش، تعمیر، تدریس و ویروس زدایی

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

تلفن تماس اسکاربورو بابک یزدی: ۲۱۶-۷۵۹-۳۳۹۶

2390 Eglinton Ave E # 210B @ Kennedy & Eglinton

تلفن تماس نورث یورک: ۴۱۶-۲۲۶-۶۹۳۹

6012A Yonge north of Commer @ Yonge & Commer

با مدیریت عباس روشنی

هنوع کارهای مکانیکی با حداقل مفرح با تضمین کتبی از قبیل: تعویض موتور و ترانس میشن و کلاچ، اشکالات برق، فنی و آمیشن تست بلمبندی و سرتیفا، فلش کردن موتور، تعویض روغن و قیر باشی ...

با سالها تجربه در ایران و کانادا در خدمت ایرانیان عزیز

* صداقت ما و رضایت شما پشتوانه بزنس ماست *



با یک بار!

AR Auto Service

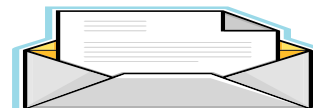
Tel: (416) 466 4803 or 1-866 302 2969 Fax: (416) 466947
3199 Danforth Ave & (Danforth & Pharmacy)
Scarborough, On M1L LB8
arauto@bellnet.ca



نامه ها

ایران و گروه های اپوزیسیون غیر از گفته ی بالا می باشند. باید هر چه سریعتر راهی برای آزادی ایران که خود جرقه ای برای آزادی منطقه می شود پیدا کرد.

کیوان کیان



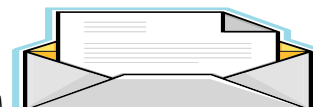
با سلام خدمت استاد ستوده

علیرضا هستم ، 27 ساله از تهران، برنامه های شما از کانال یک را می بینم و لذت میبرم. سوال بنده اینست : شما برای علاقمندانی مثل من که به کتابهای شما دسترسی ندارند و شدیداً مشتاق مطالعه آنها هستند چه فکری کرده اید؟ خواهش می کنم مرا از دانش خود بی بهره نگذارید. علیرضا

خواننده عزیز سلام ، از ابراز لطف تان ممنون .

من ودوستانی که با من در به راه انداختن روشنگر همکاری می نمایند، تلاش می ورزیم تا به وسایل گوناگون مشکلات دوستان خواننده را رفع نمایم. یکی از آن راه ها نشر مجدد کتاب ها در روشنگر و بداند وسیله انتقال آنها به سایت روشنگر می باشد . امید است این حداقل کمک ما به خوانندگان ارجمندی چون شما ، خالی از مفاد نباشد . ■

سیامک ستوده



ستاد گرامی آقای سیامک ستوده

ما واقعا استفاده می کنیم از تجربیات شما برای اینکه بدانیم چه بوده ایم و چه هستیم و چه خواهیم بود و تا ریشه خودمان را شناسیم نمی توانیم حرکتی انجام دهیم و حرکتمان کورکورانه خواهد بود. به قول رهبرمان عبدالله اوجالان، که می گوید: اگر سیاست و صداقت در هم آمیخته شود انسانیت به وجود می آید. الان شما سیاستی را دارید که واقعیت ها را دارید برای ما می گویند و الان شما یک انسان خیلی بزرگی در ذهن من و دوستان من هستید. موفق و پیروز باشید. ■

دوستدار شما از دبی

با هر ۲۰ دلار که به روشنگر کمک می کنید ۳۰۰ نسخه بر تیراژ آن افزوده می شود و شما امکان خرافه زدائی از ذهن همین تعداد از افراد را فراهم می سازید

ICS Insurance Claim Services ICS



All Bovelree علی بوبری
Claims Representative

Andrew Suboch
Barrister-at-Law

Daniel Holland
Barrister & Solicitor

If you have been involved in :

- Motor Vehicle Accidents
- Slip and Fall Injuries
- Long Term / Income Disability Claims
- Personal Injuries and Dog Bites

Call us to know your rights

Free Initial Consultation
Hospital or Home Visits

اگر در تصادف یا حادثه‌ای صدمه جسمی، روحی یا مالی دیده اید،
با ما مشورت کنید تا حقوق خود را بدانید.

Tel : 416-383-1972
Cel : 416-898-6562
Fax : 416-383-1973
E-mail: alibovelree@sympatico.ca

1262 Don Mills Road, Suite 68, Toronto, ON M3B 2W7
(Between Lawrence & Yorkmills)

DENA CONSTRUCTION GROUP
گروه ساختمانی دنا




نقشه برداری
نقشه های معماری
نقشه های ساختمانی
نقشه های مرارتی و الکتریکی
مجوزهای شهرداری

اطلاعات مربوط به نقشه کار و منطقه بندی شهری
تبدیل منطقه مسکونی به تجارتي
مدیریت و برنامه ریزی ساختمانی
نوسازی (Renovation)
اضافه کردن به بنا (Addition)
بنای جدید، مسکونی و تجاری

لطفاً برای ارزیابی و مشاوره با تلفن زیر تماس بگیرید
416-845-5045



Denagroup@aol.com



ADT Always There.

آلاره سیستم ADT

با آلاره سیستم ADT از بیمه خانه تان تا ۲۵٪ تخفیف بگیرید.
در ADT ما تنها سیستم آلاره و نگهبانی از خانه به شما نمی دهیم.
با مانیتور کردن خانه ۷ روز هفته و ۲۴ ساعته توسط
متخصصین خود، ما همچنین به شما در ازاء خیلی
کمتر از آنچه انتظار دارید، آسایش خیال می بخشیم.

از نصب گرفته، تا مانیتورینگ و مراقبت فنی، ADT در خدمت شماست
تا با حراست از خانه و عزیزان شما امنیت خانوادگی تان را تامین نماید.
هم اکنون با من تماس بگیرید و از ۱۰۰ دلار تخفیف و دو ماه
سرویس مجانی استفاده نمایید.

Shaun WHELAN 416-433-7431

طراحی و ساخت گابیت آشپزخانه



&

CLOSET ORGANIZER

Tel: 416-705-2404